اشاراتِ فریدی

هو موجود ومشهود

ذلك الكتاب لا ريب فيه

ارباب شریعت وطریقت را مژدهٔ هدایت واصحاب معرفت وحقیقت را نوید سعادت باد که درین
زمان فیض اقتران کتاب مستطاب لب الالباب احادیث وقرآن گلشن ازهار ذوق ووجدان
مخزن اسرار توحیدی مسمی به مقابیس المجالس المعروف به

اشارات فریدی

از ملفوظات قطب مدار غوث روزگار سلطان العارفین خلیفة الله فی السموات والارضین سپهر کرت
فلک الولایة والعرفان المتصرف فی الاکوان روح المعرفت قلب الحقیقة نور محض وجود
بحت ذات مقدس حضور اقدس قبلهٔ اهل توحید حضرت خواجه غلام فرید رضی الله تعالی عنه که جمع
کرده بنده رکن الدین پرهارسونکی ثبته الله تعالی علی الصدق والیقین است بفرمان هدایت
بنیان سند الکاملین حجة الواصلین قطب الموحدین شیخ الاسلام محبوب الٰهی مورد انوار نامتناهی حضرت
خواجه محمد بخش سجاده نشین دام فیضه ومتع الله الناس لطول بقائه بحسن توجه افتخار الملک فخر الامرا
صاحبزاده محمد عبد العلیم خان صاحب بهادر امیر ٹونک سلمه ربه.

در مطبع مفید عام آگره باهتمام محمد قادر علیخان صوفی طبع شد

۱۳۲۰ھ

بسم الله الرحمن الرحيم
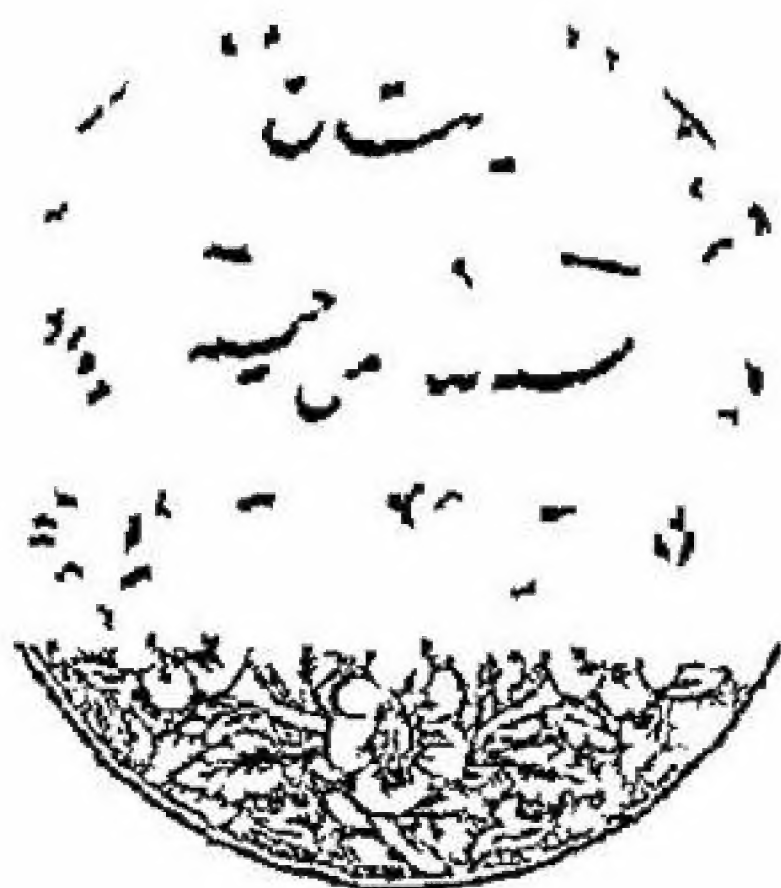
هو الموجود والمشهود وهو العابد والحامد والمحمود في جميع مراتب الوجود والصلوة
والسلام من الله الودود ومن الملائكة والناس بعدد الرمال والعرود على
الانبياء والمرسلين خصوصا على النبي الامي الامين المسعود وهو كان نبيا وآدم
بين الطين والماء المحمود وعلى آله واهل بيته الذين كل واحد منهم عند الله
مطهر عن لوث الآثام والكنود ولذلك نزلت في شانهم انما يريد الله ليذهب
عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا من المعاصي والجحود وعلى صحابه
الذين قال الله عز وجل في مدحهم محمد رسول الله والذين معه اشداء على
الكفار وان كانوا من آبائهم والجدود رحماء بينهم بالشفقة كالاب على
الاولاد ودودين تريهم ركعا سجدا لا يسأمون من السجود يحيون الظلام بالسجود
للعبادة لا يهجرون النوم والرقود يبتغون فضلا من الله ورضوانا الا ان سيماء العهد
سيماهم في وجوههم من اثر السجود ثم عاداهم واذاهم كالسلعة السود

والمرفضات الهجرة فالقى فى حضرة البود وبينه بين الحق باب مسدود وحجاب
ممدود والاجل ذلك خليف عليه من سوء الخاتمة حتى يموت موت
المرتد والمردود نعوذ بالله من هذا الحسد والحسود اللهم صل وسلم
على انبيائك واوليائك واصفيائك بغير الحساب والعدود اما بعد
پس میگوید بندہ نیاز آگین رکن الدین ثبته الله تعالى على الصدق واليقين كه این جلد
ثالث از کتاب اشارات فریدی المعروف بمقابیس المجالس که مشتمل است بر عبارات
لطیفه و اشارات شریفه از ملفوظات حقائق و معارف بیان و کلمات دقائق توحید و عرفان و حالات ذوق
و وجدان شیخ کامل مکمل قدوۂ قائلین بوحدت وجود اسوۂ مشاہدین بشہود حق
در ہر موجود مجلی جمال ذات مطلق منتہی کمال اسماء و صفات حق منبع دقائق ناسوت مجمع
حقائق ملکوت محیط اسرار جبروت مہبط انوار لاہوت رہنمائے عارفین مقتدای محققین
رحمت للعلمین فرید در تجرید و تفرید سیدنا و شیخنا و مرشدنا و مولانا حضور حضرت خواجہ
غلام فرید ابقاه الله تعالى ببقائه ونفعنا وایاکم بلقائه اللهم . بارک علی سیدنا و شیخنا و
مرشدنا و مولانا وعلى آله واولاده الفخام وعلى احفاده واصحابه العظام وعلى احبابه
واتباعهم الكرام۔ نوشته آمد بتوفیق الله الاتبدا و الاختتام مقبوس اول بوقت
چاشت روز دوشنبه بتاریخ چہارم از جمادی الاولی سال سیزده صد و چہاردہم ہجری
المقدس دولت پابوس و زیارت حضور اقدس که عبادتی و سعادتی بہتر ازین نیست
میسر شد در صفه شرقی بر آستانه روضه مقدسه در کوٹ شریف مجلس دوم از عرس مبارک
حضور حضرت خواجه فخر الملة والدین فخر جہان صاحب الوصال رضی الله تعالى عنه شروع
گشته بود و حضور حضرت خواجه ابقاه الله تعالى ببقائه ونفعنا وایاکم بلقائه ہمان وقت از

فرمودند که این هم تجربه کرده بودم که باوجود کثرت و وفرت کبوتران بربام کعبه شریف چند کبوتران
محدود می نشستند. یک کبوتر یا دو یا سه کبوتران می نشستند. و در روزی دیده بودم که
هیچ کبوتران نیز نشسته بودند. زیاده ازین گاهی ندیده ام. بعدازان فرمودند که این هم تجربه
کرده بودم. که بر دیوار فیض بار کعبه معظمه پیخال کبوتران را هرگز ندیده ام بعدازان
فرمودند روزی دیدم که چیزی سفیدی بر غلافش نمایان است خیال کردم که شاید
همین پس افگنده کبوتر است دو سه روز نگرویدم. و در دیدنش کوشش نمودم. آخر
معلوم شد که پنبه آویخته است پس افگنده کبوتر نه بود. بعدازان فرمودند که چون حد حرم
نبوی دیگر بود. و این حرم شریف که الآن موجود است. ازپس آن زیاده همین وفراخ
شده است. پس بدل گفتم که در حد حرم نبوی ببینم. که آیا آنجا نیز پیخال کبوتران است یا نه
مگر آن جا پیخال بود. و در دیگر اکناف و اطراف و زوایا حرم بسیار پیخال کبوتران می باشد
که نشست کبوتران در انجا است. و در انچه خاص بیت الله است آنجا پس افگنده کبوتران
هرگز وقطعاً قطعاً نیست. بعدازان فرمودند که دیگر طرفه در مکه معظمه این دیده بودیم. که
خران و شتران هم آنقدر که در بازار مکه معظمه می بودند در هیچ شهر نباشند. و باوجود این
هجوم و انبوه که مردم با آنها مساس کرده رفتندی. هیچکس را لگد نزدندی آنگاه فرمودند
که دیگر حکایت پر تعجب اینست که در بازار مکه معظمه خصوص در گوشه بازار صفا و مروه بسیار
از بسیار سگان افتاده بودندی. و بر راه خفتندی. و از کثرت انبوه خلق بازاری و طواف
کنندگان درمیان صفا و مروه پروائی نداشتندی. و نه بر دروازه کسی جهته
نان رفتندی. اگرچه دران بازار نانبائیان نشسته نان و گوشت می فروختند.
تاهم آنها خفته ماندی. گویند کسی بر پای یکی سگ ازان سگان نزد و در تمام

برآمد آں سنگ سر بر داشته نشست دید. باز حضرت حضور فرمودند اگر سنگ احیائی نبودی
فی الفور بگردیدی. بعد ازاں فرمودند سبحان اللہ که آنها سنگاں بودند حضرت
دیگر بودند بعد ازاں ذکر خلفاے حضرت سید العارفین مظہر ذات رحمان حضرت
خواجہ محمد سلیمان تونسوی رضی اللہ تعالی عنہ افتاد کسی از حضار گفت که مولوی شمس الدین
صاحب سکنہ سیال شریف مرید و خلیفہ آنحضرت اند مگر نام ایشاں در ملفوظات آنحضرت در
تعداد خلفاے او شاں درج نشده است شاید آنوقت تکمیل نرسیده باشند
و صاحب ارشاد گشته بعد از وصال شیخ خود شد ایشاں شیوع یافته باشد خواجہ
ابقاہ اللہ تعالی این حکایات را شنیده سر مبارک را جنبانیده تسلیم این امر کردند بعد ازاں
عرض کرده شد که خلفاے کلاں حضرت خواجہ محمد سلیمان تونسوی کدام کدام هستند فرمودند
که یکے مولوی محمد مارن صاحب و دیگر مولوی علی محمد صاحب سکنہ کہنڈ و دیگر سید
محرم علی شاہ صاحب المعروف محمد علی لکسوی و دیگر مولوی احمد دین صاحب سکنہ
تونسہ شہر آنحضرت و دیگر مولوی شمس الدین صاحب موصوف که ایشاں از ہمہ خلفاء
آنحضرت خورد هستند **بعد ازاں** فرمودند که چوں مولوی احمد دین صاحب در توحید عالی بلند
تا که قوالان چنیا گر طنبور را پیش خود در صحرا بردی و از آنها سرود و راگ شنیدی و در
دیگر تحصیل علوم کوشش کم کردی بهتر بود از قوالان سماع می شنیدند حضرت صاحب تونسوی بدیشاں را
حکم دادند پس روزی مولوی احمد دین را فرمودند که وقتے مارا معلوم است کہ [illegible] قوالان سماع می شنوید
درباره آں امر کوشش فرمودند که وجود خواست آخر مولوی احمد دین صاحب تمام ماشد و آنچناں کوشش [illegible] گردید
بعد ازاں حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی لبقائہ وضو کرده و نماز عصر بجماعت گذاردند
و چوں زمین سخت بود بوقت وضو کردن زیر چہار پائی نگاه [illegible] احتیاط

آب بر زمین افتاده بالای اعضاء وضو نرسند- و بر چهارپائی کهیس چند تار گسترده بودند
و بران حضور خواجه البقاه الله تعالی نشسته وضو می کردند- پس ازان روز بر بار کرده دیده ام
حضور خواجه البقاه الله تعالی ببقائه هنگام وضو بر چهارپائی گیاه مله خرید کنانیده می گسترانیدند
انگاه بر چهارپائی که بران کهیس بالکل گسترده بودی- نشسته وضو می فرمودند بعد ازان
حکیم خدابخش سکنه گوتهه چینی که مرید حضور حضرت قبله سلطان الاولیاء برهان الصفیاء
شیخ پنهو خنا صاحب الروضه رضه بوده است- بیامد و قدمبوسی حضور خواجه البقاه الله تعالی
ببقائه ولفضنا وایاکم ببقائه حاصل کرده نشست نهایت پیر رسیده بود و فرتوت گشته و اصم گردیده و کوژ پشت
شده بود حضور نهایت متوجه شدند و ازوی پرسیدند که چند ساله بودی که مرید حضرت قبله شیخ شیو خنا شده ای عرض
کرد که هشت ساله عمر داشتم و بعد از مرید شدن من چهار و پنج سال گذشته که حضور
شیخ من وصال کرده اند- و بعد از مرید شدن دو بار زیارت حضور پیر دستگیر خود نموده ام
و دران وقت که حضور پیر من وصال کرده اند- من چهارده ساله بودم- یکی از حضار
مجلس پرسید که این پیر مرد وظائف نیز از حضرت قبله صاحب الروضه آموخته باشد
حضور حضرت خواجه البقاه الله تعالی ببقائه فرمودند- آری وظائف هم ازان حضرت
قبله میدارد- چنانچه دعای کبیر که روز و شب ورد مینماید- آن نیز از جناب آنحضرت بوی
رسیده است بعد ازان حکیم خدابخش عرض کرد- وقتیکه مرا والد مرید کنانید حضور حضرت
قبله پیر دستگیر در حق من به پدر من خطاب کرده فرموده بودند که ای یار این پسر تو خوش
خواهد گذرانید بعد ازان حضور حضرت خواجه البقاه الله تعالی پرسیدند که خلفای
حضور حضرت قبله سلطان اولیاء صاحب الروضه را هم دیده بودی وی عرض کرد-
که چند خلفای حضور حضرت قبله پیر خود را دیده ام- چنانکه حضرت مولوی سلطان محمود صاحب

و ملوی و حضرت مولوی عبدالله صاحب ٹھٹھہار احمد پوری و حضرت مولوی نور محمد
صاحب ٹڑا محمد پوری و حضرت مولوی شرف الدین صاحب پارودی این همه حضرات
را دیده ام۔ و حضرت خواجه محمد سلیمان تونسوی را سر دیده ام و دو ماه بخدمت ایشان
اقامت کرده برکات صحبت حاصل نمودم **بعد ازان** گفت که حضرت مولوی صاحب
خواجه عبدالحسن جعفرپوری را من بیره میدیده ام۔ برمن بسیار مهربانی میفرمودند۔ و مولوی محسن
صاحب که مرید حضرت خواجه محمد جمال الله ملتانی است او را هم دیده ام۔ **بعد ازان**
در دل سال مسرل این حقیر راقم الحروف افاده کرد جناب حضور خواجه ابقاه الله تعالی
سرهم که اکنون جز این حکیم صاحب بحید سال رسیده باشند آماده شدم که عرض کنم مگر حضور
خواجه ابقاه الله تعالی سعادتهم بر خطره من آگاه گردیده فرمودند سبحان الله که این مرد
اکنون صد ساله عمر دارد۔ مقبوس **سیوم** بوقت شب روز چهارشنبه تاریخ
ششم از ماه جمادی الاولی سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس در عین مجلس
عرس مبارک حضرت خواجه نور والا صاحب رحمه الله که این یک مجلس در این یوم حضور حضرت
خواجه ابقاه الله تعالی سعادتهم بعد از ختم عرس مبارک حضرت فخر الاولیاء برهان الاصفیاء
رضی الله عنه در گوشه شریف مقبره محبوره فرموده بودند۔ دولت پائی بوس و زیارت حضرت
قدس که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست میسر شد قوالان در سماع مشغول سرگرم بودند
و صوفیان در وجد و خروش حرم حول مجلس تمام شد ختم خوانده بر خاستند۔ و قرص
طهر بخاطر گذارده اندرون روضه مقدسه رفتند۔ آداب زیارت حسب دستور بجا
آورده از جانب سرانه مراد آب دور انوگشته و ستار فاتحه نشستند اندرین اثنا
صاحبزاده سید غلام احمد شاه احمری مع چند صاحبزادگان احمری که بسفر عرس مبارک

حضرت خواجہ فخر الاولین والآخرین خواجہ غلام فخر الدین فخر جہان رضی اللہ تعالی عنہ آمدہ بودند۔ وغلاف کہ چند مدت بر مزار پر انوار حضور شیخ المشارق والمغارب شمس العارفین حضرت خواجہ بزرگ معین الحق والدین اجمیری رضی اللہ عنہ ملبوس بودہ و شرف مس آن حاصل کردہ بود۔ در قاب مسمی کلان داشتہ از وثاق خود بر سر برداشتند۔ وباہمہ صاحبزادگان اجمیری و قوالان اجمیری بسوی روضہ مطہرہ منورہ روانہ شدند۔ چون بر تلہ آمدند بخدمت مخدوم غریب شاہ صاحب سکنہ شہر سلطان بارشاد حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالی ببقائہ جہت استقبال پیش رسید۔ وآن قاب غلاف مبارک را از صاحبزادہ غلام احمد شاہ گرفتہ بر سر خود برداشت و روانہ شد۔ و قوالان بدستور بسرود و غزلیات مدح تمامی خواجگان چشت سرایان ہمراہ میرفتند۔ و صاحبزادگان اجمیری و دیگر صوفیان و فقرا و دیگر مخلوق از عوام الناس ہم بکثرت انبوہ آوردہ وجمع گشتہ با ذوق و شوق بعضے کسان گریان و نالان ہمیسان آہستہ بطرف روضہ شریف می آمدند۔ تاکہ بر دروازہ آستانہ شریف رسیدند۔ حضور حضرت خواجہ البقاہ اللہ تعالی ببقائہ پیشتر یک لحظہ از آمدن ایشان از جائیکہ نشستہ بودند۔ برخاستہ در دروازہ روضہ مقدسہ بدیوار تکیہ کردہ ایستادہ اند چون نظر حضور خواجہ بران غلاف و صاحبزادگان افتاد ہر دو دست مبارک بر جبین نور آگین نہادہ بسوی آن غلاف وآن صاحبزادگان سلام کردند۔ چون مخدوم غریب شاہ و صاحبزادگان اندر روضہ شریف داخل شدند قوالان در صفہ استادہ سرود گویان بودند پس مخدوم غریب شاہ قاب غلاف شریف را بر سر اشرف حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالی ببقائہ نہاد۔ گر صاحبزادگان اجمیری از روسے ادب آن قاب را بامدادی خود از سر حضور مرفوع کردہ رفتند۔ و حضور زیر آن قاب آہستہ آہستہ بسوی مزارات شریف

می رسند۔ این وقت دست این بندہ راقم الحروف بر در باب علاقہ بود الحمد للہ
علی ذالک آخر بہمراہ مزار حضرت صاحب قبلہ سلطان الاولیا برہان الاصفیا شیخ
سید حیا صاحب الرحمہ رسیدہ آنجا ایستادند و علاقہ را سید غلام شاہ صاحبزادہ
وا نمودہ کشاد بر ہر سہ مزارات جمیع الیومات والبرکات پوشانیدند و آن علاقہ
شریک آنجہان وسیع و پہنا بود کہ بر ہر سہ مزارات درست آمد بلکہ از ہمہ جوانب و اطراف
افزون و زیادہ فرو آویختہ بود و ہنگام پوشانیدن علاقہ شریف بر مزارات ہمہ مردم
از ذوق و شوق بسیار مست اند و ہمہ گریان بودند بعد ازان صاحبزادہ سید
غلام شاہ صاحب بر مزار شریف حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی بعافیتہ لقعاودایکم ملعانہ
وساری کردند باب دیر علاقہ نہادہ بود و باسم بر پست اینوقت ہمہ حاضرین از ذوق و شوق بادہ بر
آمدند کمال وحدت و مسرت بیہ بسم مبارک باد گفتند بعد ازان بر صاحبزادہ سید غلام احمد شاہ کہ پوشش
صندل نمودہ ازان باب بر ساختہ ہمچنان بر مستہ بحضور پسر دیگر پوشیدہ را کشادہ اندکی ازان برد
در دہان مبارک حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی بعافیتہ در اوتناول فرمودند و باقی بوڑد
را بر حصار عصمہ بود تا آنکہ ازان شریک این بندہ راقم الحروف را نیز تشنیہ رسیدہ است
آنگاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی بعافیتہ در دروازہ شمالی روضہ مقدسہ نزدیک حجرہ
مسمی بروایت شہرکہ بگراندہ بود دعا نمودند۔ آنگاہ از سر مزارات شریف تشریف
بس برکت صاحبزادہ احمدی بوسہ می آمد و بر خود برای مبارک حضور
خواجہ ابقاہ اللہ تعالی می نہادند و حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی بعافیتہ ہمراہ آن ملطر کا
بوسہ می دادند بعد ازان دعا خواستند۔ و بر خاستہ بر کنارہ مزار پر انوار حضرت
قطب العالم رضی اللہ عنہ بوسہ دادند۔ و آنگاہ چشم چپ را نہادند آنگاہ چشم راست را

همانجا مالیده‌اند و همچنین رو بروی مزار فیض آثار حضرت قبله محبوب الٰهی رضی الله تعالیٰ عنه
و حضرت قبله صاحب الروضه رضی الله تعالیٰ عنه آداب و نیاز بجا آورده از روضه
مقدسه بیرون آمدند و بصومعه خاص تشریف فرما گشتند بتعظیمه - این بنده راقم الحروف
از خدمت صاحبزاده غلام احمد شاه صاحب اجمیری برجای خود پرسید که این
غلاف متبرک و متین چگونه آورده اید گفت بارشاد و بشارت حضرت خواجه بزرگ
شمس العارفین خواجه معین الحق والدین حسن سنجری اجمیری رضی الله عنه و عن تابعیهم آورده‌ام
مقبوس چهارم بوقت عشار شب پنجشنبه بتاریخ هفتم از ماه جمادی الاولیٰ سال سیزده
صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که خبا دقیق
سعادتی بهتر ازین نیست حاصل گشت حضور حضرت خواجه القاه الله تعالیٰ ببقائه
و نفعنا و ایاکم بلقائه اندر روضه مطهره رفته از جناب حضرات مشائخ خود رضی الله تعالیٰ عنهم
مرخص شده بیرون آمدند - و در صفه شرقی که مجلس اعراس در آن می باشد در گوشهٔ
که قریب صفه شمالیست برای بیعت کردن مردم که بدرجهٔ کمال منتظر امتثال بشرف
نعمت بیعت ایستاده بودند نشستند پس اول تا دیر بسیار مراقبه کردند آنگاه سر مبارک
را از جیب عالم غیب بالا برآورده پشمینهٔ خاص ملبوس خود را وا نموده بگسترانیدند -
و فرمودند که این پشمینه را بر سر برآوردن ضرورت نیست صرف بیعت شوندگان را
لازم است که این را در دست گرفته دارند اگر زیر پشمینه بیایند هم رواست - پس
اکثر مردم زیر چادر پشمینه آمده در دست گرفته نشستند و دیگران که بیرون از پشمینه
بودند آن را بدست گرفتند - آنگاه حضور خواجه القاه الله تعالیٰ ببقائه از یک طرف آن
پشمینه را گرفته مراقب شدند تا دیر بسیار زیر لب چیزی می‌خواندند بعد از آن هنوز

ایستید بر سر بالین گسترده بود. که فرمودند که بگوئید توبه میکنم از گناه و ندیسان
سه بار توبه بدادند. آنگاه فرمودند: ای برادران بار چو فتنی را صرف صبر و داد دیگر ده باشد
واگر تو امید دلخواه هم ادا کنند پس عقب هر نماز درود شریف ده بار و صورت اخلاص
ده بار و بعد از نماز عشا کلمهٔ توحید لا اله الا الله محمد رسول الله یکصد بار خواندن باشد
واگر زیاده ازین ادا کردن توانید پس باید که بعد از نماز عشا از درود شریف سه صد بار
و سورت اخلاص سه صد بار ورد باید نمود آن وقت که همه عالم بخوابید و بدست دعا کرده چون
فارغ شدند پس همه یاران سر انبار آورده بر خاستند واز دروازه همان گوشه تا
از صحن بیرون آمدند و همه غلامان کرام را حکم فرمودند که من تنها شوم کسی اندرون آمدن ندهید
خادمان همچنان بسالی گردند پس حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه بهار خاست حالی
صحن تمالی رخ مبارک بسوی روضه منوره کرده سر مبارک کشیف آورده مراقب
شدند. ما همه غلامان بازدور ایستاده می دیدیم بسیار دیر لحظه بماندند هر چه کردند
الله و رسوله اعلم آنگاه بر خاسته گرد روضه مبارک از یسار تمامی بوسه داده از طرف
غربی روضه مقدس خرامان آمدند. باز دولت خانه تشریف فرما شدند. مقبول بین نجم
بوقت عشا و شب وشنبه تاریخ یازدهم ماه جمادی الاولی سال سیزده صد و چهار دهم
هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که سعادتی و سعادتی بهتر
ازین نیست میسر گردید کشت از برای دفع بیماری درخواست وظیفه کرد حضور
خواجه ابقاه الله تعالی حسبما اقتضای عمل را حواله مخدوم عرب شاه صاحب کردند یک
حضور نشسته بودند فرمودند بعد از آن دیگر جوان از برای وظیفه راه جدا روح بسته
عرض کرد او را نیز مخدوم صاحب موصوف حواله فرمودند بعد از آن جلی بسیار

دروازهٔ فیض آوازه نزبان دربان جهت حصول شرف قدمبوس عرض بیان نموده
وآنجا که حضور رونق بخش بودند مردم بسیار نشسته خیلے جاے تنگ بود. فرمودند
کسان برخیزند تا دیگران بر دروازه ایستاده اند بیایند و بنشینند پس چند کسان زود تر
برخاستیم ونیاز بجا آورده بیرون آمدیم. پس اول کسیکه زود تر برخاسته بیرون آمده
است. وی این بنده راقم الحروف بود این استحضار در کوٹ شریف است۔

مقبوس ششم بوقت عصر روز جمعه تاریخ پانزدهم از جمادی الاولی سال سیزده صد و
چهارده هجری المقدس دولت پائی بوس وزیارت حضرت اقدس که عبادتی وسعادتی
بهتر ازین نیست دست داد اندرین اثنا مولوی محمد امین سکنه چکوڑی ملک گجرات شاه
دوله مرید وخلیفه حضرت مولوی شمس الدین سیال واله که امروز وقت نیم روز وارد
شده بود جهت قدم بوسی حضور خواجه ابقاه الله تعالی باریافت حضور خواجه
ابقاه الله تعالی ببقائه برای تعظیم وتکریم او دو بار دو سه وقد شدند مگر همانجا استاده ماندند۔
وی بیامد و برا قدام فیض قوام حضور خواجه ابقاه الله تعالی سر خود را نهاده افتاده بود
واده چشمان را مالید. حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه برپا شده همچنان ایستاده
ماندند۔ وے خود بخود برخاست ودست مبارک حضور را هم بوسید۔ بعد ازان
بر پای مبارک حضرت قطب الموحدین حضرت صاحبزاده صاحب خواجه محمد بخش ادام الله
تعالی بدوامه که پیش از آمدن وی بجناب حضور خواجه ابقاه الله تعالی نشسته بودند
نیز افتاده همانطور آداب بجا آورده۔ الحق مولوی موصوف عجز وانکسار وتواضع ونیاز
بدرجه کمال کرد۔ آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه او را نزدیک خود جائی
داده نشانند ووے خیر عافیت پرسیده استفسار حال کردند وی یک بیک

بود افتاد حضور خواجه القاه الله تعالی ببقاءہ فرمودند۔ کہ اگرچہ عبداللہ آتھم پادری از حد
اندازہ مدت پیش گوئی مرزا غلام احمد قادیانی کہ نسبت موت وی کردہ بود بیرون افتادہ
است چنانچہ بعد میعاد پیشگوئی فوت شدہ مگر بہ نفس؛ مرزا صاحب مردہ است
اندرین اثنا یکی از حضار مجلس عرض کرد۔ کہ ہمین عبداللہ آتھم کہ بید دعای مرزا
قادیانی مردہ شد ہمان شخص است۔ کہ ہر سال سرش نزد انگریزان فروختہ می شد
یا نہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقاءہ فرمودند او۔ ؛ مسد احمد حبیب بی است او مسلمان
است وایں عبداللہ آتھم نصرانی است۔ آنگہ شخصے دیگر گفت کہ عماد الدین لاہر
پادری نیز مردہ است۔ یا نہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقاءہ فرمودند۔ او ہنوز
زندہ است بعد ازان ہمان شخص طبیب کہ پیشتر عرض کردہ بود۔ از حضور جوابش
نہ شنیدہ اکنون باز عرض کرد۔ تاہم در جواب ہیچ نہ فرمودند۔ سیوم بار پرسیدند کہ
طب خواندہ کجا است وی دست بستہ عرض کرد۔ کہ اینک بندہ لشتہ است
حضور فرمودند میان باہر نماز اسم یا باسط ہفتاد و دو بار و اسم یا عزیز لود و چہار بار
میخواندہ باش مقبوس ہشتم بوقت عشار شب پنجشنبہ بیست و یکم از ماہ
جمادی الاولی سال مذکورہ دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتی و
سعادتی بہتر ازین نیست دست داد سخن دران افتادہ بود کہ امسال قحط و گرانی
غلہ بدرجہ غایت رسیدہ است و خوف آنست کہ غلہ از جہان مفقود گردد
ونفاذ پذیرد۔ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقائہ و نفعنا وایاکم ببقائہ فرمودند۔ کہ
انواع اشیا کہ مخلوق و پیدا شدہ اند گاہے مفقود و منفوذ نشدہ اند و نخواہند شد
مردم چون کثرت صرف و خرچ شدن آن نوع می بینند۔ خائف و ترسان گشتہ میگویند

که مبادا این نوع معدوم گم شود و باید که ذخیره ساخته شود و این هم باید دانست که هر نوع
از موجودات مخلوقه چرا نیست در خزائن خدا عزوجل و خزائن خداوند کریم اصلاً
و قطعاً هیچ صدق دیگر معدود شدنی نیستند مثلاً در هندوستان شهر لکهنو و الور
و قنوج و بنارس و بهرت پور و شاهجهان پور و اله آباد و اکبر آباد و دیگر شهرها که من دیدم
این همه شهرهای کلان هستند که هر یک شهر در گرد ده یا زده کروه ایستاده است پس
در شهری تا ده صد بز و گوسفند ذبح کرده بر بازار می آورند و مردم [illegible] شهر
گوشت خرید می کنند و در شهری چهار ده صد بز به ذبح می گردد و در شهری تا ده صد
یا هفده صد شات میکشند پس با وجود این کثرت ذبح روز مره در هر شهر نوع غنم و
شات معدود و متناهی نگردیده یک روز هست و روز دیگر نیست و دیگر روز در
گله در گله دسته دسته جمع و موجود شوند همچنین آهوان را تیر تیغ بسیار شکار میکنند روزی
هزار ده آهو به یک روز راس هم دیده بودم این نوع هم تمام نیست و بعد ازان فرمودند
که تمام انواع موجودات را حسب احتیاج پیدا کرده اند چیزیکه از آن کثرت احتیاج
و ضرورت بسیار است آن نوع را بسیار کثیر پیدا کرده اند چنانچه جانوران
ماکول اللحم و قس علی ذلک و چیزی که از آن چیز مردم را
اصلاً ضرورت نیست یا اندک ضرورت است نوع آن چیز بسیار کمتر در عالم خلقت
آفریده شده است همچون موذیات از شیر و گرگ و غیرها بعد ازان فرمودند
که نوع خوب و بهتر و اسمی تر باید که تمام جهان سوی او محتاج است و هم جهان
خوب را بهر انسان خالق خود صرف میکنند پس نوع خوب و بهتر گاهی مفقود شدنی
نیست همچنان اشجار و اشیاها بعد ازان فرمودند که چون ذیل [illegible]

از سر نو آمده بود و کارش موقوف به هیزم سوختنی است که انبارهای هیزم را جمع کرده در
تنور شش میسوزند مردمان ازین امر خائف بودند که نوع هیزم از جهان مفقود و
معدوم خواهد شد - ببینید که هنوز همچنان بکثرت باقی است آهین یکی ذخیره اشجار
نواب صاحب راست کرده که تماشینا من بدانم بعد ازان فرمودند که فرق
در قحط و ارزانی و گرانی غله آنست که گاهے در جای زراعت غله از سبب خشکسالی
یا و بگرام کمتر بهم میرسد و از جائیکه که آنجا غله بسیار پیدا شده است بآنطرف که غله
در آنجا کمتر پیدا میگردد - غله را خرید نموده می برند پس درین جا که ازان غله خرید شده
میرود نرخ غله گران میشود - مردم حیران گشته پندارند که غله معدوم و گم شده است
یا خواهد شد دیگر از کجا آید - و این نمی دانند که این خزانهٔ خدا عزوجل گاهے خرچ شدنی
و گم شدنی نیست بعد ازان فرمودند که وقتے در هندوستان قحط افتاد حکام
نصارٰی که نزد ایشان مردم شماری در دفاتر مرقوم بود آنرا دیده آنگاه تمام غلهٔ هندوستان
را وزن کردند و اعلان و منادی گردانیدند که با وجود این قلت یافت غله هنوز نیز
آنقدر غله در هندوستان افتاده است که اگر تا سه سال قحط باقی ماند غله وفا خواهد
نمود حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه فرمودند که خزانهٔ خداوند کریم موجود بود مگر
انگریزان باعتبار عقل خویش بیشتر اطمینان و تسلی خاطر مردم کنانیدند بعد ازان سبحه
مبارک که در دست حق پرست گرفته بودند - بوظائف مشغول شدند آیهٔ امن
الرسول تا آخر با تسمیه یکبار خواندند و سوره قل یا ایها الکفرون با تسمیه چندبار و سوره
فاتحه با تسمیه یکبار و آیة الکرسی تا خالدون یکبار خواندند - و دیگر وظائف هم خواندند
مگر آهسته آهسته که بنده را بگوش نرسیده بعد ازان مولوی محمد امین سکنه چکوڑی کہ

معنوی شجرهٔ آبائے کرام وے بشاہ بہلول لودی می رسند و سلسلہ پیران عظام
بشیخ بہاؤ الدین زکریا ملتانی رضی اللہ تعالی عنہ می پیوندند بدین طریق کہ حضرت شاہ
دولہ مرید و خلیفہ شاہ سیدنا سرمست و وی مرید پیر برہان و وی مرید شیخ صدر الدین
و وی مرید شیخ بدر الدین و وی مرید شیخ اسمعیل قریشی و وی مرید شاہ صدر الدین
راجن قتال و وی مرید شیخ رکن الدین ابو الفتح ملتانی و وی مرید شیخ صدر الدین
عارف و وی مرید غوث بہاؤ الدین ذکریا ملتانی قدس سرہم العزیز و از پیران چشت
اہل بہشت بہم فیضے کامل بوی رسید و از کاملان وقت گشت اول در ہنگام طفولیت
مادر و پدرش برحمت حق پیوستند و وی یتیم بی پدر و مادر ماند۔ و بعضی ناحق شناسان
بر وی استولی شدہ بدست ہندوان فروختند۔ چون در حالت بندگی وی مالک
خود را از خدمات شایستہ خود خوشنود ساخت او وی را آزاد نمود و وی خلعت
آزادگی در بر پوشیدہ بخدمت سیدنا سرمست سیال کوٹی کہ قطب الوقت بود
رسید و مرید شد۔ و چند سال در خدمت وی حاضر ماند۔ و شیخ را مریدی دیگر بود
دولہ نام و میخواست کہ نعمت باطن بوی ارزانی دارد چون وقت شیخ بآخر رسید
از اندرون حجرہ آوازہ داد کہ ای دولہ بیا آن دولہ آن وقت حاضر نہ بود شاہ دولہ
حاضر شد۔ گفت اس ترا نمی طلبم دولہ را میخواہم شاہ دولہ واپس آمد بر دروازہ
حجرہ نشست بعد ساعت باز شیخ دولہ را آواز داد چون او حاضر نبود شاہ دولہ
حاضر گشت شیخ نعمت باطن بوی ایثار نمود۔ و گفت ہر کہ را مولا بدہد شاہ دولہ بگردد
و این بگفت و برحمت حق پیوست پس شاہ دولہ را مدتی سکر و جذب و مستی لاحق
حال ماند بعدی کہ فرائض و سنن از دست ترک می گشتند و در ویرانہ با پلنگان

همچنین صدہا طفلان کہ باسم موش شاہ دولہ موسوم می بودند بخدمت وے حاضر می بودند۔ و خوراک از لنگر وے می یافتند۔ چنانچہ این خارق تا حال از مزار پرانوار وی جاریست و ہر سال از ممالک دور دراز طفلان کہ باسم موش شاہ دولہ موسوم اند بر مزار گوہر بار وی می آیند۔ و خواہان اولاد از شہرہای دور بر مزار گوہر بار وے آمدہ یک ولد از اولاد خویش نذرانہ شاہ قبول نمودہ میر فیند چون در خانہ ایشان بہمان شکل و شباہت بچہ پیدا میگردد۔ او را بمزار میر سانند۔ چنانچہ بدین سال کہ تالیف کتاب است چہار بچہ نر و مادہ بہمان شکل و شباہت بر مزار موجود اند۔ و صاحب معارج الولایت می فرماید کہ بندہ بوقت سفر حسن ابدال بخدمت شاہ دولہ رسید شاہ در مراقبہ بود و قوالان مدح خواجگان چشتیہ میگفتند۔ چون سر از مراقبہ برآورد بحال من متوجہ گشت و شیرنی عطا فرمود عرض کردم۔ کہ بندہ خواہان عطائی ظاہر نیست حصہ از نعمت باطنی بخش کنند تبسم فرمود گفت کہ این را ہم بگیرید۔ آنرا ہم میدہم۔ و عنایات بی غایات ظاہری و باطنی بحال بندہ مبذول فرمود وفات آن جامع الکمالات بقول صاحب بحر الواصلین در سال یک ہزار و ہشتاد و پنج و بقول صاحب شجرہ چشتیہ در سال یک ہزار و ہفتاد و پنج ہجریست و قول دوم مقرون بصحت ست بعد ازان حضور حضرت خواجہ البقاء اللہ تعالی ببقائہ فرمودند کہ حضرت شاہ دولہ را بحضرات چشتیہ نیز تعلق نسبت بودہ است مگر تحقیق و صحت درین است کہ سہروردی اند بعد ازان سبحہ در دست حق پرست کردہ بوظیفہ مشغول شدند آنگاہ اشارہ نمودند کتا جامی نماز کہ از جامہ دراز ساختہ بودند بگسترند صفوف بستہ شدند حضور خواجہ

ابقاه الله تعالی خود بدولت اقامت گفتند و نماز جماعت خواندند. این سعید روان
جماعت داخل بود چون از تمام نماز فارغ شدند هر کس بوثاق خویش آمد و حضور خواجه
ابقاه الله تعالی بقبهٔ صومعه خاص بحق مشاغل گردیدند و مولوی محمد امین گجراتی
را اشاره اندرون آمدن کردند و باو سه چار حکایات کرده او را رخصت کردند
مقبوس نهم بوقت عشا روز جمعه بیست و دوم از ماه جمادی الاولی سال سیزده
صد و چهار دهم هجری القدسی دولت پابوس دربار حضرت اقدس که سعادتی
و سعادتی بهتر از این نیست میسر گردید حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و نفعنا
والیاکم بلقائه سبحه در دست حق پرست کرده ذکر لا اله الا الله مشغول بودند
بعد از آن ذکر الا الله و بعد از آن ذکر الله الله و بعد از آن وظیفه یا حی یا
قیوم یا الله الا انت و بعد از آن دیگر وظائف هم خواندند و بعد از آن چاشت
گسترده شد خود بدولت اقامت گفتند و نماز با جماعت گذاردند. دو کودکان غیر
بالغ از کشمیر جهت بیعت السان غرض رفته بود پس خود بساده دست های پدر را
بهم ملاصق نموده در دست حق پرست خود آوردند و هر دو را معاً یکبار بیعت کردند
و بعد بیعت آنها را توبه کنانیدند و وظیفه هم گفتند اگر دیگر شخصی را که جوان و
بالغ بود بیعت نمودند او را از هر گناه یکبار توبه دادند و جهت نماز هم تاکید کردند دیگر وظیفه
و پیر اسپرد فرمودند. مقبوس دهم بوقت عصر روز جمعه بیست و دوم از ماه جمادی الاولی
سال مذکور دولت پابوس دربار حضرت اقدس که بهتر از این نیست دست داد
حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و نفعنا والیاکم بلقائه فرمودند که شیخ من حضرت قطبنا
شیخ شیوخنا سلطان الاولیاء صاحب الروضه رضی الله تعالی عنه یکیمن بوده است

فرزندین یافته از نور محمد دافل - و شجع مهر حضرت قبله سید الاولیاء محبوب الٰہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ دو قسم بود یکے اینکہ خادم الشرع فقیر خدا بخش و دوم اینکہ خادم الفقراء فقیر خدا بخش و شجع مہر حضرت خواجہ تاج محمود رضی اللہ تعالیٰ عنہ اینست - ز نور احمدی شد تاج محمود . . .

مشتیومش یازدہم بوقت عصر روز یکشنبہ بیست چہارم از ماہ جمادی الاولیٰ سال سیزدہ صد و چہارم ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتی و سعادتی بہتر ازین نیست میسر گردید حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ و نفعنا و ایاکم بلقائہ چند قطعات تصاویر حضرت خواجگان چشت کہ قلمی و کہنہ بودند بر داشتہ حضرت قطب الموحدین صاحبزادہ صاحب خواجہ محمد بخش ادام اللہ تعالیٰ بدوامہ را نمودند و میفرمودند کہ این تصاویر بدرجہ غایت اصح ہستند و در ہر یک تصویر تمامی تشخصات از شخص مصور عنہ علی وجہ الکمال والاتمام مطابق واقع منقوش شدہ اند و آن تصاویر ازین حضرات بودہ اند حضرت خواجہ بزرگ اجمیری و حضرت خواجہ خواجگان مولانا صاحب دہلوی و حضرت خواجہ شکر گنج اجودہنی و حضرت قطب الاقطاب اوشی کاکی و حضرت سلطان المشائخ محبوب الٰہی دہلوی و حضرت غوث العالم بہاء الدین ملتانی و حضرت شیخ شرف الدین بو علی قلندر و حضرت محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی و حضرت شیخ سعدی شیرازی رضی اللہ تعالیٰ عنہم بعد ازاں آن تصاویر خادم را باز دادند و وی زیب صندوق کرد بعد ازاں ذکر سن عمر شریف حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ افتاد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ فرمودند کہ مدت عمر حضرت امام حسن رضی پنجاہ سال است بعد ازاں فرمودند کہ مدت عمر حضرت سید

امام حسین رضی الله تعالی عنه شصت سال بوده است بعد ازان فرمودند که
مدت عمر شریف حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه شصت و سه سال است
و عمر شریف حضور حضرت امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه هم شصت و
سه سال است و مدت عمر شریف حضرت ابوبکر صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه هم
شصت و سه سال بوده است بعد ازان فرمودند که مدت عمر شریف حضرت
امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه از هشتاد و سال است بعد ازان
نماز مغرب بجماعت گذاردند حضرت قطب الموحدین به پهلوی حضور خواجه ابقاه الله
تعالی بقائه استاده اند بنده نیز در اکناف داخل بود چون از نماز فارغ شدند
و بوظیفه مشاغل گردیدند مگر گاه گاه برای انجاح مرام و حصول مطالب امام حاضرین
مجلس هم میپرداختند چنانچه شخصی عرض کرد که فلانی گدای اربوم مست که امروز بر
در اره کسی آواز آمده بود و با دیگر جادیان جنگ و جدال کرده و جادبا
او با رجوع کی پولیس زیر حراست و سیاست داده اند اکنون وی بسیار نادم شده
است عفو تقصیر میخواهد دیده رس کبیر سال است وی هم نهایت راسی دیگر بسیار د
و عرض نمایند که رهایش فرمایند که بار دیگر حضور رجاوان حضور زبان درازی نکند حضور خواجه
ابقاه الله تعالی بقائه بلطف و اکرام ملطفانه فرمودند که او را در وجه هم به حبس
داد حراست سپاهان هم رها کنانید بعد ازان فرمودند که این امارت و حکومت
ظاهری هم از الله است اگرچه سائل را تحت نگس و سرزنش نمودن ممنوع است چنانچه
در قرآن شریف آمده که لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی و سائل کسیکه حاجت
خود راست واسطی بر سائل وانداز رسانیدن وی ولیکن اگر درین زمان چنین سائلان را

خبر کرده شود که ریبال و جنگنیان می آید و بزور و جبر چیزی بگیرند - غرضیکه بنام خدا بعد ازان
تاریخ مبارکه بیسویں بعض حضار آورده فرمودند که درین ایام شخصے هندوستانی یا پنجابی
از طرف من بنام امرا و رؤسا بہاولپور خطوط جعلی تحریر کرده بذریعه ڈاک نزد آنها فرستاده
است و این چنین حقیقت درج کرده که فلان شخص خاندانی شریف القوم نهایت
دوست دار این فقیر است و این فقیر او را پنجصد روپیه نقدی همیشه میداده
باشد اکنون یکصد روپیه که نزدم موجود بود او را داده ام باقی شما ادا خواهند
ساخت چون فقیر در بہاولپور آید شما را ادا کرده بدهد و همراه او دو مرد بزرگ خاندانی عربی
سوال و عربی زبان است وی فلان تاریخ بر ریل سوار شده خواهد آمد پس خود تکلیف
کرده او را در ریل گاڑی جستجو نموده مبالغ خواهند داد بدست دیگر کسے نفرستند
که این راز نیست دیگر کسے ازین راز مطلع نشود - خود بخود آنجا رفته پوشیده بدهند
بعد ازان فرمودند که میان محمد نواز شاه چیف جج بہاولپور سه شب خود مبالغ برداشته
بر اسٹیشن رفته است و بنام شریف محمد صاحبزاده اجمیری یاد کرده جستجو نموده
است آخر نیافت آنگاه یک روز یک شخص بر دفترش آمده بیان کرد که آن صاحبزاده
بر اسٹیشن بود و ازان نشسته است و مرا فرستاده که مبالغ مذکور از شاه صاحب گرفته
بیار - پس شاه صاحب بدست آدمی معتبر خود مبالغ همراه او کرده فرستاد چون بر
اسٹیشن بہاولپور رسیدند آن شخص غدار مفرور شد بعد ازان حضور خواجه ابقاه الله
تعالی ببقائه فرمودند که دیشب آدمی دیوان جتو رام منشی خزانه ریاست بہاولپور کاغذ
جعلی برداشته نزدم رسانیده است که این طور شخصے از طرف حضور سرفراز نامه بذریعه
ڈاک رسانیده است و مبالغ خواسته آیا وی صادق است یا کاذب بعد ازان

عالیشان تصور بیع وصد بار روپیہ با خود بردہ ازان موجب باوقات معینہ وتواریخ
مندرجہ کوانہ جبلی براسٹیشن بہاولپور رسیدند چنانکہ اودر بر گاڑی ہای ریل جستند
اگرچہ آنکس بردی تاریخہای مندرجہ ضرور بکدام گاڑی نشستہ وموجود باشد الا از خوف
وترس گرفتاری خود نتوانست وجرئت نساخت کہ روپیہ ہا بگیرد۔ چنانچہ خطوط
جبلی مذکورہ بشمول مراسلات امرایان ممدوح الوصف بدریافت اصلیت حال کہ جای تعجب
این فقیر گشتند۔ پس بہ تحریرات پرتزویرش تعجب آوردہ بعد ترقیم اجوبہ اوشان
بمقتضای مصلحت وقت بہ اطراف اطلاعاً مرقوم بسمت آنوالاقدر نیز نگارش
میرود۔ ومتصدع کہ ازین قسم چالاکی ہای او مطلع بودہ براین گونہ نگارشات
پرفریبش قسمی اعتماد نباید داشت وقطعاً یقین نتوان فرمود بلکہ دیگر صاحبان را
ہم ازچالاکی آنکس بواقع اطلاع خواہند فرمود۔ فقط این جانب راہمواره از فرحات
عافیت وتندرستی طبع شریف وفرمائشات لائقہ این صوب مسرور الوقت ومنبسط
میفرمودہ باشند۔ زیادہ سلام ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۱۳ھ ہجری المقدس الراقم فقیر غلام فرید
سجادہ نشین سکنہ چاچڑان شریف۔ ملفوظ دوازدہم بوقت غروب آفتاب
روز چہارشنبہ بتاریخ بیست وہفتم از ماہ جمادی الاولی سال مذکور دولت پابوسی
وزیارت حضرت اقدس کہ عبادتی وسعادتی بہتر ازین نیست بحصول
پیوست حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ بر فرش بوریا
کوندر نشستہ اند وبہ وظیفہ سورۃ عم یتسائلون مشاغل بودند وتحریری کتاب
کشف المحجوب میخواندند حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی متوجہ شدہ وظیفہ ہم تمام خواندند
واستماع عبارت کتاب نیز میفرمودند۔ ہرگاہ آن کتاب تمام غلط بود۔ وعبارتش

بعینه نوشتن خیلے استصواب نمودیم. حاصل عبارت ازاں کتاب که مشق گاه
حضور خوانده شده است. این است که چوں حضرت شیخ منصور رضی الله تعالی
عنه اندر غلبه حال خود از حضرت عمرو بن عثمان مکی تبری کرده بخدمت سید الطائفه
شیخ جنید رضی الله تعالی عنه آمد. حضرت سید الطائفه گفت بچه آمدی. شیخ منصور
گفت آمدم تا با شیخ صحبت کنم. سید الطائفه فرمود ما با مجانین صحبت نیست. چه
صحبت را صحت باید. چوں تو آفت صحبت کنی چناں باشد که با عمرو کردی. شیخ
منصور گفت ایها الشیخ الصحو والسکر صفتان للعبد وما دام العبد محجوب عن
ربه حتی یفنی صحو و سکر. و صفت اند مر اورا و پیوسته شده از خداوند محجوب است
تا اوصاف او فانی شود. سید الطائفه فرمود یا ابن المنصور خطئت فی الصحو و
السکر. اے پسر منصور خطا کردی در صحو و سکر زیرا که صحو عبارت از صحت حال است
با حق و سکر عبارت است از فرط شوق و غایت محبت و این هر دو از صفات
خلق است و باکتساب حاصل نمی شود. و من اے پسر منصور اندر کلام تو بسیار فضول
می بینم و عبارات بے معانی. بعد ازاں حضور خواجه ابقاه الله تعالی بلقائه
فرمودند که صاحب این کتاب کشف المحجوب حضرت شیخ منصور را آنچه نوشته باشد
ببیں. آنگاه قاری ورق گردانید و جستجو کرد که ذکر شیخ منصور را یافت. حضور
فرمودند ضرور نوشته باشد. بعد ازاں خود بدولت کتاب را چند ورق گردانیده
ذکر شیخ منصور دریافتی که ذکر ائمه تبع تابعین نوشته است یا نه. بر انجا انگشت
نهاده آنگاه کتاب را حواله قاری مذکور کرده فرمودند که از انجا خواں. تمام ذکر شیخ منصور
خوانده شد. حاصل عبارتے که درمیاں ذکر خیر حضرت شیخ منصور رضی الله تعالی

پیش حضور خواجه البقاه الله تعالی بیقایهٔ خوانده شده است این است و منهم مستغرق معنی و مستهلک دعوی ابوالمغیث الحسین بن المنصور الحلاج رضی الله تعالی عنه از مشتاقان و مستان این طریقت بود و حالی قوی و همتی عالی داشتند و مشایخ کرام رضی الله تعالی عنهم اندر شان ایشان مختلف اند گروهی اوشان را رد کرده اند چون عمرو بن عثمان المکی و ابوایوب اقطع و ابویعقوب نهرجوری و علی بن سهل اصفهانی و غیرهم و گروهی دیگر اوشانرا قبول نموده اند چون ابن عطا و محمد بن خفیف و ابوالقاسم نصرآبادی و جمله متاخرین رضی الله تعالی عنهم و جمعی اندر امر ایشان توقف کرده اند چون جنید و حریری و حصری و غیرهم رضی الله تعالی عنهم و گروهی به سحر و اسباب آن منسوب کرده اند اوشانرا اما شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوالعباس شقانی رضی الله تعالی عنهم اندر ایشان سر داشته اند و بزرگ پنداشته اند۔ و استاد ابوالقاسم قشیری رضی الله تعالی عنه گوید که اگر شیخ منصور یکے از ارباب معانی و حقیقت بوده است به هجران خلق مهجور نشود و اگر مهجور طریقت و مردود حق بوده است به قبول خلق مقبول نگردد بحق تسلیم اوشانرا به اوشان باز گذاریم۔ و بر قدر نشانیکه از حق در اوشان یابیم بزرگ داریم اما از الجمله مشایخ بجز اندکے منکر نیند بر کمال فضل و صفائی حال و کثرة اجتهاد و ریاضت حضرت اوشانرا و منصور دو بوده اند۔ یکے حسین بن منصور حلاج بغدادی که آن ملحد بست و او استاد محمد بن زکریا بوده است و رفیق ابوسعید قرمطی و دوم شیخ حسین بن منصور حلاج که مارا اندر امر ایشان خلاف است فارسی بیضاوی بوده است و بعضے از مردم ظاهربین بسبب التباس اسم از همین شیخ حسین بن منصور بیضاوی انکار کرده احوال ایشانرا به غدر و حیله

و جمع منسوب کردہ اند و حضرت ایشان را ازاں نجات دہیم پاک بودہ - و بر وے جمیع مشائخ
اوستان را بمعنی شخص اندر وی و دیدہ است ملکہ اندر حال روزگار او شان است کہ
امداد مرید شیخ سہل بن عبداللہ بودند و بے دستوری از وے ایشان رفتند و شیخ
عمرو بن عثمان مکی رسیدند - واز وے ایشان بے دستور ایشان رفتند و تعلق بخدمت
شیخ جنید رضی اللہ تعالیٰ عنہ کردند - شیخ جنید صحبت ایشان را قبول نکرد و بدین
سبب ایشان را مشائخ مہجور کردند مہجور معاملت نہ مہجور اصل باشند - دیدی کہ شیخ
شبلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفتہ انا والحلاج فی شیء واحد فخلصنی جنونی واہلکہ
عقلہ اگر حضرت ایشان در دین مطعون بودی شیخ شبلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ ایں
نگفتی کہ من و حلاج یک چیز ایم و حضرت محمد بن خفیف قدس سرہ گفتہ انہ
ہو عالم ربانی او عالم ربانی است - اما جستہ و دی جملہ مشائخ کرام اندر طریقت
مہجوران وحشت آرد و حضرت شیخ منصور را انبساط بسیار است در
رموز و کلام مہذب است اندر اصول و فروع و من کہ علی بن عثمان الجلابی ام پنجاہ
پارہ تصنیف ایشان را دیدم اندر بغداد و نواحی آں و بعضے بخوزستان و فارس و خراسان
سخنانے دیدہ ام چنانکہ ابتدا بودہ اے مریدان باشد ازاں بعضے قوی تر و بعضے
ضعیف تر و بعضے سہل تر و بعضے دقیق تر و چون کسے را از حق بودی باشد و سوے آں
عبارت دست دہد و فضل باری کند تحقیق سخن معلق شود و خاصہ کہ معبر اندر عبارت مستعجل
بود تعجیل و تعسف نماید - آنگاہ اوہام را از شنیدن آں نفرت افتد و عقول را ادراک
آں بار نماند - آنگاہ گویند کہ ایں سخن عالی است و گروہے منکر شوند از جہل و گروہے
منکر آمدہ ہم بحسل و انکار ایشان چو اقرار ایشان بود اما نزد محققان اہل بصیرت

ببینند در عبارت نیاویزند. و به تعجب آن مشغول نگردند از ذم و مدح فارغ شوند و از انکار
و اقرار بر آسایند و بعضے آنانکه حال آنجوان مردرا به سحر منسوب کنند آن محال است
زیرا آنکه سحر اندر اصول سنت و جماعت حق است چنانکه کرامت اما اظهار سحر اندر
حال کمال کفر باشد و اظهار کرامت اندر حال کمال معرفت زیرا آنکه یکی نتیجه سخط خداوند
است. و دیگر قرینه رضا و این اندر باب الکرامت مشرح تر بگوییم. و باتفاق
اهل بصیرت از اهل سنت مسلمانی ساحر نباشد و کافر مکرم نه زیرا آنکه اضداد جمع نشوند
و شیخ حسین منصور بیضاوی رضی الله تعالی عنه تا بوده اندر لباس صلاح بوده از نمازهای نیکو و ذکر و
مناجات های بسیار و روزهای پیوسته و تحمید های مهذب و اندر توحید نقطه های لطیف
اگر افعال او شان سحر بودی این جمله از ایشان محال بودی پس درست شد که کرامات
بوده و کرامات بجز ولی محقق را نبود و بعضے از اهل اصول ایشان را رد کنند
و بر ایشان اعتراض آورند اندر کلمات ایشان به معنی امتزاج و اتحاد
و آن تشنیع اندر عبارت است نه اندر معنی که مغلوب را امکان عبارت نباشد
تا اندر غلبه حال عبارتش صحیح آید و نیز روا بود که معنی عبارت مشکل بود که مقصود
معبر را نیابند. و ایشان مر ایشان را از آن صورتے کنند که ایشان مر آنرا انکار کنند
آن انکار ایشان بدایشان باز گردد نه بدان معنی اما گروهے دیده ام از ملاحده به
بغداد و نواحی آن که دعوی تولی بدو داشتند. و کلام وی را حجت زندقه خود گردانیده
بودند. و اسم حلاجی بر خود نهاده و اندر امر وی غلو میکردند چنان روافض اندر حضرت
علی رضی الله تعالی عنه اندر کلمات ایشان نامی آریم اندر فرق ایشان ان شاء الله
تعالی عز و جل فی الجمله بدانکه کلام وی اقتدا را نشاید از آنچه مغلوب بوده است اندر حال

منقول می شدند۔ و پسند می فرمودند و اعلام ان بخوبی پیدا نمیم کہ حضور خواجہ
البقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ شیخ منصور و شیخ محی الدین بن العربی و شیخ ابی یزید بسطامی
رضی اللہ تعالیٰ عنہم امام فقر و طریقت میدانند۔ و بسیار جا در دیوان کافیات خود
ایشان را مقتدای اہل عرفان گفتہ اند و استاد خواندہ اند و باتباع مشرب ایشان
امر فرمودہ چنانچہ در یک کافی فرمودہ اند ملاں وی سخت ڈسیندی۔ بیشک
ہن استاد دلیندی۔ ابن العربی تی منصور۔ اینجا شیخ محی الدین بن العربی و
شیخ حسین بن العربی و شیخ حسین بن المنصور حلاج بیضاوی را رضی اللہ تعالیٰ عنہما
استاد القلوب یاد فرمودہ اند۔ و در دیگر کافی فرمودہ اند۔ عاشق مست مدام ملامی
کہ سبحانی بن بسطامی۔ آکھہ انا الحق تھی منصور۔ درینجا امر باتباع مشرب و روبیہ
شیخ ابا یزید و شیخ منصور رضی اللہ تعالیٰ عنہما کردہ اند چہ کہ وآکھہ در لغت ہندی
صیغہ امر است بمعنی بگو و تھی نیز صیغہ امر است بمعنی بشو یعنی بسطامی باش و سبحانی ما
اعظم شانی بگو و منصور بشو و انا الحق بگو یعنی چنانچہ او شان مشرب وحدت وجودی
داشتند تو نیز ہمان مشرب بدار و پیرو او شان باش و در دیگر کافی گفتہ اند ملوٹیین
دی واعظ نہ بھائی بیشک ساڈا دین ایمان ابن العربی دی دستور۔ اینجا نیز تحریص
بر اتباع طریقہ شیخ محی الدین بن العربی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کردہ اند۔ یعنی دستور
و طریقہ شیخ اکبر رضی اللہ عنہ دین و ایمان ما است و در دیگر کافی فرمودہ اند سکھ
ریت رویش منصوری نوں۔ ہن ہٹپ رکھ کتنی قدری نوں۔ اینجا نیز امر فرمودہ اند
بآموختن و بعمل آوردن رسم و روش و طریقہ شیخ منصور۔ رضی اللہ عنہ چہ
لفظ سکھ در ہندی امر است بمعنی آموز و ریت بمعنی رسم است این چنین در بسیار

کامیاب فرموده اند خلاصة الکلام این است که حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه
و نفعنا و ایاکم بلقائه شیخ سعد زار رضی الله تعالی عنه از جمله ائمه طریقت گردیده اند
قول و فعل او را سنت دانسته در عمل آورده اند۔ بعد ازاں حضور خواجه
ابقاه الله تعالی این شهر زبان حق ترجمان را اندیشه تا رسید سهماهی در اقلیم
دل آرائی — چون در رسائی این سوچی در عنائی مقبوس سیزدهم نوبت
عشار ست یک شنبه غره ماه جمادی الاخری سال سیزده صد و چهاردهم هجری
المقدس دولت پابوس دربار حضرت اقدس که منبع عبادت و منبع سعادت
فاضل ابن بیست حاصل گشت حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و نفعنا
و ایاکم بلقائه بوظیفه مشاغل بودند۔ و حضار مجلس حلقه بسته نشسته اند یکی از
حضار گفت که فلان شهر را دیدند و اهل آن شیخ بسیار متعصب و کمال دشمنی
است حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه فرمودند که مرا بر روافض و شیعه
در غایت تعصب است سکے همین امر درین است تاکه در حالت خواب و
نوم بر مرا این گروه ضلال سرده جنگ و جدال می باشد بعد ازاں سخن
دران افتاد که آیا شیعه بسیار اند یا وهابی حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه
فرمودند که درین زمان که مردم شماری کرده اند من نقشه و فهرست مردم شماری را دیده ام
که همه روافض و شیعه ایران وغیره روی زمین یک کرور و ده لکه نفر شمار آمده است
و خوارج هفتاد لکه نفر شده است و وهابی هشتاد لکه نفر گردیده آنگاه فرمودند
که اگر وهابیان و خارجیان را جمع کنیم تعداد و شمع یک کرور و ده لکه میشود بعد ازاں فرمودند که مذهب این
وهابیان که است چیست اصل و علامه ایشان کردید منسوب به محمد بن عبد الوهاب نامی شخصی است

داو مذہب ابن تیمیہ داشت و ابن تیمیہ خارجی بود پس خارجی و وہابی یکے شد
مقبوسش ۱۴ چہاردہم بوقت مغرب شب دوشنبہ دوم از ماہ جمادی الاخری
سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس
کہ عبادتی و سعادتی بہتر ازین نیست دست داد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالے
ببقائہ بوظیفہ مشغول بودند۔ بعد از ساعت اشارہ نمودند کہ جانماز بگسترید۔
آنگاہ برخاستند و خود بدولت اقامت گفتند۔ صفوف بستہ شدند
نماز بجماعت گذاردند بندہ راقم الحروف نیز دران جماعت حاضر بود۔ چون از نماز فارغ
شدند۔ بر فرش بوریاے ورخ کہ اکثر اوقات در چاچڑان شریف
بوقت کچہری بران می نشستند۔ رونق افروز مجلس شدند۔ و ہمہ حضار حلقہ بستہ نشستند
و جہت مطالب دینی و دنیوی خود ہا گذارش حال می کردند۔ و جواب مراد خویش می یافتند
و معہذا حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقائہ بوظیفہ ذکر جہر اول لا الہ الا اللہ بعدہ
الا اللہ و بعدہ اللہ اللہ شغل داشتہ اند و گاہے گاہے از براے انجاح مرام
و حاجات مردم باہل مجلس ہم می پرداختند۔ بارے بہ طرف برکتیلے ربانی کہ محل شفقت
حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقائہ بودہ است دیدند۔ و پرسیدند کہ ہیچ نوشتہ بودی
عرض کرد آرے و وے از کیسہ خود دو سہ ورق بحروف انگریزی تحریر شدہ بر آوردہ
پیش کرد۔ حضور بدیدند و استحسان کردند آنگاہ فرمودند۔ تو نیکو می نویسی۔
آنگاہ فرمودند کہ در طلب ہر چیز تا کہ دران غرق نشود آن چیز حاصل نگردد۔ تا این جا
استحضار آن زمان است کہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی در چاچڑان شریف
اقامت فرما شدہ اند مقبوس پانزدہم بوقت چاشت یوم یکشنبہ ہفتم از ماہ رجب

نیز بر رقت عظیم بر دست نمود تا که سر خویش را هم جنبانیده شد و چنان نشسته قدرے بر خود بجنبیده نه چون ازین حالت هم غلبه بر دست نمود پس سر خویش را بر زانو دران مبارک حضور خواجه القباه الله تعالی نهاده داد گریه دادند انوقت تمام اهل مجلس در گریه شدند. و حضور خواجه القباه الله تعالی بقایه بکمال شفقت دست مبارک خود بر سر حضرت صاحبزاده صاحب قطب الموحدین گداشته می گردانیدند و از چشم مبارک حضور خواجه القباه الله تعالی نیز اشک روان بود بعد ازان قوالان این کافی سرائیدند کافی۔ صدقی چیدی وو تون تا آیون اساڻي هانگی۔

ذات تهیڈی هی وو دیه حق مطلق — هر رنگ دی وحید وو تون ان نا جو حق

پی گئے پیچ اڑانگی

رنگ بیرنگی دو لکھه لباسان — کوئی نا سمجھے دو تال قیاسان

راز سو نجان ناگی

شمس الحق حق در کری کمایان — شاه منصور کون وو سولی سلیان

عاشق یار اڑانگی

اشرف اگهن ڈو دیس بی ادبی — بار سبب دو آیا سببی

جی تا ادے ول تانگی

حضور را گریه تمام شد. و حضرت صاحبزاده صاحب را نیز بلکه جمیع حضار مجلس در گریه دهاسے باسے بودند آخر حضور خواجه القباه الله تعالی را از سماع این مصرعه کافی مذکور۔ پی گئی پیچ اڑانگی۔ گریه غالب شد و جوشش بدرجه غایت کردند اگرچه نشسته ماندند۔ هر گاه که داد گریه دادند و جوشش قوی کرده بودند۔ از درون سینه مبارک

آدا میها جها بکمال شور و دردی برآمد بعد از لحظه آدابها بحکم شرع تمام مرعی آمد

بعد از آن آنحال استغراق روئے داد که شنیده را مات معاینه بود. چون از ختم

مجلس و خواندن فاتحه فارغ شدند دست مبارک را بدست اسیر از فرط تپش سیاه

خود رنگ نورانی و چشمان حق نگر را نهادند و شاش کردند بالیدند چنانچه

کسے چیزے متبرک دست را مس کرده بر رخ و چشمان می مالد مقبوس

شمار و اهم. بوقت چاشت روز دوشنبه هشتم از ماه رجب المرجب بسال سیزده

صد و چهارم هجری قدسی دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس حضور خواجه

ابقاه الله تعالی بمقامه و بحمد واکرم لقائه در مجلس سماع از عرس مبارک حضور حضرت

سلطان الاولیاء رضی الله تعالی عنه بدل اخلاص در ربودند. آخر در ختم عرس بود

قوالان سرگرم کار خود بودند چون این دوهره انشا کردند. دوهره

ماہی جوک لڈائی وسدا کلہڑی دیندا سٹے		رانجھن یار جو سدی لساں کیویں سہاں ہٹی
ماہی مل کہساں دہوڑ کھری پیساں کٹی		جو شمل بلیدی سے سٹدیساں لو تھیں جھنگ دی جھوک

برین دوهره حضور خواجه ابقاه الله تعالی را از غایت تمام شد و حسب عادت شریف رومال

بر چهره دو دیده گذاشته اشک از چهره مبارک پاک نموده تا آنکه رومال تر شد. و

خادم رومال دیگر پیش کرد. آن هم تر گردید. دیگر رومال پیش کرد و این نوبت بسه جل

رومال را بست و نوبت و سه کرت واقع شده بعد از آن قوالان این دوهره

گفتند

ہتے جاک ٹھدی ساں یار مورا کھس جہاں کئی		جت رڈ ہا گل وچہ گانی وٹہی سونٹہی ہوئی
در حسن دی بچی جی کوئی عاشق بید سوئی		لوکاں لیکھی گانس ساڑیں ہا ہیری کلی ہوئی

بدین طور و بر وفیر حضور را گریہ ہمچنان بود - بعد ازان قوالان این غزل سرائیدند غزل

استان سانگی خود آیون		عام چومی این دین ریتون ناچے ناہے	

ماگ اونہیں دین شاہ منصور جو لکہین ڈیون گوایو
کیوین جیرہ یون ونج بیاہی
شاہ مرید جی مرتی سالون سر وڈہون سر واہیون
عشق اوقات پیاہی
میخانہ سون مست ہمیشہ کیون کعبہ وہین کاہیون
دین ایمان بہی چیاہی
زوران زوری یون اوقاتان طرکن برخون چیاہیون
کیجو آہے کدہن تاہے
پاتہ سچل دی عاشق سجن کوئی کوئی جون اندر آہی ہی

بدین غزل حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ یک بیک چنان بر خود جنبش فرمودند
و سر مبارک را بزور تمام بہ یمین و یسار گردانیدند - کہ کلاہ مبارک از سر اشرف بر زمین
افتاد و در تمام خلق حاضر مجلس شورش پیدا شد و تزلزل عظیم افتاد کہ قلم را طاقت بیان نیست
بر حضور حضرت قبلہ حالتے رو دادہ کہ دران وجد کہ مربع نشستہ بودند سر افراختہ چنان
جنبش میفرمودند - کہ جبہ مبارک بر فرش می نہادند - و سجدہ میکردند و باز بالا می آوردند
آنقدر معکوس میشدند - کہ خوف بر پشت بر آمدن بودی - ہمچنین تا سہ
بار یا یازدہ از سہ بار با مقام سجدہ میرفتہ اند - و باز مر تفع میشدہ اند
بدین حالت تا شام مردم ہجوم آوردند - و قوالان را نیز ازین تراکم خلائق جمعیت از دست رفتہ

و بر آنگاه شده بود آنکه بحالت انجام رسید۔ و استغراق بکمال الحق حال حضور انور گردید۔ که دیده را تاب دیدن نمانده بود۔ بعد ازان رکن علی رباب نواز گاه حضور خواجه ابقاه الله تعالیٰ بود ازین جهت اسباب هندی فارسی انشا کرد ابیات

ہم ناسی الاصلی انس کے جہاں ہار دیو کا کمل — دیکھا جلی جہاں کا ہن پاتی بر تسلسل

ہم ہیں بیاسی بوند کی کوزہ دریا ساگر داں — آپے آپ میں گم ہمائی آیا آپ سمجھان

اپنا اصل جاپ ہی اپنا اصل دکھان — یکتا گوہر کی دانش جن ماد جہاں گیان

ارادہ کن فاش سوہ دلبر آنکس است — لی کسب و لیس لی غیر سوائے دوس است

زیست او در سایہ ابن صلا ماند حسد — العجز ادراکم ہو الذین اس است

درین ابیات مذکوره سر حضور خواجه ابقاه الله تعالیٰ بار رسی و گریه طاری گردید
بعد ازان گوینده مذکور این غزل سلطان شاه صاحب بر خواند غزل

سو ہن آئی بات رنگہدی ہی — اتھے جو کچھ بولی سو کہتا ہی

تیکہ اکی ماہمن پیا ہی — دل دو ہاں لگاؤں کہتا ہی

سچ سچ کے جہاں کہندی سہے — ہک لازم سر ظاہر دی سہے

ساتوں بات معلوم سندی ہے — ای ہر رو صورت رندی سہے

ماجیب دی ہر ماجیدی سہے — اساں ظاہر کروں اسرار تائیں

اساں سن جاؤ تکرار تائیں — پھر نہ یار دلی یار تائیں

اتھے مخفی بات سوہندی ہے۔ درین کافی سر حضور خواجه ابقاه الله تعالیٰ را گریه شد و دیگر صوفیان بسیار غلغل و شور افتاد۔ بعد ازان ہم مجلس خوانده شد حضور خواجه ابقاه الله تعالیٰ معانه و لعماد ایا کم بلقایه دست بدعا بر داشتند

اندرین اثنا این بنده کمترین رکن الدین ثبته الله تعالی علی الصدق والیقین سر دست
بدعا بر داشت مگر در حالت دعا سوره فاتحه خواندن شروع کرد بیست و نه بار سوره
فاتحه را برخوانده ام که حضور خواجه القاه الله تعالی از دعا فارغ شده اند - اگرچه من سوره فاتحه را
خوانده ام هم دعا شد و هم مقدار دیر و درنگ دعا خواستن حضور خواجه القاه الله تعالی
ببقائه معلوم گردید که همیشه بوقت دعا ختم اعراس مشائخ کرام و هنگام عبادات
این چنین نادر بسیار دعا میخواندند تا اینجا آنچه نوشته شد استحضار آن وقت است
که حضور خواجه القاه الله تعالی در کوٹ شریف رونق افزا بودند مقبوس مرقندهم
بوقت ظهر روز یکشنبه بیست و هشتم از ماه رجب المرجب سال سیزده و چهار دهم
هجری المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی بهتر
ازین نیست حاصل شد - حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه و تغمدنا بالکم بلقائه
در محل نو که تاریخ بنا و تعمیر او ازین مصرعه - زکاخ خاص تاریخش مبین شد - ۱۳۱۲ھ - بر پلنگ
زرفشان نشسته اند همه غلامان و خدام حلقه بسته گردا گرد بر فرش گلیم نشسته این
بنده سر خود را بر اقدام فیض توام حضور خواجه القاه الله تعالی داشته بوسه داده
مبارکباد جلوس محل نو نموده نشست حضور خواجه القاه الله تعالی ازین بنده خیر و عافیت
پرسیدند این بنده دست بسته نیاز کرده دعاے درازی عمر و مسند آراے خدام
کرد اندرین اثنا احوسی صاحب مولوی غلام احمد اختر جواب خط مرزا غلام احمد صاحب
قادیانی که بفرمان حضور بعبارت عربی نوشته بود پیش حضور کرد - حضور خواجه القاه الله
تعالی ببقائه تمام مکتوب را مطالعه نمودند - آنگه فرمودند که بروے مهر من زده ارسال نماید
خادم مهر دار که نزد او مهر خواجه القاه الله تعالی ببقائه میبود حاضر بود وی مهر را از ان جواب نامه

بر دو دار سال کرد آں جواب نامہ ایں بود من حضرت اللہ غلام فرید سجادہ نشین
الی میرزا غلام احمد صاحب قادیانی الحمد للہ رب الارباب والصلوٰۃ
علی رسولہ الشفیع یوم الحساب وعلی آلہ والاصحاب والسلام علیکم وعلی من احبکم
واصحاب اما بعد فقد ارسلت الی الکتاب وبہ دعوت بالمباہلۃ وطالبت بالجواب وانی و
ان کنت عدیم الفرصت ولکن راسخ من حسن الخطاب وشوق الکتاب اعلم یا
عزیز الاحباب انی من بدو حالک واقف علی مقام تعظیمک لنیل الثواب وما جرت علیٰ
لسانی کلمۃ فی حقک الا بالتعظیم ورعایۃ الآداب والآن اطلع لک بانی معترف بصلاح
حالک بلا ارتیاب وموقن بانک من عباد اللہ الصالحین وفی سعیک المشکور مثاب
وقد اوتیت الفضل من الملک الوہاب ولک ان تسئل من اللہ تعالیٰ خیر عاقبتی
وادعو لک حسن مآب ولولا خوف الاطناب لازددت فی الخطاب والسلام علی من
سلک سبیل الصواب **بعد ازاں** درباب مرزا صاحب فرمودند کہ مرزا صاحب مردے
نیک وصالح است درویش کمال از ملہمات خود رسانیدہ است کمال او از کتاب ظاہر است
اندریں اثنا بعض از علماء ظواہر کہ حاضر خدمت حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ نشستہ بودند بسبب مرزا صاحب زبان
طعن کشادند ودر انکار کردند حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ در جواب فرمودند کہ وی مرد صادق است مفتری
وکاذب نیست این معاملہ جعلی وجود ساختہ او نیست عادت اہل اللہ آنکہ اورا
اندک خطا در اجتہاد وخطا در کشف است **بعد ازاں** فرمودند کہ مردمان انا الحق
گفتہ اند ووے اگر خود را محمد وعیسیٰ وانمود ادعا ہم عہد میگویاند **بعد ازاں** فرمودند
کہ مولوی نور الدین حکیم کہ از مریدان صادق الارادات وراسخ العقیدت او ہست
وقتے در ریاست بہاولپور در خدمت ما آمدہ بود گفتہ ام کہ مرید مرزا صاحب شدہ ام۔ دیگر از کرامات

دیگر از ایشان هیچ ندیده ام بجز این سه امر دیده مرید ایشان گردیده ام یکے اینکه
مرزا صاحب علم ظاهری از صرف و نحو تا شرح ملا خوانده اند و آن نیز بوقت
ملازمت انگریزان مشتغل دیگران فراموش کرده بودند و اکنون انچنان تبحر در عالم
هستند که قصائد عربی و فارسی و اردو بکمال فصاحت و بلاغت چهل چهل بیت
بیکدفعه بلا تامل انشا مینمایند و رموزات معانی قرآن شریف که با مردم را معلوم نشوند
از کتب صوفیه کرام معلوم میگردند علی الخصوص از فصوص الحکم و فتوحات مکی شیخ
اکبر محی الدین ابن العربی رضی الله تعالی عنه مگر آنچه اسرار و رموزات معانی قرآن شریف
از زبان مرزا صاحب شنیده ایم در هیچ کتاب ندیده ایم و از هیچ کس بجز مرزا صاحب
نشنیده ایم۔ دوم اینکه روز و شب مرزا صاحب را در عبادت خدا عزوجل
مصروف و مشغول دیده ایم۔ سوم اینکه در اشاعت دین چنان کمر همت بسته اند که بی خوف
و بے هراس شده بادشاهان و سلاطین هر دیار و امصار را دعوت اسلام کرده اند چنانکه ملکه زمان بادشاه
لندن را برای شکستن شوکت صلیبی و کفاره عقیده تثلیث امر کرده بدین اسلام خوانده اند و بادشاه جرمن
و فرانس و روس را نیز دعوت کرده فرموده اند که عقائد باطله خود را گذاشته باسلام گرائید و سلطان روم
و امیر عبدالرحمن بادشاه کابل وغیره همه را نیز دعوت نموده که حمایت اسلام کنید و هرگز خوف و هراس
در دل ایشان راه نیافته بعد از ان فرمودند که مرزا صاحب نسبت موت آتهم پادری پیشگوئی
کرده بود که وے اندر عرصه یکسال خواهد مرد قضا را خلاف آن بوقوع آمد یعنی آتهم
پادری بعد انقضاے آن سال موعود در دیگر سال بمرد بعد از ان فرمودند که
چون این حکایت پیش مولوی نور الدین که مرید مرزا صاحب است بیان کرده شد
وے گفت که اعتقاد ما مردم در حق حضرت مرزا صاحب بدین گونه نیست که بسبب

نمردن آتھم باوری در امسال که مرزا صاحب وعده کرده بود تا اول ستمبر مذکور
شود در آنکه این چنین خلاف وعده‌ها از مرزا واقع شده است به سنت مصطفی که
عبدالله است چنانکه در واقعه حدیبیه که حضرت محمد مصطفی احمد مجتبی رسول خدا صلی الله
علیه وسلم با اصحاب خود فرموده بودند که امسال طواف بیت الله خواهیم کرد و حج خواهیم
گذارد و فتح مکه خواهیم نمود و حال آنکه هیچ یک میسر نشدند همچنان از جنگ کفار که
صلح کرده بازگردیدند بعد ازان حضور خواجه القاه الله تعالی فرمودند که این مولوی
هم ملا نیست که در هندوستان او را علامه بگویند بعد ازان فرمودند که بسا
مردمان این نوع دعوی مهدیت کرده اند چنانچه سید محمد مهدی صاحب که خود را
مهدی موعود میگفت پس علماء وقت بر وی خروج کردند و جنگها دادند تا آنکه
سید محمد مهدی صاحب در جنگ رفت و بعد از آن اکثر مردم او را مهدی مسلم
داشته اند و شیخ عبدالحق دهلوی با آنکه مرید شیخ علی متقی با سید محمد مهدی صاحب
و مباحثه کرده است و خود هم عالم و محدث مشهور و شیخ معروف بوده است
در حق ایشان اقرار میدارد اگرچه ذکر سید محمد مهدی صاحب را در کتاب خود مثل اخبار الاخیار
نیاورده اما بعضی از مریدان و خلفاء او ایشان را ذکر کرده و گفته است نسبت ارادت
فلان شیخ به سید محمد مهدی میرسد بعد ازان نماز ظهر در مسجد خورد که متصل کاخ
خاص نو تعمیر شده است گذاردند آنگاه ازان مسجد بیرون آمدند و از طرف جنوب
محل رحل فرما بود که بسیار دراز گسترده بودند بر آن محفل آرای شدند. سوم سرما
بود آفتاب روشن و در آن ابر و غبار و نه هوا گرمی آفتاب مطلوب بود و همه حاضرین حلقه
بسته ایستاده بودند حضور خواجه القاه الله تعالی بلقائه مرا با قرآن شریف

خواندن شروع نمودند۔ مولوی محمد علی راجن پوری که بتقریب مبارک بادی جلوس
محل شریف آمده بود قریب حضور نشسته است پس قوالان خود را که از راجپور
همراه آورده بود۔ بارشاد حضور خواجه ابقاه الله تعالی گفت که شعرها بخوانند۔ آنگاه
قوالان شعرها بنواختند۔ و در شعرها غزلها گفتند تا که وقت نماز عصر رسید ازینجا برخاسته
در مسجد مذکور نماز با جماعت بگذاردند بعد از آن در گوشه مسجد بنشستند و فرمودند
که آن قوالان راگنی بهاگ را در شعرها بگویند حسب الارشاد شعرها بنواختند و آن راگنی را
بگفتند۔ آنگاه این غزل سرائیدند؎

ما جام جهان نمای ذاتیم	ما مظهر جمله صفاتیم

حضور خواجه ابقاه الله تعالی بر لقائیه پسند فرمودند۔ و یکی دو صوفیان چنانچه مخدوم
غلام شاه صاحب اوچی وغیره برقص در آمدند تا مغرب این سرایندگان سرائیدند
آنگاه نماز بجماعت گذارده۔ حضور خواجه ابقاه الله تعالی بدولت خانه تشریف فرما شدند
و ما همه غلامان بر وثاق خویش باز آمدیم باید دانست که قوالان سرایندگان سرودها و
صوفیان رقص کنان همه بیرون از مسجد بودند و حضور خواجه ابقاه الله تعالی در مسجد
مقبوس تاریخ دهم بوقت عصر روز چهارشنبه تخانزدهم از ماه شعبان سال سیزده صد
چهاردهم هجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی
بهتر ازین نیست میسر شد این بنده راقم الحروف هما نوقت تازه وارد شده بود بر اقدام فیض توام
حضور خواجه ابقاه الله تعالی سر نهاده بوسه داده بنشست۔ آنگاه حضور خیر عافیت
پرسیده بتلاوت قرآن شریف شاغل شده یکی از سادات در مجلس نشسته بود مولوی
غلام احمد اختر را گفتند که مردم تفضیلیت تو قائل شده اند و دیگر حضار همه برین ادعا لعنه کردند

و تصدیق قول مولوی موصوف نمودند حضور خواجه صاحب ادام الله تعالی بقائه استماع این
گفتگو نموده فرمودند آری چون ملاحظه شده تقدیم سهو شود در حقیقت آن سید عالم
بر توده است بعد ازان این بحث سر رشته شد تا که حضور خواجه ادام الله تعالی
بقائه از تلاوت قرآن شریف فارغ شده فرمودند که شیعه و روافض بسیار مکائد کرده اند
و میکنند چنانچه تحفه اثنا عشریه مکائد آنها را اظهار کرده چنانکه بعض اکابر شیعه نام عمر
خود را ظاهر اسمی وانمود اند و در لباس پوشیده تصنیف کرده در سنا و ولایات
بر علماء سنت طریقه خود آورده اند تا که دو چهار روز در میان ازمردان گفته که اکنون ما را جدا
فروحل معلوم کنانیده است که مذهب حقه شیعه است بعد ازان فرمودند
که مخدوم عزیز شاه بیگ که در وصف رافضی گفت که صاحب مثنوی تبرائیم
از اهل تشیع بوده اند بس گفتم ای حضرت او سال سنی تا که مذهب اند و ای این
بیت مثنوی سند گذارد ع

چون چنی حسب و سادا استند	مصطفیٰ را اینکس نگذاشتند

پس گفتم این بیت از ملحقات روافض است از مصنف رحمة الله نیست
چند نسخه های مثنوی جمع کردیم در نسخه ها جا بجا این بیت مذکور مرقوم بود آخر چون در نسخه
قلمی کهنه دیده شد بیت مذکور هرگز درج نبود بعد ازان فرمودند که این از آنها
است که در وصف کتاب منطق الطیر تصنیف حضرت شیخ عطار رضی الله تعالی عنه گی
در ملکیه ابیات بوده مخدوم عزیز شاه گفت که این ابیات از ملحقات روافض اند
که وقت چاپه الحاق کرده اند - گر یک دره تزلزل در طبع آمد که این چگونه باشد
آخر دیگر دو در مقام پیر در دست بودم که سال ایام کس ملا گاوه در جاپوری سیاه

در کتاب منطق الطیر قلمی کہنہ کہ دو نیم صد سال از تحریرش گذشتہ بود نہ ز من گذارد
دگفت اگر ہیچ برگ سبز است تحفۂ درویش آنگاہ ہمانجا می حضرت مذکور را کشادہ دیدیم
ابیات مذکور ہرگز درج نبود و نہ خلجان از دلم بدر رفت آنگاہ یکے از حضار عرض کرد
آنانکہ از مکائد ایشان خبردار نہ فریب ایشان نمی خورند حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ
ببقاءٖ فرمودند۔ آنانکہ قدرت تحقیق نمیدارند۔ او شان را ہمچنین ابیات ملحقات می رنجانند
و در دلہا ایشان خلجان می اندازند آنگاہ فرمودند کہ قاضی نور اللہ شوستری کتاب
ساختہ است و دران کتاب از اکابر اولیاء کرام مانند حضرت غوث بہاؤ الدین
زکریا و شیخ رکن الدین ابو الفتح ملتانی و حضرت سید جلال الدین مخدوم
جہانیان اوچی و از دیگر مشائخ چشتیہ و قادریہ قدس اللہ اسرارہم نیز از کسے ابیاتی
و از کسے عبارتی در کتاب بطور شاہد و گواہ بر مذہب شیعہ سند نوشتہ است
و فی الحقیقت آن ابیات و آن عبارت ہیچ یک شیخ از مشائخ موصوفین تصنیف
نکردہ بلکہ قاضی شوستری از خود آن عبارات و ابیات را وضع نمودہ بآن مشائخ
کرام منسوب کردہ در کتاب خود نوشتہ بود۔ آخر روزے کسے او را گفت کہ قاضی
جی تو کہ این چنین کتاب نوشتے این معاملہ تو فاش خواہد شد زیرا کہ سلاسل این مشائخ
کرام نزد ہر کس نوشتہ شدہ است و فقرا این سلاسل ہم ہنوز موجود اند۔ قاضی
نور اللہ جواب گفت کرا است کہ تحقیق این نماید آنانکہ تحقیق و تفتیش این امر میکنند
وساوس نقل ہستند او شان برین راہ تشیع خواہند آمد و مرا ثواب خواہد شد۔
بعد ازان حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ببقاءہ فرمودند کہ حضرت شیخ محی الدین ابن
العربی رضی اللہ تعالیٰ عنہ در فتوحات مکی نوشتہ اند کہ از ہمہ طوائف مردم دو گروہ بدتر اند۔

یکے از شبی دیدم جائیکه تمام عراق دو گروه درخت و جدال مردمان مصروف شده است
می‌بینم در که فلان افضل است و دیگر فلان افضل و هر بیست و در راه خدا هر گروهی مرتد
آنگاه فرمود که میان غوث علی شاه صاحب مذکره غوثیه فرموده است که من در شبی
در سیاحت بودم در سیرے راستے دیدم که قطع علائق کرده‌اند مردم کناره گرفته رسالها
نشسته است مرا شوق آمد که مرد خدا است او را باید دید پر رفتم فهم از روے حال
پرسیدم وے گفت و رفتے دیدم بار چار نعره سوار بودم چار نعلوها شکسته
شده پس رفته آمدم روان روان برکنارهٔ رسیدم دیدم که در سحا لوازمات شد و دروازه
نداست مگر بر دیں درختے ایستاده بود بر درخت بر آمدم و از انجا بر دیوار آمدم اندرون
سراے دیدم که باغی است عجب و غریب که از هر قسم گلها و اشجار میوه دار سبز رسیده
و انهار جاری اند و عمارات مصفی و منقش و کاخ و قصرها پیش سبز موجود مگر آدمی را هم
هیچ بوئے نه خیال کردم که شاید این جاے جنان است ناگاه سواران از هوا
فرود آمدند پرسیدم که اینجا همان جنان می آمد پس اندر حجره خزیدیم چون وقت عشاء
شد طعام هر قسم بر هر یک تقسیم کرده داد اند انگاه امیر آن قوم فرمود که یک مهمانی است در
فلان حجره نشسته این طعام نیز او را بدهند آنگاه مرا طعام داد چند طعام رسانده پرسیدم
کدام قوم گنامه گفت یکے امیر المومنین امام حسن است و دیگر امام حسین رضی الله تعالی
عنهما و دیگر شهدا همه و این مقام شهداء است و این لشکر ایشان است پس گفتم که
مرا اجازت قدمبوسی است وے گفت ساعت این رتبه قدمبوسی آنحضرت مشرف
شدم پس شهدا بمی از جگوه آمدی تمام ماجرا عرض کردم انگاه گذارش نمودم که سده را
هیچ رسانده فرمودند درین حالات کن عرض کردم اقامت خواهم کرد مگر بعد از هیچ گدایے

بنده را این جا هم باز آورده‌اند فرمودند باز آوردیم نه یاده ماه از ایام حج مانده بودند. آنجا مقیم شدیم آنحضرت روزانه می رفتند و شبانه باز می آمدند ایام به راحت و مسرت گذرانیدیم. چون ایام حج قریب آمد شخصے را فرمودند که این جوان را به حج برسان وے بر چشمان من دست داد بعد زمانے دست بر داشت من خود را در مکه معظمه دریافتم مناسک حج بجا آورده بزیارت حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم بمدینه شریف رفتم بعد چند ایام براے آن حضرات و آن مقام شهدا ملال و کلال آمد و غم غلبه کرد روز و شب گریان بودم آخر شبے گریان گریان خفتم خواب آمد چون بیدار شدم خود را دران مقام شهدا یافتم خوش گردیدم تا که سه شبانگاه بزیارت آنحضرات مشرف گشتم بعد چند مدت روزے حب وطن تقاضا کرد رخصت گرفتم باز شخصے را فرمان شد که وے را بوطن باز رسان پس وے دست خود را بر چشمان من نهاد و زمانے نهاده باز بر داشت او گم شد و من دیدم که در وطن خود رسیده ام مگر وقت وداع این عرض نکردم که بنده را باز باین مقام شریف آرید اکنون در فراق آنحضرات و آن مقام شهدا از همه بریده بادیه نشین شده ام و روز و شب در گریه و ماتم داری آنم و آن را می جویم سید غوث علی شاه صاحب چون این قصه از مرد ابشنید گفت افسوس صد افسوس من گفتم مردے طالب خدا باشی مگر تو طالب مردم بودی اگر این خیال تو مرا معلوم بودی نزد تو هرگز نیامدمی بعد ازان حضور خواجه القاه الله تعالیٰ به بقائه فرمودند آنکه مرد خدا هستند اگرچه از اولاد حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ تعالیٰ عنه اند این چنین گفته اند بعد ازان سخن دران افتاد که بر فلان شیخ مستورات عالم بالا مکشوف بودند چنانچه عبارت رشحات پیش حضور خوانده شد نوشته بود که فلان شیخ در هوا المفتوح العین میبود و ملائکه را می دید آنگاه فرمودند

می نشستند و گاہے بر پرید ہ بر سر آن شخص باز می نشستند چون عارف این حال مشاہدہ کرد
از حضرت بار توجہ پرسید کہ این معاملہ چگونہ است حضرت گفت کہ آنچہ در حدیث شریف آمدہ است
کہ با ہر یک آدمی جن یعنی شیطان مسلط است این زاغان شیاطین اند کسے را کہ غفلت
بدرجہ اتم است بر سر او بالہا سے کشادہ او را فرا گرفتہ است و آنرا کہ غفلت اندک است
بر روسے اندک بال کشادہ نشستہ است و آنرا کہ تمام اندک غفلت است زاغ او با لہا را
فراہم کردہ نشستہ است و آنرا کہ گاہے غفلت طاری میشود زاغ نیز بر سرش گاہی می نشیند
و گاہے او را انتباہ کلی میگردد و غفلت بالکل دور میشود زاغ نیز آنوقت جستہ زدہ فرو
می آید چون نیک ملاحظہ کردند بعضے مردم بدرجہ اتم در خواب غفلت غرق میکردند و بعضے
اندک خوابیدہ بودند و بعضی تمام اندک غفلت داشتند و بعضی گاہی غافل و گاہی ہشیار بعد ازان حضور
خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ برخاستند و در مسجد شریف کہ قریب محل او است نماز عصر
بجماعت خواندند بندہ ہم دران جماعت داخل بود بعد ازان این بندہ بر وثاق خویش آمد
و حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ ہمانجا در مسجد شاغل بحجرا ماندند **مقبول نوزدہم**
بعد نماز ظہر روز شنبہ نوزدہم از شعبان المعظم سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت
پا بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست حاصل شد
حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ و نفعنا و ایاکم بلقائہ مجموعہ کتب در دست مبارک
میداشتند و آن مجموعہ شریفہ ہمان بود کہ حضرت شیخ المشائخ محب النبی قبلہ مولانا خواجہ
فخر الملت والدین محمد دہلوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت سلطان الاولیا شیخ شیوخنا
صاحب الروضہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ عطا فرمودہ بودند و تمام اسامی رسائل آن مجموعہ
بخط حضرت قبلہ مولانا نوشتہ بود این بندہ راقم الحروف نیز دیدہ است و تبرک حاصل کردہ

ای عندہ دو جہان وصل تو مقصودِ لم	روی و دہن تو بود و نابود دلم
ترکیب رخ و زلف تو دانی از چیست	از شعلۂ آتش دل تو دود دلم

بعد ازان این فوائد بیان نمودند که از بینات حروف اسم حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه لفظ ایمان حاصل می شود چنانچه بینه عین ین است و بینه لام ام است و بینه یا امست چون این حروف را ترکیب لفظ ایمان نمایند بیشک پیدا خواهد شد بعد ازان فرمودند که از اعداد بینات حروف اسم مبارک آن حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم که محمد است اگر آن اعداد را استنطاق کرده شود لفظ اسلام پیدا خواهد شد چنانچه بینات اسم مبارک محمد صلی الله علیه وسلم از میم اول یم است و از حا الف است و از میم دوم نیز یم است و از دال ال است پس اعدادش یک صد و سی و دو میشود و اعداد لفظ اسلام نیز یک صد و سی و دو میشود پس اگر این اعداد را استنطاق نموده شود از احاد دو الف و از عدد سی یک لام باقی ماند یک صد پس چهل ازان برای میم و شصت ازان برای سین چون این حروف را ترکیب داده آید لفظ اسلام پیدا خواهد شد۔

مقبوس بستم شب دوشنبه بیست و یکم از ماه شعبان سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست میسر گشت حضور خواجه البقاه الله تعالی ببقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه و قطب الموحدین ادامه الله تعالی بدوامهم بکمال فرحت انبساط حکایات و احادیث میکردند و چند نفر از حضار مجلس حلقه بسته نشسته اند حضرت قطب الموحدین پرسیدند که قبله کدام تاریخ درین محل شریف نوکا خ خاص حضور اقدس جلوس اجلال فرموده اند حضور خواجه القباه الله تعالی ببقائه فرمودند که بعد کمال جد و تفتیش سعادت و نحوست تواریخ

معلوم کرد پس بتاریخ بست و ششم از ماه رجب سنه ۱۳۱۴ روز جمعه بعد از ظهر
مسجد گنبد در این محل رسیدیم بعد از آن صفت روضهٔ مطهره موتی و سقف آن
شریف و اسطوانات و الوات حرم محترم بیان کردند چنانچه بر هر موضع که نام در ورود لوا
موتی زر در طلا طمع وا مذود شده اند خصوصاً باب السلام از تمام ابواب حرم زیاده
زر اندوده است بعد از آن صفت بیت الله شریف و حرم محترم آن نموده
بعد از آن فرمودند که حرم کعبه شریف را چهل و یک باب است و چون حاجیان
زائران در مکه شریف پانزده وارد میشوند اول از سایر اضرار باب السلام میگذرند و در وقت
وداع صرف از باب الوداع بیرون می‌روند و باب الوداع آنست که در وی مسکن حضرت شیخ محی الدین ابن
العربی است که در آن جا تمام کتاب مستطاب فتوحات مکی را تصنیف کرده اند اگر فرمودند که
مشایخ عظام را یک یک باب و مسکن در آن مقرر است و اسطوانات نام آن مشایخ کرام که آنجا ساکن بوده اند
است چنانچه بر مسکن شیخ اکبر محی الدین رضی الله عنه بر یک اسطوانه نام مبارک نوشته
بر مسکن حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه بر یک اسطوانه نام او
نوشته شده است و بر مسکن حضرت شیخ جنید رضی الله تعالی عنه هم نام ایشان
اسطوانه مرقوم است و از باقی مشایخ کرام هم این چنین است اگر فرمودند که اسطوانه
شیخ حضرت عبدالقادر جیلانی رنگین و منقش است و دیگر اسطوانات ساده
بعد از آن فرمودند که امروز در عهد السلطان شاه عربی نهایت محنت کرده است بر مسکن
که مصلّٰی حنفی از جانب حطیم است و مصلی شافعی بر سر زمزم است و قریب
ابراهیم است و از طرف یسار مصلی شافعی مصلی حنبلی است و از یسار آن مصلی مالکی
کمال حسین نیست که آخر لفظ بیت الله و حرم شریف نگفته بودم اگر وقت دیده ام

کرد بعد ازان این بندہ راقم الحروف پرسیدند کہ دروازہ بیت اللہ شریف خاص در
نصف دیوار است یا در گوشہ عرض کردم کہ قریب حجر اسود است کہ از طرف حطیم دیوار
بسیار است پس حضور فرمودند ہان من ہم این چنین میگفتم واو دیگر طور میگفت
متقبومین طبیعت و یکم شب سہ شنبہ بیست و دوم از ماہ شعبان سال سیزدہ صد و
چہار دہم ہجری المقدس دولت پاسے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادت و سعادتے
بہتر ازین نسبت حاصل شد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالے بقائہ ونفعنا وایاکم ببقائہ
سبحہ مبارک در دست حق پرست گرفتہ بوظیفہ مشغول بودند وگاہ گاہ بحضار مجلس حکایات وکلام
نیز میفرمودند سخن در روافض علی اللعین افتادہ بود حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی فرمودند کہ این
فرقہ ہم از شعوب فرقہ اسمعیلیہ است و اسمعیلیہ شش امامیہ اند کہ امامت را موقوف
در شش امام میدانند یعنی از حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی اللہ تعالی عنہ تا
حضرت امام جعفر صادق رض کہ ایشان امام ششم اند از ائمہ اثنا عشر و حضرت اسمعیل
پسر امام جعفر صادق اند و اللعین بحلول خدا عزوجل در اجساد انسان قائل اند و گویند کہ
اول خدا جبرئیل است دوم خدا حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وسلم سوم خدا
حضرت علی رضی اللہ تعالی عنہ چہارم خدا حضرت امام حسن رضی اللہ تعالی عنہ
پنجم خدا حضرت امام حسین رضی اللہ تعالی عنہ وغیرہم و این مذہب الکنون ہم جاریست
در بمبئی وغیرہ بلاد اہل این مذہب الآن نیز موجود اند و از اولاد ابونصر بادشاہ کہ او سید
بود ہر کہ کبیر و بزرگ و رئیس میباشد اورا بخدائی میگیرند و دیگرے را رسول او قرار می دہند
وچون ایشان می برند دیگرے را آنچنان مقرر میسازند یکے را خدا و دیگرے را رسول
معین میکنند از زمانہ ابونصر بادشاہ تا الآن این شیوہ جاریست و آنرا کہ بخدائے مقرر نمایند

او چگونه ساخته اند و چگونه سمیع است و دهن و زبان او را به بینید که چگونه ناطق است
و گویا است و دست او را به بینید که بچه طور ساخته اند که تمام کاروبار جهان باین
دست تمام میکنند اگر پاے جبرئیل دست داده شدی چکاره بار کردی و دیگر حیوانات
را هم به بینید که بچه طور مخلوق شده اند چنانچه عنکبوت خورد را به بینید که خانه خود
چگونه تیار میسازد که خیمه دوزان خیمه ساختن ازین عنکبوت خورد آموخته اند چرا که
خانهٔ او مثل خیمه است و هشت اطناب دارد و دروازه هاے آن نیز همچون خیمه و
سراپرده است و زنبور را به بینید که او چگونه اولانه تیار میکند و همه خانه و سوراخش
مسدس می باشد یعنی شش گوشه دارد و همه موجودات عالم را انسان باشد
خواه حیوان کلان باشد خواه خورد عقل و شعور باندازهٔ استعدادش داده اند به بینید
که اگر کسے نزدیک خانه زنبور رود او می پندارد که مراد خانه مرا ایذا و نقصان رساند
پس مستعد جنگ شود و اینهم دانیده اند که از پس نیش زند که او کارگر است نه دهن
و حیوانیست خورد ترکه او را در عرف ماڈوکنهڑا می خوانند او را هم این امر معلوم کنانیده
اند که تو نیش از پس بزن آنگاه فرمودند که هر چیز را بر کمالے که می بایست پیدا کرده اند
آنگاه فرمودند سبحان الله که حق سبحانه بکمال خود ظهور کرده است ~

وفی کل شیٔ له ایة — تدل علی انه واحد

پس در هر شئے براے شناخت حق سبحانه نشانی پیدا است که دلالت می کنند
آن نشانها بر ینکه بدرستی که حق سبحانه یگانه است آنگاه فرمودند آن چراغ که افروخته
میشود بر مزار حضرت ابو اسحاق گازرونی رضی الله تعالی عنه افروخته میگردد و این چنین
خارق عادت از بسیارے اولیاے کرام ظاهر شده است چنانچه حضرت شیخ عبد الحق

که ساده دلان اعتراف می نمایند بعد ازان حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقایه
فرمودند که من صغیر بودم در زمانهٔ حضور حضرت فخر الاولین والآخرین فخر العالم صاحب
الوصال شیخ من رضی الله تعالی عنه بود که سنگ ها سے آبک خام آورده اند یک
سنگ که چون او را شکستند صورت سنگی یعنی ماهی که او را در عرف ماڈ بنهره گویند
بر آمد یعنی صورت ماهی بود چه از چشمان و سر و چه از ذنب و هر چند مدت آن ماهی
سنگ در توشه خانه حضور نهاده ماند بعد ازان سخن در خرسان و بوزنگان
افتاد حضور خواجه ابقاه الله تعالے ببقایه فرمودند که در ولایت ایران کار حدادی و
آهنگری از خرسان که آموخته شده اند میکنانند و ایشان را شعور بسیار است۔
بعد ازان فرمودند که رچه هم یک چیز است که مردم جبلی و کوہے آنرا هم
میگویند و آنچه در عوام الناس مشهور است که هم رسکنے میباشد دراز قد و بر بدن
او موئیها بسیار می بود و دندان او بزرگ می باشند و پستان او نیز کلان میباشند
و دیگر حکایات نیز میکنند همه دروغ است هم و رچه یعنی خرس یک چیز است اندرین
اثنا میان صاحب حافظ محمد حاجیپوری عرض کرد که روزے در حاجیپور یک خرس
بر بین با جا رقص کرده بود من بچشمان خود دیده ام حضور خواجه ابقاه الله تعالیٰ
ببقایه فرمودند ؎

شتر را که شوری طرب در سر است		اگر آدمی را نباشد خر است

بعد ازان سخن در تعریف و مدح حضرت چولستان افتاد حضور خواجه ابقاه الله
تعالیٰ فرمودند که چولستان مقام وحشت و سودا و جاے عاشقان است یکے
از حاضرین عرض کرد که کوهستان هم این چنین است حضور فرمودند آری در جبال

بھوت موجود اند بعد ازان فرمودند کہ شخصے از منگھیران شرلیت نرگاوے را
بہ گادان رسانیدن ترود سے یعنی چولستان رفتہ بود چون نرگاؤ رسانیدہ باز
عود کردہ و قریب شام رسید آفتاب غروب کرد دودے از آتش و راست یک ریشتہ
کہ نزدیکش بود در نظرش آمد اندیشید کہ اگر دریجا آبادی باشد شب دریجا خواہم
گذارد فردا بخانہ خود ہم رفت چون بریشتہ برآمد دید کہ زیر ریشتہ یک زن خوب صورت
ونساحب حسن وجمال بزیور وپیرایہ رنگارنگ وگوناگون ولباس ہر ہفت پوشیدہ
وتاج زرین برسر کردہ نشستہ است او حیران وہراسان شدہ بالیستاد نہ آنکہ او را
حسن وجمال کشتہ وبیرد بعد از لحظہ لیس باشد دسے بدست اشارت کرد وبخود میخواند
آنجوان رسیدہ مرجع تہقرے میرفت آخر از ریشتہ ریگ فرود آمدہ وآن زن از ان ریشتہ ریگ برآمدہ باستادہ
اشارہ میکرد وبخود میخواند چون آنجوان دورتر رفت بزور بدوید وبخانہ رسید خاموش
شدہ بنشست چون شب گذشت ہر کسے دید کہ رنگش ورنگش تغیر یافتہ بود پرسیدند
کہ ترا چہ شدہ است چون این قصہ را بیان کرد ہمین کہ از پا بیفتاد وکف از دہانش برآمد
وصرع گردید آخر بخدمت میان صاحب میان نصیر بخش منگھیروی مرحوم وارثانش
عرض کردند ایشان تعویذات دادند کہ او را استفادہ شد وازان بلا رہائی یافت
بعد ازان حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ فرمودند کہ میان صاحب میان
نصیر بخش منگھیروی را در عملیات بدرجہ اتم واقفیت ودخل بود کہ اوشان از حضرت
صاحب قبلہ محبوب الٰہی تعلیم کردہ بودند انگہ فرمودند کہ این زن
خوبصورت کہ آن جوان را در چولستان نمودار شدہ بود وبعدہ او را بطور صرع
گرفتہ جن چوڑیلے بود بعد ازان فرمودند کہ مادہ جن از این قسم جن کہ او را چوڑیلے

حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجه بزرگ رضی مدتی دراز در اجمیر شریف بر مسند حیات
مانده اند پس از عبارت دلیل العارفین چنین معلوم میشود که بعد وداع کردن حضرت
قطب الاقطاب از حضرت خواجه بزرگ باز فی مابین این هر دو بزرگواران ملاقات
نهایت نگشته و حال آنکه به ثبوت پیوسته است و همه اهل سیر هم برین امر متفق اند که
چون حضرت خواجه بزرگ متاهل شدند وجه معاش و کفاف بعسرت میسر میشد ازان سبب
برای تقرر روزینه جهت وسعت کفاف اهل و عیال خود نزد حضرت خواجه قطب الدین
در دهلی آمده فرمودند که از سلطان شمس الدین التمش بادشاه دهلی که مرید شما است روزینه
عیال من مقرر کنانیده بدهید و این بادشاه نهایت راسخ العقیدت بوده پس برای
فرزندان حضرت شیخ المشائخ خواجه بزرگ روزینه مقرر کرده بود- **بعد ازان** فرمودند
که چون حضرت شیخ المشائخ خواجه بزرگ با حضرت خواجه قطب الدین در دهلی ملاقات کردند پس در مسجد اولیا
نشستند که الان نیز از نشستن آن هر دو مشائخ دو مصلی را نشان میدهند یکی مصلی حضرت
خواجه معین الحق والدین رض دوم مصلی حضرت خواجه قطب الدین بختیار و هم درینجا نشسته
بودند که حضرت قطب الاقطاب بطرف حضرت شکر گنج صاحب رح که در خرابه جیال که
از طرف غربی طرف مهرولی شریف واقع است بجد اشاغل می بودند کسے را فرستادند
تا اوشان را گرفته بیاید تا بقدم بوس حضرت شیخ المشائخ خواجه بزرگ رض مشرف شود آن فرستاده
برفت و حال بیان کرد و از قرآن السعدین آگاهی داد حضرت خواجه شکر گنج صاحب رح
تفکر نمودند و در حیرت افتادند و گفتند که اگر من بروم ضرور است که اول بر اقدام مبارک
شیخ خود خواهم افتاد و میترسم که این امر بر خاطر مبارک حضرت خواجه بزرگ رضی الله تعالی عنه

گردن نقل آمد پس آن شخص را فرمودند که تو برو و خدمت شیخ عرض کن که او حضور
است او اعتکاف فرمایند مگر حضرت قطب الاقطاب آن کس را بار رسانیدند و فرمودند
که او را بگویند که بهر حال شما آخر آمدند و اول را قدم مبارک شیخ خود اندازند مگر حضرت
قطب الاقطاب دست حضرت شکر گنج را گرفته میں حضرت خواجه بزرگ برده اند که
را قدم مبارک او شان را بوسه اند از این جا معلوم شد که چون حضرت خواجه
قطب الاقطاب از اجمیر شریف در دهلی رسیده اند جناب حضرت خواجه معین الحق والدین
رضی الله تعالی عنه نیز در ارض اجمیر شریف بسر برده اند پس در هر دو مضمون تناقض
لازم می آید و کسے از اهل سیر و نقل این حصه خیال نکرده زیرا که در تاریخ وفات این
هر دو شیخ پیر بسیار تفاوت کرده اند بعد ازان ارشاد شد که آنچه من لا اوار جایه
که مصنف او ولی بالله است و هم محقق است آنکه فرمودند که تحقیق باشد خواجه ولی الله
چون این کار موقوف بر روایت است او سر روایت خواهد نوشت آنگاه کتاب
جامع آن ... مدار معامله تاریخ وفات حضرت خواجه قطب الاقطاب و جناب حضرت خواجه
بزرگ معین الحق والدین اجمیری رضی الله تعالی عنه پیش حضور خواجه ابقاه الله تعالی پیشے
خوانده شد از این بعضے اقوال مضطرب دیده قرین صحت آخر حضور خواجه
ابقاه الله تعالی فرمودند که بعد وداع کردن حضرت خواجه قطب الاقطاب رضی الله
تعالی عنه تا چهل سال یا کم بیش حضرت خواجه بزرگ معین الحق والدین رضی الله تعالی
عنه در اجمیر شریف اقامت ورزیده اند

مقبوس بست و سوم شب جمعه بست و چهارم ماه شعبان سال مذکور دولت
پابوسی دست داد در بارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بهتر ازین نیست میسر گردید

یک خط معہ یک رسالہ از مرزا صاحب قادیانی کہ خود را عیسیٰ بن مریم و مہدی موعود و
آدم و مریم و مجدد چہاردہم صدی میگویند بجناب حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ
ببقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ بذریعہ ڈاک رسید و آن رسالہ کہ نامش ضمیمہ انجام آتھم
است و آن خط ہر دو پیش حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ خواندہ شدند و خط بعینہ
اینجا نقل کردہ شد آن اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ ونصلی علی
رسولہ الکریم من عبد اللہ الاحد غلام احمد عافاہ اللہ واید الی الشیخ
الکریم السعید حبی فی اللہ غلام فرید السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ
اما بعد فاعلم ایہا العبد الصالح قد بلغنی منک مکتوب ضمخ بعطر الاخلاص
والمحبت وکتب بانامل الحب والالفت جزاک اللہ
خیر الجزاء وحفظک من کل انواع البلاء انی وجدت الریح التقوی فی
کلماتک فما اضوع ریاک وما احسن نموذج نفحاتک وقد اخبر النبی
صلی اللہ علیہ وسلم فی امری وانثا علی احبابی وزمری وقال لا یصدقہ
الا الصالح ولا یکذبہ الا الفاسق فبشری لک ببشارۃ المصطفیٰ وواہا لک من
الرب الاعلیٰ ومن تواضع للہ فقد رفع ومن استکبر فرد ودفع وانی
ما زلت منذ رأیت کتابک وانست اخلاقک وآدابک ادعو لک
فی الحضرت واسئل اللہ ان یتوب الیک بانواع الرحمت وقدس سر
فی حسن صفاتک وزانت حصاتک وعلمت انک خلقت من طینۃ
الحرینۃ واعطیت مکارم السجیۃ واجن الی لقائک بہوی الجنان ان کان
قدر الرحمن وقد سمعت بعض خصائص نباہتک ومآثر وجاہتک

من مخلصی الحکیم المولوی نور الدین فالآن یرد مکتوبک نعیاً علی الیس رما
الحرعما والظن برها باد الله سبحانه ان یمنّ محلک وبسانه ومحیط علمک
برحمته وغفرانه وکتب قلب للناس انک لا تدری من امرک ولا تطلع الا الی
فاسمع مان قولی فلتعب وان فراستی ما اخطأت ورعیتی حلفک وا
الفور عن آنک واسر بلقیاک فاجوان تسر لی بالمکتوبات حتی تجئ عن الله
وقت الملاقات والآن ارسل الیک مع مکتوبی هذا ضمیمة کتابی کما
ارسلتها الی احبائی وشهاد کرک وذکر مکتوبک وارجو ان تقرءها ولو کان
حرج فی بعض خطوطک والسلام علیکم علی اعزهک وسعویک فقط والسلام
علیک محمد سراج الحق الجمالی النعمانی من قادیان ضلع گورداسپور ره
۲۲ شعبان المبارک سنه ۱۳۲۳ھ

مقبوس بیست و چهارم بوقت ظهر در جمعه مسیب دهم از ماه شعبان سال
بکور دولت پاسے بوس زیارت اقدس که عبادت و سعادت دستے میسر آمد بیت
مسند حضور خواجه ابقاه الله تعالی بلقائه و بعضا دایکم بلقائه بنماز ظهر ادا کر
ساخته در مسجد که متصل محل شریف است در گوشه بعد ادای این بسیار
ملک دردست داشته و قرآن شریف پیش نهاده بقرأت قرآن شریف آماده شده
دو سه حضار مجلس جلوه نشسته اند اندرین اثنا حضور خواجه ابقاه الله تعالی
بطرف حضرت قطب الموحدین خواجه محمد حسن اطال الله عمره ادامه بتوانه نظر فیض اثر کرده
فرمودند که موی سر ما هم بسیار رسیده شده اند دستان حرس کرده آن بسیار بلند گشته اگر حضور خواجه ابقاه الله تعالی
فرمودند آنطرف شما هم گر حضرت قطب الموحدین کلاه مبارک را از سر اشرف جدا کرده

دست مبارک را فرود کرده حضور خواجه ابقاه الله تعالی را بنمائیدند حضور فرمودند محاسن شریف بسیار بسیار سفید شده است از اطراف دیگر آنکه فرمودند از زمانه جوانی و شباب شما باقی یکنیم سال میماند زیرآنکه زمانه شباب سی و یکنیم سال است زیرآنکه مدت عمر شریف جناب رسالت مآب حضور حضرت سرور کائنات محمد مصطفےٰ صلی الله علیه وسلم شصت و سه سال است و مدت زمانه شباب هر کس نصف از عمر شریف آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و آن سی و یکنیم سال است بعد ازان حضرت قطب الموحدین را مخاطب نموده فرمودند که اکنون مدت عمر شما بحساب تاریخ شمسی بیست و نه سال است و بحساب تاریخی سی و یک سال است و بحساب تاریخ قمری سی سال است و مدت عمر شریف حضور حضرت مصطفےٰ صلی الله علیه وآله وسلم بحساب تاریخ شمسی شصت و یک سال است و بحساب تاریخ قمری شصت و سه سال است آنگه فرمودند که اکنون مدت عمر من بحساب تاریخ شمسی پنجاه و یک سال است و بحساب قمری پنجاه و دو سال است و بحساب تاریخی پنجاه و سه سال است آنگه فرمودند که سی و هفت ساله بودم که در سر و محاسن من موی سفید روئیدن شروع کرده بودند بعد ازان اعمار همه حضار مجلس را اقدار کردند چون نوبت باین بنده راقم الحروف رسید حضرت قطب الموحدین را مخاطب نموده فرمودند که این و بدست مبارک اشارت کردند بسوی این راقم الحروف سه چهار سال از شما کلان است ایشان عرض کردند که چگونه است حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند وقتی که این یعنی رکن الدین بیعت من شده است درآن زمان ما اندر چولستان به ٹوبه کردی واله مقیم بودیم و دران زمان شما قریب به بلوغ رسیده بودید و این رکن الدین دران وقت امردی بی ریش بود بعد ازان بتلاوت قرآن شریف شاغل گردید آنگه براے شخصے خلاصگی فرمودند و با همه حضار

رخصت شده بیرون آمدم مقبوض بیست و پنجم بوقت مغرب تب شستم
بیست و ششم از ماه شعبان سال مذکور دولت پابوسی و زیارت حضرت
اقدس کرامت وسیلے و سعادت بہتر ازین بیست حاصل شد حضور خواجه ابقاه الله
تعالی ببقائه ولعباده اولیائه کرام ملقابه در محل شریف در عمر خورد سبز رنگ تکیه نشسته اند
وسوره جسم نیشا بوری کرد وظیفه بعد عصر است شاید بسبب امرے تاخیر یافته
بود میخواندند چون آنرا اتمام کردند تسبیح مبارک بر داشته وظیفه یا الله یا الله خواندن
شروع نمودند چون آن هم خوانده شد وظیفه الله الله خواندن فرمودند بعد و آن
هم تمام گشت وظیفه استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب الیه خواندند چون آن
را تمام نمودند وظیفه یا حی یا قیوم لا اله الا انت خواندند اگر وقت نماز عشا در آمد
رخصت شده جائے نماز گسترده شد در محل شریف نماز بجماعت گذاردند بنده دیر رسیدن
جماعت داخل بود پس اگر حضور خواجه ابقاه الله تعالی بحد اشتغال نمودند بنده در درونا
خواندن آمد مقبوض بست و ششم بوقت ظهر در شهر بست و ششم
از ماه شعبان سال مذکور زیارت حضرت اقدس کرامت وسیلے و سعادت بہتر ازیں
میسر شد حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه ولعباده اولیائه کرام ملقابه عصر را
بجماعت گذارده بر دروازه مسجد آمده برای سیر دن بازیں مسجد اند احته نماز پس
رواتب مشغول شدند این بنده راقم الحروف آن روز مشترک را از دین بر داشته
اگرچه بحال آلوده بود بحصول لذت و حلاوت بخورد والحمد لله علی ذلک بوقت تصحیح این اوراق
چون این بنده برای خوردن من آتاع فرمودند حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند که
بس چهار روز برای شیخ خود حضرت مولانا صاحب ابوالحسن خورد دادم سلمه

نماز حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بدولت خانہ شریف تشریف فرما شدند و این بندہ بر وثاق
خویش آمد بعد از ساعت این بندہ راقم الحروف باز بخدمت شریف حضور خواجہ
ابقاہ اللہ تعالیٰ مشرف شد حضور مسند آرائے بودند و ہمہ حضار مجلس حلقہ بستہ
نشستہ اند انگہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ کلاہ مبارک را از سر اشرف بیک دست
بالا برداشتند و بدیگر دست از زلفین شریفین موئے چند فرود آوردند من تیار شدم
کہ برخیزم و این موے مبارک را بگیرم مگر پیش از من میان برکت علی ربانی کہ
منظور خاطر حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بود آن موے ہا را بگرفت انگہ بسوے من
دید من او را بہ تصف تصف کردن اشارہ دادم وے سر جنبانید و منظور کرد آخر
بر جائے او رفتم و آن ہمہ موے مبارک را از وے بگرفتم و حرز جان خود ساختم ان شاء اللہ
تعالیٰ این موے مبارک نزد من و نزد اولاد من تبرک خواہد بود والحمد للہ علیٰ ذلک

مقبوس بیست و ہفتم ۔ بوقت عشا شب سہ شنبہ بیست و نہم
از ماہ شعبان سال مذکور دولت پائے بوس زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے
و سعادتے بہتر از ین نیست میسر گشت سخن در ذکر مرزا غلام احمد قادیانی و در بیان
رد و قدح و ذم منکرین افتادہ بود دانشمندی حاضر بود وے صفت و ثنا مرزا
صاحب کرد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ بدرجہ غایت خوش و مسرور شدند
بعد ازان فرمودند کہ ہمہ اوقات مرزا صاحب بعبادت خدا عزوجل میگذرند
یا نماز میخواند یا تلاوت قرآن شریف میکند یا دیگر شغل اشغال مینماید و بر حمایت اسلام
و دین چنان کمر ہمت بستہ کہ ملکہ زمان لندن را نیز دعوت دین محمدی کردہ است
و بادشاہ روس و فرانس وغیرہما را ہم دعوت اسلام نمودہ است و ہمہ سعی و کوشش

و دور انیست که عقیدهٔ تثلیث و صلیب را که سراسر کفر است نگذارند - و توحید
خداوند تعالی بکروند و علماے وقت را ببیند که دیگر گروه مذاهب باطله را گذاشته
صرف در پے این چنین مرد که از اهل سنت و جماعت است و در صراط مستقیم
است و راه هدایت می نماید افتاده اند و بر روے حکم تکفیر میسازند که کلام عربی او بحدیکه
از طاقت بشریه خارج است و تمام کلام او مملو از معارف و حقائق و هدایت است
و از عقائد اهل سنت و جماعت و ضروریات دین هرگز منکر نیست بعد ازان
فرمودند که مرزا صاحب بر مهدویت خود بسیار علامات بیان کرده مگر از میان
و علامات که در کتاب خود درج ساخته بیان نموده است بزرگ و بدرجه غایت بر
دعوی مهدویت او گواه اند یکے اینکه او گفته که در حدیث شریف آمده است که قال
النبي صلى الله عليه وسلم يخرج المهدي من قرية يقال لها كدعة ويصدقه
الله تعالى ويجمع اصحابه من اقصى البلاد على عدة اهل بدر ثلاث مائة
وثلاثة عشر رجلا ومعه صحيفة مختومة (اى مطبوعة) فيها عدد اصحابه
باسمائهم وبلادهم وخلالهم یعنی فرمودند نبی صلی الله علیه وسلم بیرون آید مهدی
از دهی که گفته شد او را کدعه که کدعه در اصل معرب کادیان است - دوم این است
که ایشان میگویند که در دارقطنی این حدیث از امام محمد باقر رضی الله عنه روایت کرده است
که ان لمهدينا آيتين لم تكونا منذ خلق السموات والارض ينكسف
القمر لاول ليلة من رمضان وتنكسف الشمس في النصف منه هرگاه خسوف
قمر کسوف شمس بتاریخ سیزدهم از ماه اپریل سنه ۱۹۰۴ع هر دو صادر شد و دو نشان واقع
تصدیق مرزا صاحب راے امام محب خود در اطراف و اکناف عالم اشتهار این معنی

ارسال کرد کہ این پیشین گوئی کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برائے ظہور مہدی موعود فرمودہ بودند۔ اکنون تمام شدہ است بر ہمہ واجب کہ بمہدیت من اعتراف کنید و اقرار نمائید پس مولویان وقت طفلانہ سوال کردند کہ از حدیث شریف این معنی بر می آید کہ از اول شب رمضان خسوف قمر شود و در نیمہ رمضان کسوف شمس گردد و این خسوف بتاریخ سیزدہم رمضان واقع گشتہ و کسوف بتاریخ بست و ہشتم رمضان بوقوع آمدہ این خلاف منطوق حدیث است این خسوف و کسوف دیگر خواہد بود کہ در زمان مہدی برحق وقوع یابد۔ بعد ازان حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ببقایہ فرمودند سبحان اللہ بشنوید آنچہ مرزا صاحب معنی حدیث شریف مذکور بیان نمودہ و مولویان منکران را جواب دادہ است مرزا صاحب گفتہ کہ معنی حدیث شریف این است کہ برائے تائید و تصدیق مہدی ما دو نشان مقرر اند از ان مدت کہ آسمانہا و زمین پیدا شدہ اند آن دو نشان در وقت کسے مدعی بظہور نیامدہ و آن دو نشان این است کہ در وقت ادعا مہدی موعود خسوف قمر در آن اول شب خواہد بود کہ آن شب از سہ شب خسوف اول است یعنی شب سیزدہم از رمضان و کسوف شمس دران روز خواہد بود کہ از ایام کسوف درمیانہ روز است یعنی بیست و ہشتم از رمضان بعد ازان حضور فرمودند کہ بیشک معنی حدیث شریف این چنین است کہ مرزا صاحب بیان کردہ چہ خسوف قمر ہمیشہ بتاریخ سیزدہم یا چہاردہم یا پانزدہم ماہ واقع میشود و کسوف شمس ہمیشہ در تاریخ بیست و ہفتم یا بیست و ہشتم یا بیست و نہم ماہ بوقوع می آید پس خسوف قمر کہ بتاریخ ششم از ماہ اپریل ۱۸۹۴ء ہزدہ صد و نود و چہارم عیسوی واقع

خوردہ نماز عصر با جماعت گذاردند آنگاه در صحن مسجد بر چبوتره صرف بر خاک نشسته بر سر قطعه سحاب استسقا نمودند و خوش گردیدند آنگاه فرمودند که هشت ماه یکی اسون دوم ماه کتی سوم منهگر چهارم ماه پوه پنجم ماه ماگه ششم ماه پهگن هفتم ماه چیتر هشتم ماه بساکه که قطعات سحاب یعنی بدلها از همین طرف پچهم سمندر کراچی می آیند اگرچه باد شمالی سخت وزان باشد تاهم آن ابر بسوی شمال میرود و در باقی ماه‌ها بدلها ابر دیسی یعنی وطنی اند از جهات مختلفه آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه بدولت خانه تشریف فرما شدند و این بنده راقم الحروف و همه حضار بر وثاق خویش آمدند مقبوس سی بوقت عشاء شب شنبه سیوم از ماه رمضان سال مذکور دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتی بهتر ازین نیست میسر گردید نماز عشاء و تراویح بجماعت گذاردند۔ حافظ قرآن را فرمودند که امشب یک ربع و پنج سیاره بخواند۔ بعد از وتر دعا خوانده بدولت خانه تشریف فرما شدند و ما همه غلامان بر وثاق خویش آمدیم مقبوس سی و یکم بوقت عشاء شب یک شنبه بتاریخ چهارم از ماه رمضان شریف سال مذکور دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتے بهتر ازین نیست دست داد سخن در احوال این طائفه پاک اولیاء کرام افتاد حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه فرمودند که حضرت قبله عالم مهاروی رضی الله تعالی عنه از همه خلفاء حضور حضرت قبله مولانا رضی الله تعالی عنه افضل و اقدم اند چنانچه هم سن حضرت مولانا هستند و دیگر سائر خلفاء حضرت مولانا رضی الله تعالی عنه از حضرت قبله عالم مهاروی متاخر هستند و حضرت مولوی نیاز احمد صاحب از جمیع خلفاء حضرت قبله مولانا متاخر اند بعد ازان فرمودند که حضرت قبله مولانا میفرمودند که مالک هر چیز من حضرت بادشاه مهاروی هستند بعد ازان فرمودند که سوای حضرت قبله عالم مهاروی رضی الله تعالی عنه دیگر همه خلفاء حضرت قبله مولانا از خلفای حضرت قبله عالم مهاروی مثل حضرت سلطان الاولیاء شیخ شیو خا صاحب الروضه رضی الله تعالی عنه و حضرت صاحب

بیعت ارادت بجز یکی روا نیست و بیعت صحبت روا است آنگاه عرض کردم آنچه نسبت شما و میان حضرت
صاحب قدس سره در هر دو سلسله بیعت نوشته اند گرچه فرق در بیعت ارادت و بیعت صحبت نکرده بلکه هر دو جا
مطابق لفظ بیعت نوشته اند بهر حال مراد از آن یکی بیعت ارادت و از دوم بیعت صحبت بوده باشد فرمودند
آری بیعت ارادت سوای یکی دیگر نا جائز است آنگاه برخاستند و نماز عشاء و تراویح حسب دستور با جماعت گزاردند
و یک سپاره از قرآن شریف در تراویح شنیدند بعد ازان این بنده و همه حضار بر وثاق خویش آمدند
و حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه آنجا همچنان بتهجد مشغول بودند مقبوس
سی و دوم - بوقت عشاء شب دوشنبه بتاریخ پنجم از ماه رمضان سال سیزده
صد و چهار دهم هجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضور حضرت اقدس
که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست حاصل شد سخن در حال مرزا صاحب
قادیانی افتاده بود شخصی گفت که مرزا صاحب عزم کسر عقیدهٔ تثلیث نصاری داشته
است و علمای زمان او شان را مخالف شده بر وی حکم تکفیر داده اند و قصد
جدال دارند - حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه فرمودند که حق تعالی
است طرف حق غالب است بعد ازان برخاستند و نماز با جماعت گزاردند فرض و سنن و وتر و دو رکعت
نفل از تراویح ستاده ادا نمودند و هشت ده رکعت از تراویح نشسته گزاردند و دو سیپاره قرآن شریف در تراویح
خوانده شد و بعد از وتر یک سجده کردند والله اعلم این سجده دعائیه بود یا دیگر -
مقبوس سی و سوم - بوقت ظهر روز دوشنبه بتاریخ پنجم از ماه رمضان شریف
سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس
که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست میسر شد حضور خواجه ابقاه الله تعالی
ببقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه بر پلنگ زرین که بروی بسترهای گران قیمتی کشیده بودند

جلوس نموده اند و همه غلامان حلقه بسته بر کلمات مستفید اند درین اثنا خواجگان آمده و یکدسته
از بهار شریف بسته در گلاس داشته پیش گاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی مقابله نهادند
و بسبب سر ابتدید مدرس حضور خواجه ابقاه الله تعالی آن خواجگان را چهار روپیه داده رخصت
کردند بعد ازان وضو کرده نماز ظهر با جماعت گذاردند سید سرور ان جماعت داخل بود
آنگاه سبق قرآن شریف خواندند مقبوس سی و چهارم بوقت عصر روز سه شنبه
تاریخ بست و سوم ماه رمضان المبارک سال سیزده صد و چهاردهم هجری القدسی
دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادت و سعادت بی نهایت است میسر
گشت سخن در نفس ناطقه افتاد حضور خواجه ابقاه الله تعالی بعنایته و لطفاً ایاکم
ملقائه فرمودند که نفس ناطقه مخص برای انسان است بر عکس دیگر حیوان از انست
که دیگر حیوان بملکوت قریب تر است از انسان تاکه انسان یا عقل داد و ادراک
علم کرده است گر بملکوت می رسد بعد ازان فرمودند که روزی حضرت خواجه
نظام الدین خاموش بخدمت خواجه علاء الدین عطار پیر خود رفتند خواجه آنوقت
شاغل بوظیفه بودند یا در دولت خانه بودند پس ایشان در عقب پیر ایستادند
پس این فقیر از حضرت خواجه نظام الدین خاموش را گفتند وقت آن رسیده است
که قریب است که از علم و عقل و تقوی بیرون آئی این سخن بر دل خواجه نظام الدین ثقیل
آمد که علم و تقوی از اسباب قرب و ولایت است آنگاه حضرت خواجه نظام الدین
خاموش قدس سره بخدمت جناب پیر دستگیر خود رسید داستان سیر بیان فرمودند
که وقت تو رسیده است قریب است که تو از عقل و علم و تقوی بیرون آئی این سخن
بر دل ایشان ثقیل نیامد بعد ازان وقت افطار رسید حضور خواجه

ابقاه الله تعالی ببقائه یک کنار سنریم خوردند و نیمه باقی مولوی غلام احمد را باز دادند
من جهت افطار از وے آن کنار بخواستم وے نداد آنگاه حضور خواجه
ابقاه الله تعالی ببقائه یک خادم را فرمودند که چیزے بیار تا وے تیز روزه افطار کند
پس خادم برخاست و چند عدد خرما آورد تا روزه افطار کردیم آنگاه نماز مغرب با جماعت
خوانده شد بعد ازاں حضور خواجه ابقاه الله تعالی بدولت خانه تشریف فرما شدند
این بنده و دیگر حضار بوثاق خویش آمدند **مقبوس سی و پنجم** بوقت عشار شب
چهارشنبه هفتم از ماه رمضان شریف سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس
دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بهتر ازین نیست
دست داد نماز عشار و تراویح همراه حضور خواجه ابقاه الله تعالی با جماعت ادا ساختیم
دو سپاره قرآن شریف در تراویح خوانده شد بعد ازاں حضور خواجه ابقاه الله
تعالی در انجا بجد اشتغال ماندند و این بنده و دیگر حضار بر وثاق خویش آمدند۔
مقبوس سی و ششم بوقت ظهر روز چهارشنبه بتاریخ هفتم از ماه رمضان
سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت
اقدس که از همه عبادات فائق تر است بحصول پیوست حضور خواجه ابقاه الله تعالی
ببقائه و نفعنا وایاکم ببقائه وضو تازه کرده فرض نماز ظهر در مسجد خرد با جماعت گذاردند
بعد از فراغ نماز قرآن شریف خواندند۔ در اثنار قرأت قرآن شریف حضرت قطب الموحدین
صاحبزاده صاحب ادامه الله تعالے بدوامه که نزدیک حضور خواجه ابقاه الله تعالی
نشسته بودند۔ بسیار گریه کردند که همه حاضرین بر گریه او شان حیران شدند بعد ازاں
میاں برکت علی از طرف دو شخص برائے وظیفه عرض کرد از سرطرف یکے جهت وظیفه

وسعت رزق دارد پس اگرچه وظیفه سلوک راه خدا این طریقه سلوک حضور خواجه ادام الله تعالی وجود
بدولت خدمت حق پرست خویش رسید آن عریضه نوشته دادند آن وظیفه این است
بعد ادای نفل کرده سه سورت عم تیسار اول پنج بار بعد نماز عصر خواند و نیز هزار بار
کلمه شریف بعد وضو نوبت کم در خوانده باشد تقصیر علام و نیز برای وسعت
رزق حضرت قطب الموحدین را زیب گفته فرمودند که شما نوشته بدهید آن وظیفه
این بود بعده ادای نفل کرده سه بار ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یکصد بار
بعد از نماز فجر خواند محمد یحیی انکار صحتے عرض کرد که در خانه این بنده مرض مرگی یعنی
صرع میشود تعویذے عطا فرمایند از آن تعویذے نوشته دادند آنگاه یک هفته
آمده عرض گذارش کرد که بنده اولاد ندارد کرم فرموده تعویذے مرحمت فرمایند
با اولاد شود از آن تعویذے نوشته دادند که زوجه خود را در کمر بندی چون زر
زائید آنگاه همین تعویذ را در گلوی او بسازند بعد ازان شخصے ما سپاه عرض کرد
که من قرآن شریف می خوانم چنانکه یکبار حفظ هم کرده ام مگر یاد نمی ماند هیچ اسم فراموش
میشود فرمودند لطف نماید و چیزے از وظیفه فرمایند تا قرآن شریف تحفظ دل قرار گیرد
و یاد گردد او را فرمودند که حافظا سورت یوسف می خوانده باش بعد ازان ذکر در جواب
قرآن شریف در ترجیح انساد حضور خواجه الغاه الله تعالی بیان نمودند که مورد انوار
اسماهی حضرت قبله محبوب الهی رضی الله تعالی عنه همیشه یکپاره قرآن شریف هر روز
می نشستند و در آخر عشره رمضان شریف ختم می نمودند حضور حضرت شیخ
سر صاحب الوصال رضی الله تعالی عنه در اوایل حال یکپاره از قرآن شریف سنت و دو
حضرت سلطان محبوب الهی می نشستند و در آخره دو سپاره معلوم می نمودند

مقبوس سی و هفتم - بوقت عشاء شب خمیس بتاریخ بیستم از ماه رمضان سنه
سال مذکور دولت پائے بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے
بهتر ازین نیست میسر گردید بعد ادا کردن نماز عشاء اشاره به مجلس رقص کتهکان که
که از ملک مارواڑ آمده بودند رفت حضرت قطب الموحدین صاحبزاده صاحب ادامه الله تعالی بدوامه و
دیگر عمائد ارکان مجلس عالیون موجود بودند کتهکان بیامدند رقص و ناچ شروع نمودند سازان میان
هیرا نام کودکے در فن رقص یگانه عهد خود بود و دیگر پوران نام نوجوانے که از هیرا کلانتر
او هم از هیرا چند گونه صاحب کمال تر بود هرگاه که رقص آغاز کردند تمام اهل مجلس در
کار صنعت ایشان حیران و شیفته گردیدند باوجودیکه بسیار گروه از اقوام کتهکان
مشاهیر روزگار در پیش گاه حضور اقدس باریاب شده کمالات از رقص و سرائیدگی
خود ظاهر کرده اند اما همگنان از حضار مجلس اقدس از صناعت ایشان در حیرت و عبرت
افتاده بودند - و حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه که فطرتاً بر کمالات از هر که باشد
از همه قدر دان تر و شناسا تر اند و دل داده تر بدرجه کمال محظوظ شدند تا دیر بسیار
این کار ایشان جاری ماند بعد ازان فرمودند که بعضے طبائع آنچنان مجبول
شده اند که از این چنین نغمه و سرود هرگز در دل ایشان اثرے پیدا نگشته باشد
بعد ازان سخن در تال و وقت و حالت صوفیان افتاد فرمودند حضرت
قاضی حمید الدین ناگوری می فرمودند که بهشت جائے بے تال بولان نیست و صوفی
بے تال را دوست نمیداشتند پس هر که در مجلس سماع ایشان رقص بے تال کردی
او را اگر فتانیده از مجلس سماع بیرون کنانیدندے شخصے عرض کرد که قاضی حمید الدین
کدام نسب دارند حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه فرمودند که حمید الدین دو اند یکے

حضرت شیخ حمید الدین ناگوری سوالی سلطان التارکین هستند که خلیفه حضرت خواجه
خواجگان شیخ المشایخ حضرت خواجه معین الحق والدین اجمیری رضی الله تعالی عنه هستند و لقب ایشان سوالی از آن
سبب است که مزار پر انوار ایشان در قطعه زمینی است که آن را سوال می گویند
و ایشان فرزندی اند از اولاد حضرت سعید بن زید رضی الله تعالی عنه که از اصحاب
عشره مبشره بود. بدانکه دوم قاضی حمید الدین خلیفه حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی اند
و در کتب نوشته اند که من اجله خلفایند در هند یکی حضرت
بهاء الدین زکریا ملتانی و دوم حضرت قاضی حمید الدین ناگوری رضی الله
تعالی عنهما و این قاضی حمید الدین صاحب وراثت اعلم خواجه قطب الاقطاب
رضی الله تعالی عنه بوده اند آخر کار نسبت حضرت قطب الاقطاب بر ایشان این گونه
غالب آمده بود که مشرب ایشان هم چشتیه شد بعد از آن فرمودند که حضرت
قاضی صاحب سرود بسیار می شنیدند تا آنکه در مشرب سهروردیه سرود نمی شنودند آنگاه
فرمودند که شیخ فقیر را از فقرا و هیچ صوفی را از صوفیان از هر نسبت که باشد چه قادریه و
سهروردیه و غیرها انکار سرود نیست اما اینقدر است که سماع سرود در نسبت بعضی
غالب است نسل چشتیه در مشرب بعضی غالب نیست لکن هیچ اهل نسبت
از حقیقت سرود انکار نکرده است بلکه گفته اند که السماع من مستحسنات الصوفیة
پس اگر کسی انکار کرده از بی خبری و جهالت کرده است بعد از آن فرمودند که این
قاضی حمید الدین صاحب از بس سماع می فرمودند تا کسی که حضرت خواجه
سلطان المشایخ رضی الله تعالی عنه می فرمودند که اگر قاضی حمید الدین صاحب سکه
سماع نه نهادندی ما را سماع کردن نبودی پس حضرت سلطان المشایخ هنگام

روایت از حضرت قاضی صاحب باین لفظ یاد میفرمودند که قاضی حمید الدین صاحب
پیشوائی عاشقان بعد ازان فرمودند که حضرت قاضی صاحب از صحبت حضرت
قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین اوشی کاکی رضی اللہ تعالیٰ عنہ منفک وجدا نشده اند
بدرجہ نہایت آمیزش و مزج بہم پیدا شده بودند- تا آنکہ قبر خود ہم پائین مزار حضرت قطب الاقطاب
رضی اللہ تعالیٰ عنہ تجویز کرده اند بعد ازان فرمودند کہ قاضی صاحب ندیم خاص جلیس وقت
حضرت خواجہ قطب الاقطاب بوده اند تا آنکہ در وقت اخیر بر دہان مبارک حضرت خواجہ
قطب الاقطاب ایشان دست داده اند و تشریح این قصہ آن چنان است
کہ وفات حضرت خواجہ قطب الاقطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ در مجلس سرود واقع
شده است برین بیت ؎ کشتگان خنجر تسلیم را- ہر زمان از غیب جان دیگر است
و این بیت از مدت ده ماه در طبع مقدس آنحضرت جا گرفتہ بود- بعد یکہ ہفت
ہفت روز ہمین بیت جوش و وجد طاری بودی و این نوبت کہ وصال آنحضرت گشتہ
است چہار روز جوش مانده کہ در وقت اخیر آه کردند- وجان بحق تفویض فرمودند- و
قاضی صاحب دست خود بر دہان مبارک ایشان نہاده فرمودند کہ اگر آه قطب عالم
برآمدی ہمہ عالم برباد رفتے بعد ازان فرمودند کہ لقب حضرت خواجہ قطب الاقطاب شہید
المحبت است و لقب مرید ایشان حضرت شیخ المشائخ خواجہ گنج شکر حریق المحبت است
آنگاه فرمودند کہ حضرت خواجہ قطب الاقطاب را ہر گاه کہ غسل می دادند تمام بدن گداختہ بود
بدست غسال چرم مبارک از بدن آن حضرت برمی آمد بعد ازان شخصے عرض کرد
کہ حضرت خواجہ گنج شکر رضی اللہ عنہ وقت وفات پیر دستگیر خود حاضر بودند یا نے
حضور خواجہ القاه اللہ تعالیٰ الیقا فرمودند کہ نہ حضرت خواجہ شکر گنج وقت وفات پیر خود

حاضر بودند نه حضرت خواجه قطب الاقطاب وقت وفات مرشد خود و نه حضرت خواجه
بزرگ بوقت وفات حضرت خواجه عثمان هارونی رضی الله تعالی عنه حاضر بوده اند و حضور
خواجه قطب الاقطاب وقت وفات خود وصیت فرموده بودند اما سجاده و کلاه و دستار
و نعلین و عصا بقاضی حمید الدین صاحب سپرده که این اشیا بفرید خواهی داد
بعد ازاں شخصے عرض کرد که حضرت قطب الاقطاب را کاکی چرا میگویند حضور فرمودند
که کاک رغیف و نان را گویند و ظهور این امر کاک بسیار طریق بیان کرده اند
چنانچه یکے اینست که در وقتے کاک از جیب خود برآورده بطور کرامت می دادند
ازیں وجه لقب کاکی الشان افتاده است بعد ازاں فرمودند که بار دیگر
حضرت خواجه قطب الاقطاب صاحب حاضرین مجلس را کاک میدادند و حضرت
قاضی صاحب حلوا و همشیره زاده بادشاه که مهمان به درمدرسه و مخلوق گرسنه بود
موجه حضرت قطب الاقطاب از وے این کرامت ظهور گرفته که او برگ تنبول میداد ازاں
روز لقب او تنبولے شد بعد ازاں فرمودند که وطن حضرت قطب الاقطاب
اوش است از فاوطیخ و حضرت قطب الاقطاب فرموده اند که ذکر خیر او در ولم بالله که حضرت الشیخ مسجدی بوده در آن
مسجد مناری بوده هماں یک منار که او را بهجت مناره گفتند و یک دعای بود که او را بهجت دعا میگفتند
وردات بود که هر کس بهجت دعا را از بهجت مناره بخواند به زیارت خضر علیه السلام
مشرف شود لیس رفتم و بخواندم چون فارغ شدم باز گردیدم و در دل بود که زیارت حضر
نشد همیں که بر در مسجد شخصے را دیدم که استاده است حالم پرسید که کدام جستجو داموقب
درین خانه آمدی اندریں اثنا حضور خواجه القاء الله تعالی بقائه فرمودند که چوں مردم
صدق در راستی بوده ند وے را گفتند که مقصد زیارت حضر بریں مناره دعا خواندم

مگر خضر را ندیدم - باز می رودم - آنکس گفت که درین شهر شما مردان اند که خضر چند بار بر دروازه
ایشان میرود او ایشان در را نیز نمی کشایند و پروای ملاقات خضر نمی کنند می فرمایند که
ما درین مقابله بودیم که مردی دیگر بصحن مسجد پدید آمد و همین شخص نخستین را نسبت من اشار
کرد و گفت که شما بروی مهربانی کنید آنگاه من نیز دانستم که همین شخص اول خضر است
بعد اندک دیر بسیار مردان خدا حاضر آمدند اذان گفتند و نماز گذاردند و تراویح خواندند و
من نیز در جماعت همه نماز همراه ایشان گذاردم آنگاه متفرق شدند دیگر شب هم رفتم اثری
نبود از مردمان آنجای دریافت کردم گفتند این مسجد نیست درینجا گاهی بوی
مردم نشنیده ایم مقبوس سی و هشتم بوقت ظهر روز خمیس بتاریخ هشتم از ماه رمضان
سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پایبوس و زیارت حضرت اقدس
که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست میسر گردید حضور خواجه ابقاه الله تعالی
ببقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه نماز ظهر را بجماعت گذارده برنشسته اند و همه غلامان نیز حلقه بسته
جالس اند اندرین اشاره سوی مبارک بسوی مولوی غلام احمد کرده تبسم نمودند - و فرمودند
که امروز بر طبع من گرانی است گرانی روحی آنگاه فرمودند که این گرانی بعد از استماع
سرود و بدیدن رقص و ناچ از کتهکان دوشین لاحق شده است من میدانم که این
سبب حرمت ماه رمضان شریف است من از شنیدن کتهکان اعراض
هم کرده بودم که ماه رمضان است مگر اینان و اشاره کردند بطرف خادمان اصرار
نمودند که ضرور شنیده شود بعد از ان تعریف و مدح سرود و راگها نمودند و فرمودند
که اصول راگ اهل هند که مروج در هندوستان است شش اند -

اول بهیروی - دوم سری - سوم میگه - چهارم هندول - پنجم مالکوس - ششم دیپک

پس ہمہ آگہی ہائے ازیں جنس راگ خارج مسموع آمد ازیں اشارہ دل ایں عبد راقم
الحروف خطرہ خطور کرد کہ از حضور خواجہ الله داد الله تعالیٰ بپرسم کہ وجد راگ کدام است
ہمیں کہ حضور بر خطرہ ام آگاہ شدہ فرمودند کہ ایں راگ اہل سماع نزل است ہمہ
رستماں و اوتاراں کہ معمول اند بر ایشاں راگ و رقص بارِ حق سبحانہ تعالیٰ نازل کردہ
است چنانچہ ارشد گماشتہ نزل و آسمانی جز ہمہ بدار بر دل راگ و رقص۔
بعد ازاں فرمودند کہ کتاب مطلع العلوم را در اسمے بخوانید۔ کہ در روئے از راگ
مشرح بیاں کردہ است پس آں کتاب پیش حضور خواندہ شد ہر یک راگ و راگنی و
کاملاں ہر راگ را حال مفصل نوشتہ بود۔ بعد ازاں فرمودند کہ ایں برکت علی ہم در ہر
راگ کمالے عظیم دارد چنانچہ ادھیکو بدکہ بعد چہار صد راگنی یاد میدارم و اکنوں ادراک در ہر
ہر راگ بلکہ حاصل شد است در ہر اسمے عالم حاصل است تالیف و اختراع
ہر راگنی را کہ می خواہد می تواند کرد مقلوس سپی و ہم وقت عشار شب سہ شنبہ سار بیع
دہم از ماہ رمضان المبارک سال مذکور وقت پاسے گوش در زیارت حضرت اقدس
کہ عبادتے و سعادتے بہ ازیں نیست میسر گردید حضور خواجہ الله داد الله تعالیٰ
عنایۃً و احساناً یک بلقائے نماز جماعت گذاردند و دو سپارہ از قرآن شریف در تراویح
سماع کردند بعد از فراغ نماز مسند آراستہ کردند حضار مجلس حلقہ بستہ نشستہ اند
یکے از حاضرین کتاب تاریخ خدولیہ را میدید چوں نام حضرت شیخ محمد بن اسمٰعیل جامع
کتاب صحیح بخاری رضی الله تعالیٰ عنہ برآمد حضور خواجہ الله داد الله تعالیٰ فرمودند کہ
چوں امام بخاری شیخ محمد بن اسمٰعیل را دفن کردند ہمہ خاک پاک قبر شریف ایشاں کہ جا داد
بود خوشبو چوں عنبر و مشک شدہ بود بعد ازاں ایں راقم الحروف عرض کرد کہ ...

آلان نیز آنچنان تربت مزار اوشان خوشبوناک است یا نے فرمودند که همه خاک پاک
مزار شریف اوشان را مردم تبرکاً برداشته مغاک کرده بودند آخر بادشاهان وقت مزار شریف
اوشان از سنگ تیار ساخته مرتفع نموده اند بعده آن خوشبوی منقطع شده است۔
بعدازان۔ ازان کتاب جدولیه نام شریف رضی و نام شریف مرتضی برآمد حضور خواجه
ابقاه الله تعالی فرمودند که این هردو برادر اند و نجیب سید هستند و مقارن زمانه ائمه
سادات اند نهایت شیعه بودند تا که قول اوشان است که میگویند که چون در امیر المؤمنین
حضرت عمر ابن خطاب رضی الله تعالی عنه عدل ظاهر نبود ازان سبب نحویان در
عمر عدل را تقدیری اعتبار کرده اند اگرچه این قول آنها سراسر دروغ است و کذب بحت
مگر توجیه آنها را ببینید که چه گونه کرده اند بعدازان فرمودند که کتاب نهج البلاغت هم
از تصنیف ایشان است بعضے گویند از تصنیف شریف رضی است و بعضے گویند که
از تصنیف شریف مرتضی است بعدازان رمضون آمده دست بسته عرض
گذار گردید که قبله من گر دے بے خود را جهت مبارک بادی محل شریف کاخ نو آورده ام
کرم فرموده از ما سرود بشنوند و تاچ و تماشا ببینند حضور فرمودند نے زیرا آنکه اکنون
ماه رمضان شریف است سرود شنیدن و رقص و دیگر تماشا دیدن نیکو نیست
خصوص نقل ها دیدن ازان هم زشت تر است بعد از رمضان شریف خواهم شنید
وے بسیار الحاح و زاری نموده آنگه حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقاءه که سراسر
رحمت للعلمین و پر حیا هستند فرمودند که بهتر یک شب خواهم شنید وے به تمام عجز
عرض کرد که قبله بسیار شب بشنوند فرمودند که بسیار شب بعد از رمضان شریف بشنوم
وے باز عرض کرد که ضرور در رمضان شریف منظور فرمایند حضور فرموده بهتر شب آینده

ساکنه دو درمیان قمر داین محل بنا ساکنید وے عرض کرد که رقص هم خواهند دید حضور
فرمودند خواهم دید نقل های سماع خواهم شنید در ایام خواهم سید مقبوس جهلم بوقت عصر شب
یک شنبه بیست و نهم از ماه رمضان المبارک سال ۰ که پر دولت پائے بوس و دربار شریف
حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بهتر از این نیست حاصل گشت بنده بجماعت
گذارده نشسته بود اقدس [illegible] از حضار که یک حرفی نور باتوس بود
عرض کرد که در آنجا این نقل مشهور است که بارے مولوی عبدالرحمن پشاوری
که عالم تحریر بود چنان بیمار شد که امید زیست او نبود درین حالت
الفا و حضرت حافظ غلام محمد المعروف بکهڑواله صاحب که مرید و خلیفه حضور حضرت
قبله عالم مهاروی رضی الله تعالی عنه است بر سر وے رسید عیادت وے کرد و فرمود
که مولوی جی تو عالم هستی خلائق را از بودن تو بسیار منفعت است و اکنون رشته زندگی
تو منقطع می نماید پس من سوائے این هشت روز باقی حیات خود را بخشیدم آنچنان
شد که کهڑواله صاحب بعد هشت روز ازین دار فنا بدار بقا انتقال کرد و مولوی عبدالرحمن
با مدت دراز بعد از آن زنده ماند درین حکایت حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقاءه فرمودند
که شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه در فتوحات مکی نوشته اند که یکے از مشائخ بیمار بود دختر او هم
که بیمار بود در چند مدت باشتار حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند که مشائخ شیخ اکبر رضی الله
تعالی عنه بسیار اند اصلی شیخ شیخ اکبر شیخ ابو مدین مغربی اند و دیگر مشائخ صحبت اند
پس آن شیخ آن دختر را دید که ملک الموت برائے قبض روحش از مقام خود وارد
آمده است پس سوائے عوض بدل دیگر چاره ندید لیکن بجائے خود آمده بود دختر خود را
که بیمار بود صحیح و سالم بود گفتند که اے دختر من تو در صحت برابر دختر بادشاه هستی از ج

بادشاہ خلائق را فائدہ ونفع بسیار است باید کہ حیات خود بدہی تا کہ بدلش کردہ آید وے قبول نمود آنگہ زندگی آنرا بعوض دادند ہمچنان بوقوع آمد کہ دختر بادشاہ کہ در حالت نزع وجان کندن بود زندہ برخاست ودختر آن شیخ فوت شد بعد ازان حضور خواجہ القباہ اللہ تعالی ببقائہ فرمودند کہ چون ملک الموت جہت قبض کردن روح کسے از مقام خود نازل شدہ باشد پس شیخ وقت را بے عوض دادن آنجا چارہ نمی باشد اندرین اثنا این بندہ راقم الحروف عرض کرد کہ قبل ازنزول ملک الموت شیخ وقت می تواند او را اختیار است کہ بیمار اجل رسیدہ را حیات بخشیدہ بے عوض و بے بدل برخیزاند یا نے حضور فرمودند آرے بتواند بعد ازان فرمودند کہ در مشائخ نقشبندیہ طریقہ وردیہ توجہ سلب الامراض بسیار است آنگہ فرمودند کہ حضرت خواجہ نظام الدین خاموش کہ پیر پیر حضرت مولانا عبدالرحمن جامی اند رضی اللہ تعالی عنہ بر سر مریضے رفتند و این قصہ در نفحات ہم است کہ چون بر سر بیمار رسیدند بتوجہ مشغولی فرمودند بیمار را افاقہ رو نمود ہمہ حاضرین دانستند کہ وے را شفا گردیدہ اما چون خواجہ نظام الدین خاموش ازانجا برخاستہ روانہ شدند ہر دو دست خود را بروے باز افشاندند در جائے خویش باز آمدند و یکے از حاضران را فرمودند کہ مرض او مرض الموت بود نخواستم کہ بیر گرم ازان سبب بروے باز انداختم دیگر روز آن بیمار فوت گردید بعد ازان حضور فرمودند کہ طور دیگر حیات ضمنے است کہ ہر کہ را اجل برسد شیخ وقت در ضمن خودش می آرد ونگاہ می دارد اگرچہ بحقیقت مردہ باشد مگر ہمچنان زندہ میگذرانند چنانچہ یک قاضی بود در عہد خواجہ نظام الدین خاموش پس حضرت ایشان آن قاضی را در ضمن خود آوردہ بود تا قضا را بر خواجہ الہامی نہادند حتی کہ شیخ از دست

وجود می زصرف ہمت و توجہ دائمی از طرف شیخ متصرف صورت نہ بندد چہ اگر یک لمحہ و
لحظہ از ان صرف ہمت و توجہ فترت آید در زنگ افتد فی الفور آن مخلوق ہلاک و معدوم خواہد شد
پس ایشان یعنی اولیا کرام را چہ افتادہ است کہ جہت ابقاے مخلوق خود از آنطرف یعنی از
حق توجہ خود را باز دارند و باین طرف گرایند بعد ازان فرمودند کہ از اولیائے کرام ظہور صفت
خلاقیت اگرچہ قلیل آمدہ تاہم ظاہر شدہ است اما از ان حضرت نبی صلی اللہ علیہ وسلم
ہرگز و ہیچگہ بوقوع نیامدہ است و آنچہ در بعضے معجزات بسیار شدن اندک چیز واقع گشتہ
است از قبیل برکت است در چیز قلیل موجودہ کہ آن مادہ است نہ از قبیل ایجاد
معدوم بے مادہ تا کہ معنی خلاقیت صادق آمدی چنانچہ وقتے ضرورت آب شد
اصحاب کرام رضی اللہ تعالی عنہم ملتجی شدند حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
فرمودند کہ قدرے آب از جاے بیارید آنگہ اندک آب در ظرف بیاوردند پس حضور
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مبارک خویش را دران ظرف آب نہادند از
پنج انگشت مبارک حضور آنحضرت پنج انہار آب روان گردیدند ہمہ لشکر اسلام سیراب
شدند اسپان و اشتران را نیز سیراب کنانیدند و ہمچنین در غزوہ تبوک چند نان پارہ و چند
خرما بودند کہ حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چادر مبارک خود را بران گسترند ہفتاد ہزار آدمی چہ
خواہ کم یا بیش چون ہمہ سیر خوردند باقی ہمان چند پارہ نان و خرما ماندند آنگہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ این را نگاہ دارید تا دیگر روز بکار آید آخر دیگر روز نیز آنچنان کردند
ہمیان تا سہ چہار روز این معجزہ بوقوع آمد و از آنجا مدینہ منورہ چہار پنج روزہ راہ بود
حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمودند کہ اگر ہمچنین تا مدینہ میکردمی مگر از خدا تعالے
بشرم میآید بعد ازان فرمودند کہ در یک جا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ مغفرت

وازدهم از ماه رمضان سال سیزده صد و چهاردهم ہجری المقدس دولت پای بوس
و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست میسر شد حضور خواجه
ابقاه الله تعالی ابقائه و نفعنا و ایاکم ببقائه نماز عشا را با جماعت گذاردند و در تراویح سه
سیپاره از قرآن مجید شنیدند فرض و شفعه اخیره از تراویح و وتر استاده ادا ساختند
مقبوس چہل و دوم - بوقت عشا از شب چهارشنبه بتاریخ چهاردهم از ماه رمضان شریف
سال سیزده صد و چهاردهم ہجری المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس که
عبادتے و سعادتی بہتر ازین نیست دستداد حضور خواجه ابقاه الله تعالی ابقائه و نفعنا
و ایاکم ببقائه نماز عشا با جماعت ادا ساختند و سه پاره از قرآن شریف در تراویح شنیدند مقبوس
چہل و سوم بوقت ظہر روز چهارشنبه بتاریخ چهاردہم از ماه رمضان شریف سال سیزده صد و چهاردہم ہجری المقدس
دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست حاصل
گشت حضور خواجه ابقاه الله تعالی ابقائه و نفعنا و ایاکم ببقائه نماز ظهر را با جماعت گذاردند
چون از تمام نماز فارغ شدند منزل قرآن شریف خواندند حضرت قطب الموحدین صاحبزاده
صاحب ادامه الله تعالی بدوامه و دیگر حضار مجلس حلقه بسته نشسته اند اندرین اثنا از طرف مرزا
غلام احمد صاحب قادیانی یک خط مع چند اوراق در مضامین فتح اسلام جلسه اعظم مذاهب
لاهور بجناب اقدس حضور خواجه ابقاه الله تعالے ابقائه وارد گردیدند که ازان خود بدولت
هم دیدند آنگاه اخویصاحب مولوی غلام احمد را ارشاد فرمودند که بخوان وی اول مضامین فتح
اسلام جلسه را بخواندند دروے عجیب اسرار از معانی قرآن شریف درج بودند که عقل حیران میشد
و حضور خواجه ابقاه الله تعالے بکمال توجه آنرا استماع می فرمودند و بسوئے حضرت
قطب الموحدین صاحب زاده صاحب ادامه الله تعالی بدوامه نظر فیض اثر کرده تبسم

مے بود مدتگاہ لطف آں ذات شد کہ پیوست مرزا صاحب گویا افکار و اشعات میر سطر ربودند
مرتسم گردید گویا ستارہ ای بود و برکات دیگر بود کلامیست مرا بیر و گوید صاحب ولایت است
و راز اسرار معانی و آں مرتبت نتایج بہ ہمہ است بعد ازاں ورود مرحمت عنوان نامہ
مولوی موصوف آں حضرت را لحواہد حضور بند بہ عنایت مسرور و محظوظ شدند رحمۃ
مبارک حضور بود - ابقاہ اللہ ہمیشہ اسمہ را نذر آمادہ سپاس و مسرت نمایاں بود و آں خط
بعینہ اینجا نقل کردہ شد تا آں خط ایں است بسم اللہ الرحمن الرحیم - نحمدہ و نصلی
علی رسولہ الکریم - بخدمت حضرت مخدوم و مکرم الشیخ الجلیل الشریف السعید حسن الحمد
میاں غلام فرید صاحب کان اللہ معہ و رضی عنہ و ارضاہ السلام علیکم و رحمۃ اللہ و برکاتہ -
اما بعد نامہ سامی صحیفہ گرامی ایشاں در وصول و ورود عجب گونا گوں مسرت ہا گردید
مصداق آیہ کریمہ انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون ارجمند پیدا ہم از علما
و علمی ہو سے آں سامی از کلمات طیبات آں مخدوم مستفید شدم مگر چنانکہ سر بکشن را
مرداں تو حالی است کہ در اظہار کلمۃ الحق از لوم ہیچ لائمی نمی ترسند دلو سست وارد دار
حمایت احمد شد و راستے وا امداد حضرت عزت بس بطرق صحیفہ طرہ الشان را بیکسد و در
احسان حق روح القدس تائید شاں سعی اید نا احمد بعد نکم الحمد للہ کہ مصداق ایں امور آں مخدوم
رنا مسموع است برادر مکرم رحمی مسالح وقت سوئے ایں عاجز فساد رکم است بہا از
ہر سو میل ایس ایں ہی اللہ حاجی شیخ احمد جان صاحب مرحوم لدھیانی کہ مولف کتاب
طب روحانی بودند بکمال محبت و اخلاص بدیں عاجز ارادت پیدا کردند و بیعت ہم
ما ائل در لدھیانہ حمر ہا نسبت کہ مدیں مستحق و شہرت کی افادہ ای او ساق را از کلمات طلا
شد معتقدان جو اور مجلسے جمع کردند و گفتند کہ حقیقت اینست کہ چیزے دیدم

نفی منبیه پس اگر از من قطع تعلق نخواهید بسیار خوب است مرا خود پروا‌ئے این تعلق
نماند و ازین سخن شان بعضے مریدان ایشان گریستند و اخلاصے پیدا کردند که پیش ازان
نیز نمی داشتند و مرا وقت ملاقات گفتند که عجب کاریست که مرا افتاده که من قصد
مصمم کرده بودم که اگر مرا میسر [illegible] از بیعت ایشان را گذارم لیکن امر بر عکس آن پدید آمده و قسم
خوردند که اکنون آن ثمره‌ها بیش می آیند که قبل ازین ازان نشانے نبود و این بزرگ مرحوم چون
بعد از مراجعت حج وفات کردند اعزه و وابستگان خود را بار بار همین نصیحت نمودند که بدین عاجز
تعلق ہائے ارادت داشته باشید۔ و وقت عزیمت حج مرا نوشتند که مرا حسرتہا است
که من زمان شما بسیار کمتر یافتم و عمرے گرد این و آن برباد رفت و فرزندان و همه مردان
و زنان که اعزه شان بودند بوصیت شان عمل کردند و خود را در سلک بیعت این عاجز
کشیدند چنانچه از روزگارے دراز فرزندان آن بزرگ سکونت لدهیانه را ترک کرده اند و
معه عیال خود نزد من در قادیان میمانند و شخصے دیگر پیر صاحب العلم است در سنده
که براے من خواب دیده شد درباره من از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مجلسے عظیم شهادت
داده دوسرے من آن مکتوب نوشتند که در ضمیمه انجام آتهم از نظر آن مکرم گذشته باشد
اما هنوز جماعت این عاجز بدان تعداد نرسیده که بر من از خداے من عدد آن مکشوف
گردیده بود میدانم که تا اکنون جماعت من از هشت هزار دو سه کم یا زیاده خواهد بود اے
مخدوم مکرم این سلسله سلسله خدا است و بنای است از دست قادری که همیشه کارهای
عجائب مینماید او از کار و بار خود پرسیده نمیشود که چرا چنین کردی مالک است هرچه خواهد میکند
از خوف او آسمان و زمین می جنبند و از هیبت او ملائک می لرزند مرا او در الهام خود آدم نام نهاد
و گفت اردت ان استخلف فخلقت آدم چرا که میدانست که من نیز مورد اعتراض اتجعل فیها

لعنت نیست پس لعنت خلق از بیست عمل که هیچ راست بازی از ان محفوظ نماند و برای
آن مخدوم بحضرت عزت دعا میکنم که محض از سعادت فطرة خود ذب مخالفان این عاجز کرده اند
پس اے عزیز خدا با تو باشد و عاقبت تو محمود باد جزاك الله خير الجزاء واحسن اليك
في الدنيا والعقبى وكان معك اينما كنت وادخلك الله في عباده المحبوبين
امین ثم امین امین

ای فرید وقت در صدق و صفا — با تو باد آن رو که نام او خدا
بر تو بارد رحمت یار ازل — در تو تابد نور دلدار ازل
از تو جان من خوش است ای خوش خصال — دیده ام مردی درین قحط الرجال
در حقیقت مردم معنی کم اند — گو همه از روے صورت مردم اند
اے مرا بوے محبت سوی تو — بوی انس آید مرا از کوے تو
هر زبان بالعنتے یادم کنند — خسته دل از جور و بیدادم کنند
کس بچشم یار صدیقے نه شد — تا بچشم غیر زندیقے نه شد
کافرم گفتند و دجال و لعین — بهر قتلم هر لئیمے در کمین
بنگر این بازی کنان را چون جهند — از حسد بر جان خود بازی کنند
سوے مومنے را کافرے دادن قرار — کار جان بازیست تو هوشیار
زانکه تکفیرے که از ناحق بود — واپس آید بر سر اهلش فسد
سفله کو غرق در کفرے نهان — هرزه نالد بهر کفر دیگران
گر خبر زان کفر باطن داشتے — خویشتن را بد تری انگاشتے
نام را از قوم خود ببریده اند — بهر تکفیرم جها کوشیده اند

هرچه از جان و دل ایمان ماست ‌‌ هر که انکاری کند از اشقیاست

یک قدم دوری از آن روشن کتاب ‌‌ نزد ما کفر است و خسران و تباب

لیک دونان را بمغزش راه نیست ‌‌ هر دلے از سرّ آن آگاه نیست

تا نباشد طالب پاک اندرون ‌‌ تا نجوشد عشق یار بی چگون

راز قرآن را کجا فهمد کسے ‌‌ بهر نوری نور میباید بسے

این نه من قرآن همین فرموده است ‌‌ اندروے شرط تطهّر بوده است

گر بقرآن هر کسے را راه بود ‌‌ پس چرا شرط تطهّر را فزود

نور را داند کسے کو نور شد ‌‌ واز حجاب سرکشیها دور شد

این همه کوران که تکفیرم کنند ‌‌ از رموز پاک قرآن غافل اند

بی خبر از رازهاے این کلام ‌‌ هرزه گویان ناقصان و ناتمام

در کفِ شان استخوانی بیش نیست ‌‌ در سر شان عقل دوراندیش نیست

مرده اند و فهم شان مردار هم ‌‌ بے نصیب از عشق و از دلدار هم

الغرض فرقان مدار دین ماست ‌‌ او انیسِ خاطر غمگین ماست

نور فرقان می کشد سوئے خدا ‌‌ میتوان دیدن اندرو روئے خدا

ما چه سان بندیم زان دلبر نظر ‌‌ همچو روئے او کجا روئے دگر

روئے من از نور روی او بتافت ‌‌ یافت از فیضش دل من هرچه یافت

چون دو چشم کش نداند آن جمال ‌‌ جان من قربان آن شمس الکمال

همچنین عشقم بروئے مصطفےٰ ‌‌ دل پرد چون مرغ سوی مصطفےٰ

نامرادا ند از حسنش خبر ‌‌ شد دلم از عشق او زیر و زبر +

این نہ کار مومنان و اتقیاست　　این نہ خوے بندگان با صفاست

ہر کہ او ہر دم پرستار ہوا　　من چہ سان دانم کہ ترسد از خدا

خویشتن را نیک اندیشیدہ اند　　ہای این مردم چہ بد فہمیدہ اند

اتباع نفس اعراض از خدا　　بس ہمین باشد نشان اشقیا

ہر کہ زینسان خبث در جانش بود　　کافرم گر بوے ایمانش بود

من برین مردم بخواندم آن کتاب　　کان منزہ او فتاد از ارتیاب

ہم خبرہا پیش کردم زان رسول　　کو صدوق از فضل حق پاک از فضول

لیکن اینان را بحق روے نبود　　پیش گرگے گریۂ میشے چہ سود

کافرم گفتند و ردہا تافتند　　آن یقین گویا دلم بشگافتند

اندر اینان خوب گفت آن شاہِ دین　　کافران دل برون چون مومنین

بر زبان قرآن مگر در سینہ ہا　　حبّ دنیا ہست و کبر و کینہ ہا

دانش و دین نیز لاف است و گزاف　　لیست بنمودند وقت ہر مصاف

جاہلان غافل از تازی زبان　　آہم ز قرآن ہم ز اسرار نہان

کبرشان چون تا کمال خود رسید　　غیرت حق پردہ ہاے شان درید

دشمنان دین چو شمر نابکار　　دین چو زین العابدین بیمار و زار

تن ہمی لرزد دل و جان سینہ ہم　　چون خیانت ہای ایشان بنگرم

مکرہا بسیار کردند و کنند　　تا نظام کار ما برہم زنند

لیکن آن امرے کہ ہست از آسمان　　چون زوال آید برو از حاسدان

ہر کہ آویزد بکار و بار حق　　او ستادہ از پئے پیکار حق

آن کسان کز کوچهٔ او غافل اند   از سگان کوچه ها کمتر اند

خلق و عالم جمله در شور و شر اند   عاشقانش در جهانِ دیگر اند

آن جهان چون ماند بر کس ناپدید   از جهان آن کور و بدبختی چه دید

راه حق بر صادقان آسان تر است   هر که جوید دامنش آید بدست

هر که جوید وصلش از صدق و صفا   ره دهندش سوی آن رب السما

صادقان را می شناسد چشم یار   کید و مکر اینجا نمی آید به کار

صدق می باید برای وصل دوست   هر که بی صدقش بجوید احمق اوست

صدق ورزی در جنابِ کبریا   آخرش می باید از یمن دعا

صد دری مسدود بکشاید ز صدق   یار رفته باز می آید بصدق

صدق ورزان را همین باشد نشان   گر پئی جانان بکف دارند جان

دوخته در صورت دلبر نظر   وز تمنا دست مردم بیخبر

کار عقبی با عمل ها بسته اند   رسته آن دلها که بهرش خسته اند

از سخن ها کی شود این کار و بار   صدق می باید که تا آید نگار

علم را عالم بسی دارد براه   بت پرستی ها کنند شام و پگاه

گر بعلم خشک کاری دین بدی   هر لئیمی راز دار دین بُدی

یار ما دارد بباطن ها نظر   هان مشو نازان تو با فخر دگر

هست آن عالی جنابی بس بلند   بهر وصلش شورها باید فگند

زندگی در مردن و عجز و بکاست   هر که افتاد است او آخر بجاست

تا نه کار درد کس تا جان رسد   کی فغانش تا در جانان رسد

راہ خود بر من کشود آن دلستان
دانمش زانسان کہ گل را باغبان

ہر کہ در عہدم ز من ماند جدا
می کند بر نفس خود جور و جفا

پر ز نور دلستان شد سینہ ام
شد ز دستے صیقلِ آئینہ ام

پیکرم شد پیکر یار ازل
کار من شد کار دلدار ازل

بسکہ جانم شد نہان در یار من
بوئے یار آمد ازین گلزار من

نور حق داریم زیر چادری
از گریبانم بر آمد دلبری

احمد آخر زمان نام من است
آخر این جامے کہ این جام من است

طالبِ راہ خدا را مژدہ باد
کش خدا بنمود این وقتست مراد

ہر کرا یاری نہان شد از نظر
از خبر داری ہمی پرسد خبر

ہر کہ جویان نگاری مے بود
کے بیک جا لیش قراری مے بود

می دود ہر سو ہمی دیوانہ وار
تا مگر آید نظر آن روے یار

ہر کہ عشق دلبری در جان اوست
دل ز دستش اوفتد از ہجر دوست

عشق چون آمد قرار از دست رفت
ہوش دل بر پیہ کار از دست رفت

عاشقان را صبر آرامے کجا
توبہ از روے دلارامے کجا

ہر کرا عشق رخ یارے بود
روز و شب با آن رخش کارے بود

وقتش گر اتفاقے اوفتد
در تن و جانش فراقے اوفتد

یک زمانے زندگی بی روی یار
می کند بر وے پریشان روزگار

باز چون بیند جمالِ روے او
می دود چون بیجواسی سوے او

می زند در دامنش دست از جنون
کز فراقت شد دلم اے یار خون

این چنین صدق از لب دانا رسے — گر بگوید جائے او چوں مصطفے

گر توافتی باد و صد درد و نعیم — کس ازیں حیرت دگر گردد دستگیر

تافتن بیدار جو یاراں کہ مس — خود برآرم روشنی از خویشتن

ایں ہمہ آثار ناکامی بود — ہیچ صورت نخوت و جاہے بود

عاشقے را کور کرد است ایں جمال — سرنگوں افگند در چاہ ضلال

سوئے آں بے نقش را باید شتافت — ہر کہ جست از صدق دل آخر یافت

آں خردمندی کہ جوید کوئے یار — آرزو در سر و مہر روئے یار

خاک گردد تا بیابد دستش — گم شود تا کس نہ بیند ماند پس

اے عنایات خدا کار است تام — بخشد او ایں سخن را والسلام

ایں ہمہ کہ از خامہ عاجز بروں آمد از حال است نہ از قال و از خوشمندی است نہ از
تکلفات کوشیدن اکنوں آں سکہ بخفیف تصدیع کم آنچہ در ماست خدا در دل شما
الہام کند و دل ما را راہ دہد از طرف مکرمی اخویم مولوی حکیم نور الدین صاحب السلام علیکم
اوشاں بذکر خیر آں مکرم رطب اللسان می باشند بحسب کہ اوشاں در ادراک صدق دلی محبت
و اخلاص آں مکرم مد اگر چند یار ایں عاجز از احباب مخلص دیگر کردہ اند کہ عزم ایک دو روز
شریف برائے خواندن ارشاد فرمودند کہ ایں زیارت حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم
خواہد رسید چنانچہ ہماں سال مشرف بزیارت شدم والسلام۔

الراقم خاکسار غلام احمد از قادیاں ۱۱ رمضان شریف ۱۳۱۳ ہجری المعلے
یوم یکشنبہ۔ لعبد اراں حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی بقائہ بر موجود کہ مفتی احمد خان صاحب
مرحوم لدہیانی مرید حضرت خواجہ محمد سلیمان تونسوی است رضی اللہ تعالی عنہ

مگر حضرت ایشان صرف بیعت دارد آنچه معامله فقرے باشد همه از حضرت امام علیشاه صاحب نقشبندی سکنه رتر چهتر دو پنجاب که نهایت صاحب کمال بودند میداشت
پیر هم اوشان را میدانست و خود را هم نقشبندے میگویانید و این منشی احمد جان صاحب در علم توجه نهایت دخل داشت بلکه درین باب بسے اجتهاد کرده بود در ابتدا آن چنان حال داشتے که اگر در راه رفتی و رخ گردانیده بقفا و پس پشت نظر کردی سه سه چهار چهار کس از توجه وے بر زمین طپیان می بودند و در سلب امراض و زیارت کنانیدن مشائخ کرام و زیارت حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم طریقه هاے توجه بسیار وضع کرده بود
بعد ازان فرمودند که مرا میگفت که این طریقه توجه هیچ نیست اما یک طریقه توجه دیگر هست که آن بطرف حق واصل میکند اگر آن قسم توجه کرده شود آن بهتر است بعد ازان فرمودند که این منشی احمد جان صاحب لودهیانی صاحب بدرجه نهایت معتقد مرزا صاحب بود تا آنکه همه فرزندان و مردان و زنان و اعزه وے مرید مرزا صاحب شده اند چنانچه مرزا صاحب درین خط نوشته است

مقبوس چهل و چهارم

بوقت عشا از شب پنجشنبه پانزدهم از رمضان شریف سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بهتر ازین نیست میسر گردید حضور خواجه ابقاه الله تعالی بیقا نماز عشا را بتراویح حسب دستور بجماعت گذاردند و سه سپاره از قرآن شریف در تراویح شنیدند آنگاه هر کس بر وثاق خویش آمد و حضور خواجه ابقاه الله تعالی هم چنان شاغل بخدا ماندند

مقبوس چهل و پنجم

بوقت عصر روز دوشنبه نوزدهم از ماه رمضان شریف سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس که از همه عبادات فاضلتر است

حاصل شد این بنده راقم الحروف در بیمار عسیر بود چون صلاح استمداد از نظر حضور اقدس
در حضور خواجه الخلفا الله تعالی معانقه نمودم از آنگوان بار روحی آمده در خانه رسیدم و در مسجد پس
حضور آمده برابر ایستادم و حرم [illegible] حضور کرد خود را فرو انگندم حضور فرمودند صالح
صالح صالح آواز بلند گفتند از هیبت و رعب این کلام مرا خاسته دور ایستادم آنگاه [illegible]
بوسی حضرت قطب الموحدین که عقب حضور بود آمده مشرف شدم شعور چهل و شش سال عمر [illegible]
ستم از ماه رمضان بود سال سی و صد و چهارده هجری القدس دولت است بوس [illegible] حضرت
اقدس که سعادت سعادتی بهتر از این نیست داد حضور خواجه الخلفاء الله تعالی بقایه فرموده
کتاب شجره الاصفیا بیارید خادمی رفت و کتاب آورد حضور جا بجا از دست مبارک خود
نمایاند و در تاریخ وصال حضرت امیرالمومنین علی مرتضی کرم الله وجهه دیدند آنگاه فرمودند که این
روایت نوشته است یک روایت تاریخ بیست و یکم ماه رمضان وصال آنحضرت واقع شده و
روایت دوم تاریخ هفدهم از ماه رمضان که اصح تاریخ اول است آنگاه تاریخ وصال حضرت خواجه نصیرالملة
والدین چراغ دهلوی رضی الله عنه دیدند فرمودند تاریخ هژدهم از ماه رمضان نوشته است آنگاه [illegible]
کتاب مناقب الانوار بیارید آورده شد آنرا هم بدست مبارک خود کشاده در تاریخ وصال آن هر دو حضرات
دیدند یکسان بود که صاحب شجره الاصفیا نوشته بعد از آن فرمودند که کسی برود و از دارالعلوم لنگر
بیاید که طعام عرس آن هر دو حضرات می کرده باشید یا نه اگر میکرده باشد پس کدام کدام تاریخ میکنید
از آن سال مجیب دارالعلوم لنگر شریف حیدر حاضر شده عرض کرد که عرس حضرت امیرالمومنین علی رضی الله
تعالی عنه تاریخ بیستم از ماه رمضان میکنیم و عرس حضرت خواجه محمود چراغ دهلوی رضی الله تعالی عنه
بیست و چهارم از ماه رمضان می سازیم پس عرس حضرت علی رضی الله تعالی عنه کرده شد و عرس حضرت خواجه
چراغ دهلوی باقی گذاشت بر حسب ارشاد خود حضور فرمودند بتاریخ ۲۲ از ایام حضرت شیخ حسین [illegible]

پس بن حنیفہ نگم دو عبر کردو عرض نمود کہ ہر چہ شد معاف فرمایند آیند و بدین طور کہ حضور فرمودہ اند کردہ اند مگر چون تاریخ عرس
حضرت خواجہ چراغ دہلوی گذشتہ است و برروت اظہار و شان چیزے نداد و ایم اکنون
چگونہ کنیم فرمودند چون نیاز کردنی است بتاریخ بست و ہشتم کردہ مدہید مقبوس چہل
و ہفتم بوقت عشا رشب چہار شنبہ بست و یکم از ماہ رمضان سال سیزدہ صد و چہاردہم
ہجری المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین
نیست میسر گردید مگر درین شب چون بقصد نماز خواندن حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی
بر دروازہ رسیدیم دربان گفت امشب فرمان نیست کہ اندر روید فرمودہ اند کسی را اندرون
آمدن ندہید ناامید لاالا مرہ الاعلی عزم کردم کہ باز گردم مگر کسے از طرف بجناب حضور اقدس
عرض کرد کہ فلان کس بر دروازہ ایستادہ اند و دربان آمدن نمی دہد ہر چہ ارشاد شود فرمودند
آنانکہ ہمیشہ قرآن شریف این جا با ما می شنوند او شان بیایند و دیگران نو آمدہ را آمدن
ندہید آنگاہ در رفتیم و نماز با جماعت ہمراہ حضور بگذاردیم درین شب حافظ را فرمودند کہ اگر
امشب چہار سپارہ از قرآن شریف خواندہ شود بہتر است چنانچہ وے چہار سپارہ و یک
ربع بالا خواند باید دانست کہ بتاریخ شانزدہم و ہفدہم و ہژدہم و نوزدہم و بستم
قرآن شریف در تراویح نہ شنیدہ بودند مدہید مقبوس چہل و ہشتم بوقت ظہر روز خمیس
بست و دوم از ماہ رمضان شریف سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پای بوس
و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست حاصل گشت سخن در ذکر مسیلمہ
کذاب افتادہ بود حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی بیقائہ فرمودند کہ چون مسیلمہ کذاب با سجاح
بنت حارث کہ او نیز دعوی نبوت کردہ بود نکاح کرد لیس مسیلمہ سجاح را گفت کہ دو نماز ترا عوض
کابین تو از امت تو معاف کنانیدیم یکے نماز عشا و دوم نماز فجر آنگاہ فرمودند آنانکہ بر مذہب

مسیلمانیه می‌نویسد که مستند بپایهٔ معتبر کتاب دبستان المذاهب که در وقائع نویسی ادیان
جهان کتابیست در باب مسیلمه و العیاذ نوشته است ایجاد کرده که مسیلمانیان میگویند
که مسیلمه میگفت که پیغمبری او مدنی بوده است چنانچه حضرت موسی علیه السلام بادشاه نیز
بوده و حضرت سلیمان علیه السلام در زمان بوده است و حضرت رسول کریم صلی الله علیه و آله
وسلم بادشاه وقت خود است و مسیلمه در دیار وطن است بعد از ان میفرمود که مسیلمانیه
میگویند سبب چیست که حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه همه اصحاب
کرام را رضی الله تعالی عنهم جمع کرده با او مخالف شدند و جنگ کردند تا آنکه بدست ایشان مسیلمه
مقتول شد وجه آنست که چون همه اصحاب با حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم الفت گرفته
بودند و تخم محبت و خلت در دل کاشته بودند که جانهاشان بود در آن حضرت صلی الله علیه
وسلم قربان و فدا ساخته بودند و مسیلمه پیش از ایشان اسلام آورده است و تا وقتی که آنحضرت را
موت شد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اگرچه شنیده بودند که خلیفه برحق بعد از من
مسیلمه خواهد بود لیکن تقیه میکردند و نمی توانستند این امر را ظاهر میکردند ازین وجه که میان
صحابه کرام تفرقه آمد که جانشین پس محبت را انکار کردند چنانچه حضرت امیر المومنین و دیگر ائمه
سادات رضی الله تعالی عنهم تقیه کرده بودند و مخلصان را گفتند که اصل معامله چنین چنین است
مگر این همه آنچه مسیلمانیان میگویند دروغ است و افترای محض است بعد از ان فرموده که
مسیلمانیان میگویند که مسیلمه مدعا کرده است صحابه کرام را از انست که چون ابوبکر حضرت
امیر المومنین عثمان و حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهما را نیکو میدانند و دشنام نمیدهند
و شیعه تبرا از اصحاب ثلاثه رضی الله تعالی عنهم مینمایند اینها نیز یاد میسازند
بعد از ان فرموده که مسیلمانیان برغم خود در باطن در میان آنحضرت و مسیلمه

کرده اند و میگویند که آنچه در احادیث در ذم ورد مسیلمه وارد شده است این همه افترا است از جانب اصحاب کرام ورنه مسیلمه خلیفه برحق آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوده است **بعد ازان** فرمودند که دران کتاب نوشته که محمد قلی نام شخصے است او را دیدم که مسیلمی بود وے میگفت که اکنون سرگروه مسیلمیان من هستم که روحانیت مسیلمه بر من تجلی کرده است و نیز وے میگفت که مسیلمه را کتابیست منزل آسمانی مشتمل بر دو حصه یکے مسمّٰی بفاروق اصغر دوم مسمّٰی بفاروق اعظم و دران احکام دین است بعد ازان فرمودند که این مسیلمه بلاے بود که در اسلام فتنه انداخته **بعد ازان** فرمودند که از ابتداء نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آخر بیست وسه سال است یعنی مدت مسند آراستن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین جهان دنیا بیست وسه سال است پس درین مدت یک لاکه آدمی ایمان آورده است و مدت دعوے مسیلمه بسیار قلیل است از زمانه نبوت آن حضرت مگر درین مدت قلیل دو لکه آدمی برو وے گرویده نزدش جمع شده است آخر اشیاء کے نوادر و از قسم خوارق مشاهده میکروند تا که اینقدر جم غفیر در اندک مدت باوے جمع شده و آن زن هم بلا بوده است که صدها مردان مطیع و فرمان بردار او شده اند و مقر نبوت او گشته **بعد ازان** یکے از حضار مجلس عرض کرد که مسیلمیان بسیار است یا نے حضور خواجه ابقاه الله تعالیٰ ببقاءه فرمودند که وے کافر اکفر است ازان سبب حضور آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را کذاب لقب فرموده اند۔ **مقبوس چهل و نهم**۔ بوقت ظهر روز جمعه بتاریخ بیست و سوم از ماه رمضان شریف سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پائی بوس و زیارت حضور حضرت اقدس که افضل‌ترین از همه عبادات است بحصول پیوست نماز ظهر با جماعت گذاردند و چون از تمام نماز فارغ شدند منزل قرآن شریف خواندند **بعد ازان**

بعد ازان سخن در خسف و مسخ امت محمدیہ افتاد و حضور خواجہ ادام
اللہ تعالی بقائہ از بعض علمائے کہ نشستہ بودند پرسیدند کہ خسف و مسخ دریں امت ہم
ہست یا نے و التماس جواب داد کہ ذکر خسف در فرقہ جبریہ و قدریہ در احادیث
آمدہ است حضور فرمودند کہ شیعہ ہم تبریائند و در شیعہ خسف و مسخ بسیار
واقع گشتہ چنانچہ در فلاں جا خسف شدہ آں مرد شیعہ گشتہ بود و در فلاں جا خسف گردیدہ
آنہم در شیعہ شدہ و در فلاں جا خسف واقع گردیدہ آنہم بہ شیعہ وقوع یافتہ است و اکنوں دریں سال
تاریخ یازدہم ماہ رجب سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجریہ ہم در شہر کرمانشاہ بندر عباس مرو ہائی
خلیج فارس واقع است یکے زلزلہ عظیم آمدہ کہ دو ہزار و پنجصد آدمی مخسوف شدہ و در بعض مردم
است ایں زلزلہ و خسف نیز در شیعہ واقع گشتہ است بعد ازاں فرمودند کہ در شواہد
النبوت ذکر مسخ بعض شیعہ بیان کردہ است و در کتاب جذب القلوب ذکر خسف
بعض اشرار نمودہ کہ آں ہم شیعہ بودند آنگاہ فرمودند کہ کتاب شواہد النبوت و جذب القلوب
باشد ایں بندہ راقم الحروف دست بستہ عرض کرد کہ قبلہ در کتب خانہ حضور موجود
فرمودند بردہ برداشتہ بیا آنگاہ برخاستم و ہر دو کتاب را از کتب خانہ برداشتہ
پیش حضور نہادم کتاب شواہد النبوت را کشودہ ایں عبارت بخواندند امام
مستغفری رحمۃ اللہ علیہ در کتاب دلائل النبوت آوردہ است از یکے از ثقات
کہ فرمودہ کہ ما سہ نفر بجانب یمن متوجہ شدیم و ما را یکے بود از کوفہ کہ در حق ابوبکر و عمر

رضی الله تعالی عنهما ناسزا میگفت هر چند وی را نصیحت میکردیم از آن باز نمی
ایستاد چون به نزدیک یمن رسیدیم فرود آمدیم و خواب کردیم چون وقت کوچ گردید وضو
ساختیم و آن کوفی را بیدار کردیم بیدار شد و گفت هیهات من از شما درین منزل
باز ماندم درین وقت که مرا بیدار ساختید رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالای
سر من استاده بود و میگفت که ای فاسق خدای تعالی خوار کننده تست تو درین
منزل مسخ خواهی شد گفتیم وای بر تو برخیز و وضو ساز وی برنشست و پای
های خود را گرد آورد ناگاه دیدیم که انگشتان پای وی آغاز مسخ شدن گرفت
هر دو پای وی چون پای بوزینه شد پس بزانوی وی رسید آن گاه به تهیگاه
و بعد از آن سینه و در آخر سر و روی وی بعینه چون بوزینه شد وی را بگرفتیم و بر شتر
بستیم و روان شدیم در وقت غروب آفتاب در بیشه رسیدیم بوزینه چند آنجا جمع آمده
بودند چون ایشان را دید اضطراب بسیار نمود و ریسمان را پاره کرده بایشان پیوست
بعد از آن از آن چار وی بگاه کرد و آن بوزینگان با وی موافقت کردند با گفتیم کار بد شد
و قتیکه او آدمی بود ما را ایذا می نمود و اکنون که بوزینه شد و بوزینگان دیگر یار وی شدند تا
چه خواهد کرد و او بنزدیک ما برآمد خود بنشست در روی ما نظر می کرد و از چشمان اشک
میریخت چون ساعتی گذشت بوزینگان برفتند وی نیز در عقب ایشان میرفت
و هم وی آورده است از مردی صالح که گفته است شخصی بود از کوفه که ابوبکر و عمر
رضی الله تعالی عنهما را ناسزا می گفت با ما هم سفر شد هر چند وی را نصیحت کردیم نشنید گفتیم

ایشان زیاد آن اذن داده به بواب حرم شریف گفت که چون این جماعه بیایند در حرم را
بر ایشان کشاده بهی و هر عملی که در آنجا کنند مانع نیائی بواب مذکور میگوید که چون نماز عشا
گذاردند در ها را به بستند چهل کس با مساحی و مکاتل و شموع و آلات هدم و حفر آمده بر در باب
السلام بایستادند و در بزدند من بحکم امیر در را کشاده دادم و بگوشه رفته نشستم و گریه
میکردم تا چه قیامتے قائم خواهد شد سبحان الله هنوز محاذی منبر شریف رسیده بودند
که تمامه ایشان را با هر چه از اسباب و آلات همراه داشتند نزد عمودی که قریب زیادت
عثمانی است زمین فرو برد امیر چشم انتظار در راه داشت که موجب این اهمال و
تاخیر چه باشد مرا طلبید و گفت حال قوم چیست من آنچه دیده بودم همه با امیر گفتم که چنین
و چنین واقع شد امیر گفت دیوانه شدهٔ آخر ببین که چه میگوئی گفت امیر خود بیاید و ببیند
که اثر خسف و بعضی ملابس که بر ایشان بود باقی است آنگاه حضور خواجه القاه الله تعالی
بقائه فرمودند که این قوم از رفتنهٔ حلب اند آن گروه شیعه بودند که بعلی اللهیین و آغاخانی
مشهور و معروف اند آنگاه برخاستند و نماز عصر بجماعت گذاردند این بنده راقم الحروف
بر وثاق خود آمد و حضور آنجا همچنان بحمد اعز وجل مشغول ماندند **مقبوس پنجاه** بوقت عشاء
شب سه شنبه بیست و چهارم از ماه رمضان مبارک سال سیزده صد و چهاردهم هجری
القدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بهتر
ازین نیست حاصل شد حضور خواجه القاه الله تعالی بقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه همان وقت
برخاسته نماز عشاء با جماعت گذاردند و دو پاره و سه پاره از قرآن شریف در تراویح شنیدند
مقبوس پنجاه و یکم بوقت عصر روز سه شنبه بتاریخ بیست و چهارم از ماه رمضان مبارک
سال سیزده صد و چهاردهم هجری القدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که

بسند اس اخبرنا عبد الرحمن بن مهدی اخبرنا سفین عن فرات القزاز عن ابی
الطفیل عن حذیفۃ بن اسید قال اشرف علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم من غرفۃ و نحن نتذاکر الساعت فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم لا تقوم الساعۃ حتی تروا عشر ایات طلوع الشمس من مغربہا
ویاجوج وماجوج والدابت وثلاث خسوف خسف بالمشرق وخسف بالمغرب
وخسف بجزیرۃ العرب ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس او
تحشر الناس فتبیت معھم حیث باتوا وتقیل معھم حیث قالوا بعد ازان
این حدیث شریف بخواندم حدثنا ابو کریب اخبرنا صیفی بن ربعی عن عبد اللہ
بن عمر عن عبید اللہ عن القاسم بن محمد عن عائشۃ قالت قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یکون فی اخر ھذہ الامت خسف ومسخ وقذف قالت
قلت یا رسول اللہ انھلک وفینا الصالحون قال نعم اذا ظہر الخبث پس این
ہر دو حدیث شریف را حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقایہ بکمال توجہ اصغا می فرمودند
دست مبارک را نیز می جنبانیدند وافسوس می کردند آنگاہ بطرف این بندہ راقم الحروف
رخ مبارک آوردہ فرمودند کہ صالحون نیز درانہا باشند عرض کردم کہ آرے این چنین آمدہ است
فرمودند توبہ توبہ سبز نیز با خشک سوختہ می شوند ترجمہ حدیث شریف اول حدیث کرد مارا
بندار خبر داد مارا عبد الرحمن پسر مہدی خبر داد مارا سفین وروایت کرد سفین از فرات قزاز وے
روایت نمودہ از ابی الطفیل وے روایت کرد از حضرت حذیفہ پسر اسید گفت حضرت
حذیفہ رضی اللہ تعالی عنہ کہ ظاہر فرمود بر ما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذات اقدس خود را
رخ مبارک نمودند مارا از روزنے کہ در خانہ فیض آستانہ حضور آنحضرت صلعم بودہ

حضرت بی بی عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا فرمودہ اند من گفتم و عرض کردم کہ اے رسول خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم آیا مایان ہلاک خواہیم شد و حال آنکہ باشند در مایان مردمان صالح و نیک
کردار حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند آرے ہلاک خواہید شد چون ظاہر شود
خبث یعنی فسق و فجور **بعد ازان** حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ فرمودند کہ مرا یاد است
کہ در حدیث شریف آمدہ کہ وقتے نصاریٰ نجران بآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم جہت
مباہلہ آمدہ جمع شدہ بودند پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت سیدۃ النساء
بی بی فاطمۃ الزہرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت علی مرتضیٰ رضی اللہ
تعالیٰ عنہم را نزد خود نشاندند و حضرت بی بی صاحبہ را کہ نزد خود نشاندند ہنوز آن زمان
آیت پردہ نازل نشدہ بود پس یکے از نصاریٰ کہ از ہمہ کلان بود و عالم تر بود و بے گروہ خود را
گفت کہ این قوم ایشان یعنی ہر یکے ازین پنج تن کہ نشستہ اند این چنین نشستہ اند کہ اگر از خدا
درخواہند کوہسار را از موضع آن زائل گردانند پس باید کہ از مباہلہ باز آئید آنگاہ آن ہمہ نصرانیان
از مباہلہ کردن باز آمدند و پس پا شدند پس حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ اگر ایشان
از مباہلہ پس پا نشدندے بلکہ مباہلہ کردندی ہمہ مسخ گردیدندے پس حضور حضرت خواجہ
ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ فرمودند کہ اگر مسخ درین امت ممکن و جائز نبودے چرا آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرمودندے اندرین اثنا کسے از حضار عرض کرد کہ نصاریٰ چگونہ امت آنحضرت
شدند حضور فرمودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجمیع کافۃ الناس مبعوث شدہ اند
چہ اہل اسلام چہ کفار و ہم چنین است ہر پیغمبر **بعد ازان** از مشکوٰۃ شریف این حدیث
شریف را بر خواندم عن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم عمران بیت المقدس خراب یثرب وخراب یثرب خروج الملحمۃ چون این حدیث شریف

شنوا دیدم حضور خواجه ابقاه الله تعالی لقاءه بکمال خضوع می شنیدند و سر مبارک خم ساختند

سنگریستیدند و فرمودند که حضرت معاذ بن جبل رضی الله تعالی عنه آنجناب جلیل الشان صحابی

اند که بحکم است که وقتیکه نام مبارک آن جلیل الشان شنیده شود تکبیر گفته شود آنگاه این تکبیر گفتند

الله اکبر و الله اکبر و لا اله الا الله الله اکبر و الله اکبر و لله الحمد این بنده اثم الحروف سر

ہما وقت این تکبیر را بموافقت و متابعت حضور خواجه ابقاه الله تعالی گفته است۔

بعد از آن بیان حدیث شریف را خواندم و عن ابی هریرة قال قال رسول

الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا اتخذ الفیء دولا و الامانة مغنما و الزکوة مغرما

و تعلم لغیر الدین و اطاع الرجل امرأته و عق امه و ادنی صدیقه و اقصی اباه

و ظهرت الاصوات فی المساجد و ساد القبیلة فاسقهم و کان زعیم القوم ارذلهم

و اکرم الرجل مخافة شره و ظهرت القینات و المعازف و شربت الخمور و لعن

آخر هذه الامة اولها فارتقبوا عند ذلک ریحا حمراء و زلزلة و خسفا و مسخا

و قذفا و آیات تتابع کنظام قطع سلکه فتتابع چون این حدیث شریف استماع فرمودند

افسوس بسیار نمودند و چون از انقلابات و معارف رسیدم حضور خواجه ابقاه الله

تعالی لقاءه بطرف مرکب علی رباعی کردند که از دست رفت و وقتی شد اسماء کامل او گریسته

فرمودند که شما سر آمده اید و اشارت اشاره فرمودند بجانب شریف مذکور ترجمه حدیث شریف

اول روایت کرده شد از حضرت معاذ بن جبل رضی الله تعالی عنه که گفت حضرت معاذ

رضی الله تعالی عنه که فرمودند حضور آنحضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که عمران

و آبادانی بیت المقدس وقت خرابی و ویرانی یثرب است و خرابی یثرب وقت

بیرون آمدن فتنه و جنگ عظیم است ترجمه حدیث شریف دوم روایت کرده شده است

از ابی ہریرہ رضی اللہ تعالی عنہ که گفت فرموده اند حضور آنحضرت رسول خدا صلعم وقتیکه
گرفته شود گردانیده شود غنیمت بارا دولتها یعنی اغنیا و ارباب مناصب غنیمتها را بردارند
و در تصرف خود در آرند و میان خود قسمت کنند و فقرا و ضعفها را محروم گردانند و گرفته شود
امانت را غنیمت یعنی مردمان امانت را مانند مال غنیمت شمارند و گردانیده شود زکوة غرامت
یعنی مردم زکوة دادن را که حصه خدا عز و جل است مانند تاوان پندارند و وقتیکه آموخته
شود علم نه برائے دین و ترویج شریعت و قصد عمل و تقرب حق بلکه برائے تحصیل دنیا
و جاه و عزت و تقرب ملوک و وقتیکه فرمانبرداری کند مرد زن خود را و برنجاند مادر خود را و عاق
شود از وے و وقتیکه نزدیک گرداند دوست خود را و دور دارد پدر خود را و پیدا شوند
آوازها در مسجدها یعنی در مسجدها و وقتیکه مهتر و بزرگ گردد قبیله را کسے که فاسق است میان ایشان و باشد
کفیل در کاربار و مهمات قوم کسے که ارذل ترین ایشان است و گرامی داشته شود مرد از جهت ترس بدی او چنانچه
فاسقی یا ظالمی حاکم غالب آید و مردم را چاره نماند از تعظیم و تکریم وی و وقتیکه پیدا آیند میان مردم و
اختلاط کنند با ایشان مطربه زنان و پیدا آیند ملاہے یعنی آلات سرود و مزامیر مثل طنبور و غیره
و خمرها خورده شود و شتم اینها و نفرین کنند و بدگویند و دشنام دهند پسینان این
امت پیشینیان امت را یعنی طعن کنند خلف بر سلف و اقتدا و پیروی نکنند ایشان را
چون چنین کردند گویا لعنت کردند ورنه حقیقت لعنت نیز در صحابه و تابعان ایشان
از فرقه رافضه رافضه بوجود آمده است پس انتظار برید نزد پیدا شدن این امور که مذکور
شدند باد سرخ را و جنبیدن زمین را و فرو رفتن در زمین را و مسخ و مبدل شدن
آدمیان را از صورت بصورت دیگر مانند خوک و بوزنه و سنگ افتادن را از آسمان و انتظار برید نشانها
ہائے قیامت را که پے در پے بیایند همچون ترتیب جواهر در رشته کشیده که گسسته شود

رسید او مقبول شد پنجاه و سوم - بوقت عصر است سه بتاریخ بیست و ششم
از ماه رمضان سنه یکهزار و سیصد و چهار و دهم هجری القدسی بدولت پای بوس در بزم
حضرت اقدس که بسعادت بسعادت است حاصل گردید عرض کردم که مسوده
در معاملین الهی الیس وقت سند تمام گردید حضور کرم فرموده ملاحظه اصلاح فرمایند بر مسوده
سپاره خوان نیز از آغاز خطبه امروز بار دوم پیشگاه حضور خواجه القائم الله تعالی بملاحظه
در حاضر همه را توجه تمام حرف حرف و لفظ لفظ مع تحقیق تمام ملاحظه فرمودند و در بعض بعض
مقام اصلاح فرمودند بعد از آن رخصت عرض عسا کما عسکار و فرمودند قرآن شریف
که تا کی سپاره خوانده بود در تراویح شنیدند و حافظ قاری را پرسش از آنکه سعید احمره مگذارد
یک عالمه رسید پس بساعید مدد مست روسر عطا فرمودند و حافظ مع را دو روز
از راه سود بعون حافظ قاری در سعید آخیر تراویح قرآن شریف را ختم کرد و لعد از سلام والله
رود تراول رسید پس تکبیر و درج مبارک حضور خواجه القائه الله تعالی بیقائه و لقعا
والماکم بملاقاته دم کرد الگاه رسیده پی که حاضر بوده بود مسید هرگاه از نماز تراویح فارغ شدند
با اهتمام القسم پی متوجه شده فرمودند که هر یک را حسب فهرست اسامی حرارد و سعید بدید
آنگاه حضور خواجه القائه الله تعالی به سبب مبارک خولس آن بسا کمینه راکه نام آنها در فهرست
درج بود شیرینی دارد است تا بعدد بسا تقسیم بوده دادند آنگاه حادثا مرا فرمودند که نام های
دیگران هم در فهرست نوشته شده است موجب آن هر یک را بدهید چنانکه نام این مدد
راقم الحروف هم درج بود آنگاه رخاسته نماز وتر را با جماعت ادا کردند بعد فراغ نماز حسب
فهرست اسامی واوران معروره هر یک را شیرینی دادند چنانکه از ایشان مدد را نیز نصیب
رسیده است و همه شیرینی نصیب شد رو پیه سپارسیده بود مقبول شد پنجاه و چهارم

بوقت ظہر روز دوشنبہ بیست و ششم از ماہ رمضان شریف سال سیزدہ صد و چہاردہم
ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر
ازین نیست میسر گردید حضور خواجہ البقاء اللہ تعالی ببقایہ ونفعنا وایاکم ببقایہ وضو کردہ نخستین
فرض نماز ظہر با جماعت گذاردند کہ وقت تنگ شدہ بود آنگاہ چار رکعت سنت کہ پیش از
فرض ظہر میباشند با امام خواندند آنگاہ دو رکعت سنت کہ بعد از فرض ظہر میباشند آن نیز با امام
ادا ساختند گاہ گاہ این چنین در دیگر نوافل ہم میکنند یعنی حضور مقتدی میشوند و کسے
دیگر را امام مینمایند لقطہ بعد ازان منزل قرآن شریف خواندند در مقامی آیت سجدہ آمد آنجا آہستہ
خواندند تا بر دیگران سجدہ نیفتد مبادا کہ کسے بے وضو نشستہ باشد و سجدہ نکنند آنگاہ سجدہ
تلاوت ادا کردند بعد ازان دربان بیامد و گذارش کرد کہ مردمان بر دروازہ جہت زیارت
استادہ اند و نہایت عجز و نیاز میسازند ارشاد شد کہ بیایند چون بیامدند قدمبوسی حضور
خواجہ البقاء اللہ تعالی حاصل کردہ ہر یک ازان ہا مطالب خویش عرض میکرد و فائز بمرادے میشد
بعد ازان شخصے یک راس دنبہ و دو دراج نذر گذارد حضور قبول فرمودند
آنگاہ بعضے کسان از حضار مجلس طمع کردند کہ ما یان را بدہند تا دراج ہا کشتہ بخوریم حضور
خواجہ البقاء اللہ تعالی فرمودند کہ این دراجان بکسے نمیدہیم آنگاہ فرمودند کہ کسے بردہ این
دراجان را در جنگل سپر اندپس حافظ عبد الحق مجلد کتب خانہ کہ نوکر حضور خواجہ البقاء اللہ تعالی
بود دست بستہ عرض کرد کہ قبلہ این خدمت برین غلام مقرر شود حضور منظور فرمودند
پس نامبردہ آن دراجان را برداشتہ حسب فرمان در صحرا رہا کردہ باز آمد باید دانست کہ
این چنین طیور شکار کردہ شدہ حبس کردہ شدہ را بسیار بار دیدہ ام کہ رہا میکنانیدند
چنانچہ وقتے در ملتان شریف مردمان لطمع درہم طیور را مثل کبوتر و سارک و طوطیان

ابقاه الله تعالی بقیانه به نهایت متوجه و خورسند گردیده همه را حرف بحرف و لفظ بلفظ سماع
فرمودند و در بعض بعض جا اصلاح نیز نمودند چنانچه در بعضے مقامات که بیاض افگنده بودم آنجا را
بعبارت معمور نمودند الحمد لله علی ذلک **مقبوس پنجاه و ششم** بعد از نماز ظهر روز شنبه
بتاریخ بیست و هفتم از ماه رمضان شریف المبارک سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس
دولت پایبوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بهتر ازین نیست میسر
گردید اندرین اثنا حافظ گون سکنه حدود گهری اختیار خان به نسبت مرزا غلام احمد صاحب
قادیانی سقط و ناسزا گفتن آغاز کرد همیکه چهره انور حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقیانه
متغیر گردید و بران حافظ بانگ زدند و زجر نمودند وے عرض کرد که قبله چون حالات و صفات
حضرت عیسی بن مریم علیه السلام و اوصاف مهدی موعود در مرزا صاحب یافته نمیشوند چگونه
اعتبار کنیم که اوست عیسی و مهدی حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند که اوصاف مهدی
پوشیده و پنهان هستند آنچنان نیستند که در دلهاے مردم نشسته است چه عجب که همین
مرزا صاحب غلام احمد قادیانی مهدی باشد چه در حدیث شریف آمده که دوازده دجال اند
پس چندان مهدی اند و در حدیثی وارد شده است که عیسے و مهدی یکے است بعد ازان
فرمودند که شرط نیست که همه علامات مهدی موافق خیال و فهم مردم که در دلهاے خود
پنداشته اند ظاهر شوند بلکه حافظا امر دیگرگون است اگر چنین بودی که مردم خیال میکنند
پس او را همه خلق مهدی برحق دانسته باو ایمان آوردی چنانکه پیغمبران که امت هر نبی چند
گروه شدے بر بعضے کسان که حال آن پیغمبر مکشوف شدے پس آنها ایمان
مے آوردند و بر بعضے کسان حال آن پیغمبر مشتبه مے شد و بر بعضے کسان
هرگز حال آن پیغمبر مکشوف نمے گشت ازین سبب همین گروه انکار

انکار آوردند کافر شدند اگرچه تمام است هرچه پیش سال آن ثمر مکشوف شد همه مسلمان بودند

چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که اوصاف و علامات آنحضرت صلعم در کتب اویه مکتوب و مرقوم

بودند چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر شدند مبعوث گردیدند بعض علامات را مطابق

ندانستند و هم چون خودها یافتند پس آن کسان که از آنحضرت مکشوف شد ایشان ایمان آوردند و آن

گروه که مکشوف نشد انکار کردند هم چنین است حال مهدی پس اگر ورا صاحب مهدی یا شد

کدام از تابع است بعد ازان کتاب نفحات الانس طلب فرمودند پس بنده راقم الحروف غریب

و کتاب را آورده است پس حضور نهادند آن کتاب مطالعه کردند آنگاه این حکایت بیان فرمودند که

حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر رضی الله تعالی عنه می فرمایند که من کودک بودم روزی به قصد نماز

جمعه همراه پدر بزرگوار خود رحمه الله بر ما ساه شیخ ابوالقاسم بشر یاسین رضی الله تعالی عنه

رسیدیم پدرم پرسیدند که ای ابوالخیر این کودک از آن کیست پدرم گفت از آن من است

شیخ ابوالقاسم بروی من نظر کرده چشم پر آب نمودند فرمودند که یا باالخیر من می توانستم که ازین

جهان بروم زیرا که جای خالی می دیدم و درویشان ضایع می شوند اکنون که این پسر را دیدم ایمن

گشتم که ولایت این کودک را نصیب خواهد بود هرگاه از نماز جمعه فارغ شدیم در صومعه شیخ

ابوالقاسم رضی الله تعالی عنه رسیدیم پیش حضرت ایشان نشستیم دران صومعه طاقی بود بلند

پدرم را فرمودند که ابوسعید را بر دوش بردار تا قرصی که دران طاق نهاده شده است برگیرد

آنگاه پدرم مرا برگرفت من دست را دراز کرده قرص را ازان طاق بلند برداشتم قرص

جوین بود گرما گرم که گرمی آتش را در دست محسوس می شد پس آن قرص را از من گرفته دو نیمه کردند

یکی نیمه را خود خوردند و دیگر نیمه مرا دادند و فرمودند که تو کودک بودی پدرم را شیخ ... گفته است

شیخ ... که ازان قرص ترک نصیب من کردی شیخ ابوالقاسم فرموده است

ابوالخیر سی سال است که این جنتر برین طاق نهاده ام و مرا وعده کرده اند که این جنتر در دست
آن کس گرم کرده خواهد شد که جهانے باوسے زنده خواهد گشت و ختم این حدیث بروسے خواهد بود
ترا البشارت باد که همان کس این پسر خواهد بود مقبوس پنجاه و هفتم بوقت چاشت
روز شنبه بتاریخ یکم از ماه شوال سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پاے بوس و
زیارت حضرت اقدس که هیچ عبادت و سعادت بهتر ازین نیست میسر گشت حضور خواجه
القاه الله تعالیٰ ببقائه و نفعنا وایاکم بلقائه غسل کردند و پوشاک نفیس پوشیدند چنانچه
کورته از ململ سفید اول درجه و میزر از خاصه سفید شسته اول درجه و قبا از ابریشم سرخ
که استرش چهیٹ بود و درمیانش پنبه و بر سر اشرف کلاه فیض جاه نیز از دیباے سبز
گل مطلا که حشو آن هم پنبه بود و استرش چهیٹ پوشیده اند بر آن کلاه مبارک آن سالاری
سبز که تعریف آن در جلد دوم در مقبوس نهم گذشت بسته اند انگاه فرمودند تا محفه
آوردند پس بر محفه سوار شدند و حضرت قطب الموحدین صاحبزاده صاحب خواجه محمد بخش
ادامه الله تعالیٰ بدوامه بر اسپ سوار شده معه چند سواران دیگر عقب محفه حضور
روانه گردیدند و قوالان پیش پیش محفه غزل سرایان و گرداگرد محفه خلایق بے شمار انبوه آورده
که براسے دیدار مطلع انوار آن قطب مدار و غوث روزگار حضور خواجه ابقاه الله تعالیٰ
ببقائه بر یکدیگر افتان و خیزان بودند غرض که بدین طریقه بعیدگاه سرکاری که بیرون شهر از
طرف شرقی واقع است رسیدند آنجا شامیانه آویخته بودند و فرش گلیمها انداخته میدان
صاف و فراخ بود سائر مخلوق آنجا جمع گردیده انگاه بر آنجا نماز عید گذاردند چون امام از نماز
سلام بداد و راو دستار بستا نیدند و آنچه معمول مقرره بوده است آن هم عطا فرمودند
آنگاه وے خطبه بخواند بعد ازان دعا خواستند چون فارغ شدند

ساعتے اندر آنجا توقف فرمودند و تماشاہائے گوناگوں فرحت گزیدند
بعد ازان بر تخت سوار شدہ بمحل خویش رسیدند و محفل آراستند
مقبوس بیجاہ و ہاستم بوقت عصر روز یکشنبہ
سیوم از ماہ شوال سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس بدولت اے لوس و زیارت
حضرت اقدس کہ سعادتے و سعادتے ہمراہ من نصیب گردید حضور خواجہ
ابقاہ اللہ تعالی بقاءہ و سعادہ و اناکم الطافہ بنزول قرآن شریف بجواہد چون در آیت
ولیتلطف ولا یشعرن بکم احدا رسیدند حافظ لیسنہ بود وے عرض کرد کہ
نصف قرآن شریف باعتبار شمار حروف ہمیں جاست کہ در ولیتلطف واقع است
ختم شود حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی بقاءہ فرمودند مشہور آنست کہ بر کلمہ احد ختم
میگردد وے عرض کرد کہ باعتبار آن باعتبار آیات است آنگاہ یکے از حضار مجلس
عرض کرد کہ قرآن شریف سر عجب حکمت است حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی بقاءہ فرمودند کہ ترا
عجب خبر باشد کہ قرآن شریف اسمائے [illegible] را ہم دادہ شد آنگاہ دعا خواندیم
در کتاب مطلع العلوم استفادہ ازین جواہر بیان فرمودند کہ آیات کلی شش ہزار و دو صد و دوازدہ
و آیات مدنی شش ہزار و دو صد و چہاردہ و کلمات ہفتاد و شش ہزار و چہار صد و سی و دو
سہ لکھ و بست و یک ہزار و یک صد و ہشتاد و ازاں جملہ حرف الف چہل و ہشت ہزار و
شش صد و ہشتاد و دو حرف با یازدہ ہزار و چہار صد و بست و دو حرف تا دہ ہزار و یک
صد و نود و سہ و حرف ثا یک ہزار و دو صد و ہشتاد و شش و حرف جیم سہ ہزار و دو صد و
ہشتاد و سہ و حرف حا چہار ہزار و سہ صد و ہشتاد و سہ و حرف خا دو ہزار
و چہار صد و سیزدہ و حرف دال پنج ہزار و شش صد و چہل و دو و حرف ذال چہار ہزار و ہشتصد

و نود و هفت و حرف را یازده هزار هفت صد و نود و سه حرف زا یک هزار و پانصد و نود
و حرف سین پنجهزار و هشت صد و نود و یک حرف شین دو هزار و دو صد و پنجاه و سه حرف
صاد دو هزار و سیزده و حرف ضاد یک هزار و ششصد و هفت حرف طای
یک هزار و دو صد و هفتاد و چهار حرف ظای هشتصد و چهل و دو حرف عین نه هزار و دو صد
و بیست و حرف غین دو هزار و دو صد و هشت حرف فا هشت هزار و چهار صد و نود و نه
حرف قاف شش هزار و هشت صد و سیزده حرف کاف نه هزار و پانصد و بیست و حرف لام
سی و سه هزار و چهار صد و سی و دو و حرف میم بیست و شش هزار و پانصد و سی و پنج حرف
نون بست و شش هزار و پانصد و شصت حرف واو بست و پنجهزار و پانصد و سی و شش
حرف ها نوزده هزار و هفتاد حرف یا بست و پنجهزار و نهصد و نوزده و فتحات در تمام
قرآن شریف پنجاه و سه هزار و دو صد و چهل و سه و ضمات هشت هزار و هشت صد و
چهار و کسرات سی و نه هزار و پانصد و هشتاد و دو و نقاط یک لکھ و پنجهزار و ششصد و هشتاد
و یک و مدات یک هزار و هفتصد و هفتاد و یک و تشدیدات یک هزار و بست و پنجاه
و سه مقبوس پنجاه و نهم بوقت ظهر روز شنبه بتاریخ پنجم از ماه شوال سال سیزده
صد و چهار و هم هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے
و سعادتے بهتر ازین نیست میسر شد حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه و نفعنا والله
بلقائه نماز ظهر را گذارده بتلاوت قرآن شریف شاغل بودند بعد ازان آن خط که از
جانب حضور اقدس خواجه القاه الله تعالی ببقائه بطرف مرزا غلام احمد صاحب قادیانی
نوشته شد منشی پیش کرد حضور اقدس آنرا مطالعه نموده فرمودند که مهر من زده ارسال کنید
آن خط این است ـ بخدمت جناب مرزا صاحب عالی مراتب مجموعه محاسن بیکران

افزودکه داشت دعاست از عنایت حق سببے بهتر پیدا آید وساعتے نیکو روے نماید که
حجاب مباعدت جسمانی ونقاب مسافت طولانی از میان برخیزد وبعد ازان ذکر از
حال مرزا صاحب درمیان آمد حضور خواجه القاه الله تعالیٰ ببقائه از مولوی حامد صاحب
شاهانوی که حاضر نشسته بود پرسیدند شنیده اید که مرزا صاحب دعوی عیسویت
کرده وے عرض کرد که وے لے عیسی وقت خود است حضور خواجه القاه الله تعالیٰ
ببقائه فرمودند آرے همه اولیاء الله علیسی اند ومهدی اند همه چیز هستند انگاه کتاب
انوار الرحمن را که ملفوظ حضرت شاه عبدالرحمن لکهنوی است رضی الله تعالیٰ عنه کشاده دیدند
وفرمودند که صاحب این ملفوظ را عادت ست که نام هر ولی را که ذکر میکند بلفظ علی نبینا و
علیه الصلوٰة والسلام می نویسد ازین معنی نهایت حظ ولذت می آید انگاه شخصے عرض کرد که
با حضرت پسر من مفرور شده است لفظے فرمائید تا که آن گریخته باز آید حضور خواجه
القاه الله تعالیٰ ببقائه فرمودند یاجامع النَّاسِ لِیَوْمٍ لَّا رَیْبَ فِیْهِ اِجْمَعْ عَلَیَّ ضَالَّتِیْ
یکصد بار واول آخرش درود شریف بعد از نماز فجر می خوانده باش مقبوس شصتم بوقت ظهر
روز خمیس هفتم از ماه شوال سال سیزده صد وچهاردهم هجری المقدس که عبادتے وسعادتی
بهتر ازین نیست حاصل گشت چند کتب مثل سواء السبیل وشرح گلشن راز وکلمة الحق
ومصباح الهدایة پیش خود داشته اند بعضے را خود بدولت میخوانند وبعضے را دیگرے
میخواند ودر حضور سماع می فرمودند پس آنچه درین اثنا بر زبان حق ترجمان رانده اند نوشته
مے آید حضور خواجه القاه الله تعالیٰ ببقائه ونفعنا وایاکم بلقائه فرمودند که در توحید ایمانی
انبیاء علیهم السلام واولیاء کرام ودیگر عامه مومنین متساوی وبرابر هستند انگاه فرمودند که
انتهاے مقام جمیع انبیاء واولیاء در توحید مرتبه توحید حالی است ودرین مرتبه نیز رسوم بشریت

حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی فرمودند کہ شوق و سوز و درد و اضطراب کہ در عشق میباشد وقتے انقطاع پذیرد و تسکین و آرام دست دہد کہ شخصے بمعشوق خود واصل شود و من کل الوجوہ بوصال معشوق خود متمتع و کامران گردد کہ ہیچ دقیقہ از آرزو دلیش باقی نماند پس اینوقت آتش عشق او منتفی شود نہ آن شوق و سوز ماند و نہ آن درد و اضطراب و چون ذات حق سبحانہ بے منتہی است لاجرم تجلیات او نیز بنہایت نمیدارند ہر تجلی کہ بر سالک نمود ار شود او را ازدمی ربایند و سے ہنوز در التذاذ آن میباشد کہ تجلی دیگر الطف ازان سے آرد دی ہنوز در حظ و راحت آن میباشد کہ تجلی آخری روے نماید این چنین الی مالا نہایات حتے کہ در آخرۃ و عقبی کہ عالم ابدی است ہم ورود تجلیات متعاقب خواہد بود و ہر تجلی نو بنو دہ باشد مقبوس شصت و یکم بوقت عصر روز یکشنبہ بتاریخ ہفدہم از ماہ شوال سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عباد سعادت و سعادتے بہتر ازین نیست دست داد لختے سخن درین افتاد کہ چھاپہ وران اہل کاران اخبار نویس ہر دیار خواہ کسے را ذم و شکایت نویسند خواہ ثنا و مدحت برنگارند آنچنان مطلق العنان و آزاد اند کہ قانونا بر ایشان ہیچ مواخذہ و کشمکش نیست آنگاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ ونفعنا و ایاکم ببقائہ فرمودند کہ قول حکماے پیشینان است کہ دوست تو کسے است کہ عیوب نفس تو بر تو شمارد و ترا از عیوب تو مطلع و خبردار گرداند و دشمن تو کسے است کہ عیوب تو از تو بپوشد و در مدح و ثناے تو بکوشد بعد ازان نماز عصر با جماعت گذاردند این بندہ راقم الحروف نیز در الجماعت داخل بود آنگاہ تلاوت قرآن بنفس نفیس نمودند آنگاہ خادمے گلہاے از قرآن برآوردہ بر برگ سورج داشتہ

پیش حضور آورد حضور خواجه ابقاه الله تعالی آن را بهر دو دست گرفته تا دیری بوئیدند
آنگاه آن خادم را ارشاد نمودند که گلهائے ورد یعنی گل سرخ بیارید وی برفت و از
بازار نو دو سه برگ سرخ بیاورده حاضر کرد حضور خواجه ابقاه الله تعالی آن گلها را بسے
بوسیدند آنگاه چیده چند گل سفید بر کف دست نهاده بوئیدند بعد ازاں نماز مغرب
با جماعت گذاردند بعد ازاں حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه بدولت خانه تشریف
فرا شدند و بنده راقم الحروف و دیگر چند از رفقای خویش آمدند و خواص خادماں که جلیس
هر وقت و انیس خلوت ملازمت خدمت ما بودند اندر بمکان دروازه ڈیوڑھی محلی
رفتند همه ایں حسن حال می بود مقبوس شصت و دوم بوقت عصر
روز سه شنبه تاریخ نوزدهم از ماه شوال سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت
پاے بوس و زیارت حضرت اقدس که سعادت دستے و سعادتے بهتر ازیں نیست
میسر گردید اندریں اثنا یک شخص بیامد که عبد الستار نام حضور کرد و عرض نمود که حضور
ایں کاغذ دست خط خود بفرمایید چنانچه چوں آں را خواندند معلوم نمودند که ایں چنیں بیاید
دوست حکیم الله بخش بنگاه نوشته است که معالج حضور خواجه ابقاه الله تعالی بوده است
و همیشه در سفر و حضر همراه خادماں حضوری بود دست بسته عرض کرد که قبله اگر ارشاد
شود ایں غلام بنویسد فرمودند که بفرمایید بنویس آنگاه وی آں کاغذ را نوشته پیش
حضور کرد حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه آں را خواندند و تبسم نموده فرمودند

اگر قلم در دست غداری بود | لاجرم منصور بر داری بود
در قلم اندر کف غداراں بود | لاجرم ذو النون در زنداں بود

آنگاه نماز عصر گذاردند بعد ازاں جماعت داخل بود آنگاه قرآن شریف بخواندند

بعد ازان سخنے ذکر حضرت شاه عبد الرحمن لکهنوی قدس سره کردند و تعریف کتاب او کلمة الحق نمودند چنانچه فرمودند که چون حضرت الیشان فقیر اند درین کتاب کلمة الحق در توحید نهایت غلو کرده نوشته اند تا آنکه گفته اند که توحید وجودی سر نیست چه رست و فرق در ایمان و توحید عام و خاص نکرده اند بلکه گفته اند اسلام همین است شریعت همین است کسیکه او از وحدت وجود سر بتابد در اقتل کرده شود و زنش دیگران را داده آید و مالش غنیمت کرده شود **آنگاه** فرمودند که نزد الیشان منکر توحید وجودی کافر و مشرک است

بعد ازان نماز مغرب گذاردند بعد از فراغ نماز دو سجده کردند غالباً معلوم چنین می شود که این سجده ها سجدهٔ تلاوت بوده اند زیرا که وقتیکه قرآن شریف خوانده بودند در جای آهسته می خوانده اند و آهسته خواندن حضور خواجه القاه الله تعالی آنوقت می باشد که آیت سجده می آید تا آنکه بر دیگران این سجدهٔ تلاوت نیفتد مبادا که کسے بے وضو نشسته باشد و آنوقت قرأت هرگز سجده نکرده بودند والله اعلم بالصواب۔

بعد ازان حضرت صاحبزاده صاحب میان امام بخش داماد حضور خواجه القاه الله تعالی عرض کرد قبله این غلام را عارضه دماغیل و بواسیر دائم تصدیعه می دهد علاجے وانمایند حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه فرمودند که در سنن فجر بعد از فاتحه سورة الم نشرح در رکعت اول و سورة الم ترکیف در رکعت دوم قربان شیخ است که التزام کرده شود تو نیز همیشه میخوانده باش آنگاه این بنده راقم الحروف بر وثاق خویش آمد و حضور خواجه القاه الله تعالی هم چنان شاغل بخدا ماندند تا اینجا آنچه در حیز تحریر آماده مسموع آن زمان است که حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه در چاچڑان شریف رہائش فرموده اند۔

مقبوس شصت و سوم بوقت عصر روز چهار شنبه بتاریخ بیست و هفتم

از ماه شوال سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پابوس در زیارت حضرت
اقدس که عبادت و سعادت سر ازین دست حاصل شد حضور خواجه القاه الله تعالی بقائه
و نفعنا و ایاکم بلقائه ثواب قرآن شریف ساعلی بعد هر چون فارغ شدند دعا خواستند
آنگاه قرآن شریف را بوسه داده در حسان حق نگران شده بعد ازان و ساوه کاما
را بر نعل آورده کمر کرده نشستند و بسوئے این بنده احقر راقم الحروف درج مبارک آورده
فرمودند که کتاب جامع المجالس را بیار و بخوان که امروز خواهیم شنید همان ساعت بر خاسته
کتاب را آوردم و از مقبوس ... خواندم حضور خواجه
القاه الله تعالی بقائه حرف بحرف و لفظ بلفظ سماع فرموده و در چند مقام تصحیح و اصلاح
مجلس تمام شد آنگاه نماز عصر با جماعت گذارده در دولت خانه تشریف فرما گشتند۔

مقبوس شصت و چهارم وقت عصر روز خمیس تاریخ بست و هشتم
از ماه شوال سال سیزده صد و چهار ... هجری المقدس دولت پابوس در زیارت حضرت
اقدس که عبادت و سعادت سر ازین دست ... لکھتے سخن در اسلام جلادان
افتاد حضور خواجه القاه الله تعالی بقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه فرمودند که میاں غلام رسول
ناظم جاسوری ازیں پرسیده بود که اگر زن منکوحه جلادے کسے دیگر شخص مسلمان نکاح
کند جائز است یا نے گفتم روا نیست زیرا که جلادان این دیار همه مسلمان اند
یعنی چون جلادے یا زنے از قوم خود نکاح کند نکاحش صحیح است پس اگر چنان
زن منکوحه آن جلادے کسے دیگر شخص اهل اسلام نکاح کند آن نکاحش منعقد
نخواهد شد و آنکه نکاح بر نکاح کرده باشد بعد ازان فرمودند که هیچ جلادان
این دیار حرام و مردار نخورند مگر عقیده کاهل اسلام ندارند و رسوم مسلمانان نکاسے آرند

چنانچه نمازی گذارند و روزه میدارند و ختم می کنانند و نکاح می خوانند و نماز جنازه می خوانند و کلمهٔ طیبه مے گویند و آنچه مولویان ما می گویند که از آنها پرسیده شود که حرام و مردار را حرام می دانستند یا حلال اگر حلال می دانستند پس کافر اند این سخن محض از جهالت است چرا که بعض دہقانان آن چنانست که اگر او را گفته شود که نماز چرا نمی خوانی در جواب می گوید که نماز باو سے ساز گار نمے شود اگر نماز گذارد ضرر و نقصانے و زیانے او را خواهد رسید پس این سخن از جهالت اوست ورنه عقیده اش این چنین نیست و بدینسان بسیار اقوال از جهلا صادر میشوند

بعد ازان فرمودند که پخته نشان حرام دانستن جلادان حرام چیز را اینست که وقتی که اراده نماز گذاردن می نمایند اولاً غسل میکنند و جامهاے می شویند و پاک مے سازند و کوزه نوے آرند یا کهنه را پاک مے کنند آنگاه وضو کرده نماز مے گذارند اگر چه حرام را حرام ندانستندے چرا این چنین کوشش و احتیاط در طهارت بدن و جامه وغیره ذالک کردندے آنگاه فرمودند که من میگویم که جلادان دیار ما بیشک مسلمانان هستند

بعد ازان یک خادم یک شیشے خورد پر از مشک پیش کرد حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه باندازه قلیل از آن مشک بر کف دست نهاده تشخیص نمودند و اندکے ازان تناول فرموده گفتند که ذائقه تلخ دارد بعد ازان فرمودند که سبحان الله که این مشک براے کسے مفید است و براے کسے مضر آنگاه فرمودند یک چیزے باشد که یکے را نفع مے دهد و بعینه همان چیز دیگرے را ضرر میرساند آنگاه این بیت مثنوی شریف برخواندند ؎

آب نیل است و بقبطے خون نمود
قوم موسیٰ را نه خون بود آب بود

بعد ازان فرمودند که یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا بعد ازان نماز عصر

با جماعت گذارده بعد سرداران جماعت واصل بود آنگاه این بنده راقم الحروف بر
ذوق جوش آمد و حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه را آنجا شاغل کرد با مداد **مقبوس**
شصت و پنجم بوقت ظهر روز جمعه تاریخ بیست و نهم از ماه شوال سال سیزده صد و
چهار دهم هجری القدسی دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے
بهتر ازین نیست دست داد حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و نفعنا و ایاکم ببقائه
نماز ظهر یاد کرده بود قرآن شریف می خواندند چون تاریخ شد بنده راقم الحروف
آخر بار فرمودند که کتاب پاره بخوان پس از مقبوس بود نهم مقبوس بیست پنجم
از جلد دوم مرحوم حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه حرف بحرف و لفظ بلفظ شنیدند
و در چند جا اصلاح و تصحیح نیز فرمودند در این وقت از کمال مسرت و انبساط آثار بشاشت
و فرحت از چهره منور حضور با سعادت پرانوار بدر منیر لمعان و درخشان بودند تا آنکه تبسم
شگفته بود و حضار مجلس چنان راست زنبودند که این همه چگونه آنچه یاد کرده است
نوشته است و عبارت چگونه ساخته اگر من می نوشتم اما این چنین عبارت که درست
نوشته یک صفحه هم نخواهم نوشت این همه از رعایت عنایت و شفقت و لطف در باره
این بنده احقر از حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقا در شان بنده ذات قدسی صفات حضور
خواجه ابقاه الله تعالی در جمیع کمالات صوری و معنوی چنان کامل و اکمل هستند که از
انسان و ملک نظیرے و عدیلے خود ندارند **مقبوس شصت و ششم**
بوقت ظهر روز شنبه سی ام از ماه شوال سال سیزده صد و چهار دهم هجری القدسی دولت
پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بهتر ازین نیست میسر
گشت حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و نفعنا و ایاکم ببقائه یک جا و مرا فرمود که

ستدعیت بیار تا بنوشم وست زد و شربت در جام انداخته پیش آورد پس حضور خواجه البقاء
الله تعالی اول این دعا را بخواندند و آنگاه شربت را بنوشیدند دعا اینست بسم الله الاعظم
الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم۔
بعد ازان گل محمد خان خال حقیقی نواب صاحب صادق محمد خان عباسی دام ملکه بیامد
و عرض کرد که نواب صاحب مرا فرستاده است و گفته که بارہ چند معروضات دارد
و تملیه میخواهد اگر اجازت و اذن حضور باشد بیاید حضور خواجه البقاء الله تعالی فرمودند که
بیاید آنگاه خان موصوف گذارش کرد که قبله امروز عجیب چیز دیده ایم حضور فرمودند آن
چیست وے عرض کرد که وکیل نواب صاحب که در بیکانیر نشسته است وے
عریضه بجناب نواب صاحب نوشته که درین ایام در بیکانیر باران دانها غله باریده
است چنانچه مردم آنجاے که از سبب قحط و خشک سالی در فاقه و گرسنگی عظیم افتاده
اندآن دانهاے آسمانی را از زمین و خاک رو بیده آس نموده نان ها پزیده اند پس آن
وکیل مذکور چند دانه ازان غله در لفافه انداخته بسبیل ڈاک بخدمت نواب صاحب
فرستاده است ما همه دیدیم که دانها سفید اند و در جسامت بقدر دانه مونگ پس
حضور خواجه البقاء الله تعالی ببقاءه فرمودند که براے گرسنگان خداے تعالی از غیب
رزق فرستاده آنگاه فرمودند که گویند یکبار سابق نیز باران دانهاے گندم باریده بود
آنگاه رخ مبارک بسوے این بنده احقر راقم الحروف آورده فرمودند که شیخ ابوالفتح
جون پوری قدس سره که شیخے است کامل و مکمل چون در جون پور رسیدند زیر
سایه دیوارے نشسته میماندند اگر سایه دیوار این طرف بودے اوشان نیز همین طرف
بنشستندے و اگر سایه دیوار آنطرف شدے اوشان همان طرف بازگشتند چندی ایام

ایام بدین حال بگذرانید مگر این چنین در دولتکده گنگوه بیمار شدند آخر روز را حرصه
خلق بکثرت رجوع آورده شخصے نهایت معتقد شده روزے عرض کرد که من یک سرائے
و یک خانقاه بنام شیخ آنجا مسکن بر باید مطلوب بوده اندازان سرائے و خانه را بالیس فرموده
یک روز یاران را بدیگر بیرون آن سرائے در مهر چاهاران آب عمار پدید آمد سرائے
شیخ ابوالفتح بهمین شده مهرهائے زر خالص می بارد بدین شیخ آن مهرها جمع کرده
اسبار شد فرمودند بدین ازین سبد زر شده است زر صاید کرده همه در حوائج خولس صرف شود
چنانچه سراهائے عالی و عمارات رفیع و عمده و سرائے فراخ و بیماد حجره هائے فقرا اندران
سرانجام کنانیدند **بعد ازان** حضور خواجه ابقاه الله تعالی سبحانه و بقصد اولیاکم ملقانه فرمودند
که روزے شیخ ابوالفتح قدس سره العزیز یاران را دعوت طعام کرده بود و هریکے را وقت یک
بود دعوت همه را قبول نموده بود و آن طرف سوار شدن در ڈولی و پالکی رسم عام است پس
هرکه ڈولی گرفته بر دروازه شیخ آمدی شیخ از حجره خود بیرون آمده در ڈولی آن صاحب
دعوت نشسته می رفتند چون وے شیخ را در ڈولی برداشته رفتے دیگر صاحب دعوت
ڈولی گرفته بر دروازه شیخ رسیدے شیخ همچنان از حجره خود بیرون آمده در آن
ڈولی می نشستند این چنین همه اصحاب دعوت را طعام خورده هریک را راضی کرده که
در یک وقت در اماکن مختلفه حاضر شدند هرکس بر جائے خود میدانست که شیخ دعوت من
قبول کرده بر من آمده اند مقبوض **شصت و هفتم** وقت ظهر روز یکشنبه تاریخ
یکم از ماه ذی القعده سال سیصد و چهار دهم هجری القدس دولت پائے بوس در بار
حضرت اقدس که سعادت و سعادت بهرا زین بیشتر میسر گشت حضور خواجه
ابقاه الله تعالی بقائه لبوست این بنده راقم الحروف متوجه شده فرمودند که مقامیں ظهور

پس از مقبوس بیست و نہم تا مقبوس بیست و هفتم از جزو دوم بر خواندم حضور خواجه القاه الله تعالی
در بعض مواقع تصحیح و اصلاح نمودند و یک دو جا عبارت نیز خود بدولت ساخته درج کنانیدند
بکمال توجه و اتمام سماع فرمودند الحمد لله علی ذالک **مقبوس شصت و هشتم**
بوقت ظهر روز دوشنبه بتاریخ دوم از ماه ذی القعده سال سیزده صد و چهار و هم ہجری المقدس
دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس که عباد سے و سعادسے بهتر ازین نیست
بحصول پیوست حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه و نفعنا وایاکم بلقائه رخ مبارک
بطرف این بنده راقم الحروف کرده فرمودند که مقابیس المجالس را بخوان روئے نیاز بر زمین
آوردم و از مقبوس بیست و هفتم تا مقبوس سی و سوم از جزو دوم بر خواندم لفظ بلفظ سماع
فرمودند و بچند مقام اصلاح نیز نمودند لله الحمد و له المنة **بعد ازان** قدرے عنبر خوردند که
حکیمان تجویز کرده بودند آنگاه نماز عصر با جماعت گذاردند بعده بوظیفه شاغل شدند چون از
وظیفه فارغ گردیدند سه بار دستک زدند یعنی کف دست راست بر کف دست
چپ زدند که آنرا در ہندی تاڑی گویند بوقت تصحیح این اوراق عرض کردم که قبله این وظیفه
چگونه است و از برائے کدام چیز خوانده مے شود حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه
و نفعنا وایاکم بلقائه فرمودند که از برائے دفع وبا خوانده میشود و آن وظیفه اینست
سے دبا آنچه در کوه قاف بحضرت حاجی شریف زندنی رضی وعده کرده بودی
بجا آر پس این وظیفه را هفت بار خوانده بر خود دم کند و سه بار دستک زند و اگر کسے بیمار
باشد بروے نیز هفت بار خوانده بدمد و دستک زند مگر بر خود نیز دم نماید و دستک
زند و اگر خواهد که ازان شهر و ازان موضع وبا دفع شود پس همین وظیفه خوانده بهر شش جهت
بدمد و دستک زند **بعد ازان** شخصے عرض کرد که قبله مولوی عبد الرحمن صاحب

شکر واله ازیں دار فانی بدار باقی رحلت کرده اند حضور خواجه اطال الله تعالی بقاءه بهامت
غم و افسوس کردند تا آنکه چهره مبارک حضور اقدس هم بزردی مائل گردید تا آنکه کلمه سبحان
الله سبحان الله سبحان الله بعد ازان شخص شنید که دریں عارضه و باء طاعون که در
شکر اباد داشت فوت شده است آن شخص عرض کرد که آرے دریں حادثه فوت شده
اما بنگاه حضور فرمودند که وے از عیادت بیماران هرگز نمی آمد که کلان اعمال دار بود
بعد ازاں فرمودند که در کسب ملک امان بود بعد ازان نماز مغرب بجماعت گذاردند مدت
یک دو پهر و ساعت عصر و مغرب حاضر بود بعد از مزاج بیمار ایں بنده راقم الحروف بر وثاق
خویش آمد حضرت خواجه اطال الله تعالی بقاءه در صومعه خویش تشریف بردند و خلوت خانه
مقیم بودند تا شصت و پنجم بوقت ظهر رسید تا بتاریخ سیوم از ماه ذیقعده سال
سیزده صد و چهار ده هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که عماد
و سعادت سر این بیست میسر گردید حضور خواجه اطال الله تعالی بقاءه و نفعنا الله ببرکاته
نماز ظهر با جماعت گذارده منزل قرآن شریف می خواندند ازاں فارغ شده ایں بنده
راقم الحروف را فرمودند که معانی [illegible] احوال [illegible] از معصومی [illegible] با حسن عبارت
تفسیر عرائس البیان بر خواندم حضور خواجه اطال الله تعالی حرف بحرف و لفظ بلفظ بکمال
توجه استماع فرمودند در یک دو جا اصلاح هم نمودند و در بعضے جا [illegible] گذاشته
بودم و نقل با تمام آن را تفصیل تمام بیان نمودند و ایں بنده چهار ورق از روے
حضور نوشت بعد ازاں [illegible] خواجه اطال الله تعالی
بشفقت کمال بطرف ایں بنده راقم الحروف متوجه شده فرمودند که ایں مذهب [illegible] در سنه
ست و مائة [illegible] از سر نو پیدا گشته است و آں چنان است در ملک [illegible]

شخصے ہنود رئیس و مہتر قوم بود چون زن او بچہ حاملہ شد بسیار آیات و نشانہا دید چنانچہ یکے
ازان اینست کہ شبے در خواب دید کہ مہتاب در حجرہ او افتادہ است آخر چون بچہ زائیدہ شد و
بعد چند مدت کلان گردید پدرش پیش برہمنے علم خواندن شروع کنانید بعد از چند ایام اورا علم
حضوری حاصل شد آموختہ و ناآموختہ نزد وے یکسان گشت تا آنکہ ہنگام سبق
خواندن حقائق و دقائق از علوم بیشتر از گفتن استاد بیان نمودی و استادش حیران
شدہ گفتے کہ این کودک آخر گرو من شدہ است قصہ کوتاہ چون بچہ ہژدہ سالہ شد
از مادر و پدر و ہمہ اقربا و آشنا بیگانہ گشتہ در ویرانہ ہا رفت و بجد اشاغل گشت و قرآن
شریف را در لغت شاستر ترجمہ کردہ آنرا قلزم سروپ نام نہادہ است پس از احکام شاستر
و سنسکرت و از احکام قرآن شریف اجتہاد نمودہ مذہب جدید اختراع و ابداع کردہ است
و حکم دادہ کہ از روز ولادت تا عمر دہ سالگی بطریقہ احکام شاستر و متابعت شریعت سری کرشن
جی اوتار صاحب باسے ہندو عامل باید بود و بعد از دہ سال تا آخر عمر بر احکام قرآن شریف
و بر شریعت حضرت محمد اوتار صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم عمل باید نمود اندرین اثنا این بندہ
احقر راقم الحروف عرض کرد کہ قبلہ در ترجمہ قرآن شریف تحریف و تغیر و تبدل معانی کردہ باشد
یا نے حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ فرمودند کہ تحریف نکردہ است مگر تاویلات در معانی
نمودہ است چنانچہ مایان پنج نمازان میگوئیم اوشان پنج آرتیان میخوانند مایان نماز بارکان
مخصوصہ میگزاریم و آرتی نزد ایشان بحضور قلب در جاے خالی نشستہ رجوع الی اللہ نمودن و
تصور ذات حق کردن است و مایان وضو میگوئیم اوشان اشنان میخوانند مگر در وضوے ما
اندر شستن اعضاے وضو حدود مقرر شدہ اند چنانچہ در شستن روے از رستنگاہ موئے
تا بنرمہ گوش دیگر و از بن موے پیشانی تا زیر زنخدان حد مقرر است و در شستن دست

تاریخ دو رباعی با سالنگ و مستیع سرِ لعل آن محمود گردیده و در استماع یاد شان یعنی
در بستن پیچ دست و پاکه و غیره ولکن هر دو تحویل نهان این حدود معروض گشته اگر کرم یا
بستن شده شود مضائقه ندارد بارگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند که این پیچ اشکال
ندیدم است زیرا که در ساختن هر یکم پیچ آسان کردن بسته شده است بعد ازان
فرمودند که هر دو تحویل بسیار بهتر است به تحویلیه نهان چند بیست و موجب مقبولیش انتما
بوقت ظهر روز چهار شنبه تاریخ چهارم ربیع الثانی سنه یکهزار سیصد و چهارده هجری الغد
دولت پابوس در زیارت حضرت اقدس که سعادت و سعادت مند است است
میسر شد این بنده راقم الحروف کتاب مجموعه فتاوی مصنفه مولوی عبدالحی لکهنوی که بود با خود
حضور خواجه ابقاه الله تعالی ملاحظه و مطالعه آن فرمودند بعد ازان پرسیدند که این تصنیف
و دست بسته عرض کردم که این مجموعه فتاوی مولوی عبدالحی است روی حدیث است
که این بنده احقر از مولویس در فهم نمی آید آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی ملاحظه فرمودند
که من مولوی عبدالحی را دیده ام چون در لکهنو تشریف برده بودیم که مولوی عبدالحی را که متبحر جمیع
علوم معروف و مشهور است دیدیم وقتیکه در محله فرنگی محل لکهنو بر مکان خویش
حسنه بود ملاقات کرد که این شخص دیده ام که سی چهل ساله جوان می بود و ریش سیاه داشت
تشریف آورده بود بعد ازان فرمودند که سید احمد خان بهادر را هم دیده ام گر این هر دو کس را
بطریق غیر تعارف و اتفاقی گردیده دیده ام بعد ازان بنده عرض کرد که بنده معاف
مولوی عبدالحی صاحب و سید احمد خان بهادر در رتبه علوم چه نسبت است حضور
خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند که سید احمد خان صرف مرد لیست عقل و دانا و مولوی
عبدالحی صاحب عالم متبحر و فاضل جلیل بود که در جمیع علوم ... و تکمیل ... و میان

وچہ منطق وچہ علم معقول وچہ علم تفسیر وحدیث شریف وغیرہ علوم علامہ بودہ است بعد ازان
حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ متوجہ شدہ فرمودند کہ بخوان پس کتاب مجموعہ را کشادہ برخواندم
آن عبارت اینست **استفتا** کیا فرماتے ہین علماے دین ومفتیان شرع متین
اس مسئلہ مین ایک شخص دعوی کرتا ہے اس بات کا کہ چھ مثل آنحضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم
کے موجود اور متحقق ہین اور مثل سے یہ غرض رکھتا ہے کہ شریک حضرت رسول مقبول صلی اللہ
علیہ وسلم کے آپ کے جمیع صفات اور ماہیت مین اور پیش کرتا ہے قول حضرت ابن عباس
رضی اللہ عنہ کا کتاب درمنثور سے ان اللہ خلق سبع ارضین فی کل ارض ادم
کادمکم ونوح کنوحکم وابراھیم کابراھیمکم وموسی کموسٰکم وعیسی کعیسکم
ونبی کنبیکم آیا یہ قول اوسکا یعنی موجود ومتحقق ہونا امثال حضرت خاتم النبین صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم کا عالم مین بمعنی مذکور کے حق ہے یا باطل اور یہ عقیدہ صحیح ہے یا خلاف اہل سنت والجماعت
کے اور دلیل مین جو حدیث پیش کرتا ہے اوسکا کیا حال ہے اوس سے یہ عقیدہ ثابت ہے
یا نہین **بینوا توجروا** ھو المصوب اولا جاننا چاہیے کہ حدیث مذکور صحیح السند اور معتبر
ہے ارباب تحقیق نے اوسکی توثیق کی ہے حافظ جلال الدین تخریج احادیث شرح
مواقف مین لکھتے ہین روی الحاکم فی مستدرکہ عن ابی ابن عباس فی قولہ
تعالی اللہ الذی خلق سبع سموٰت ومن الارض مثلھن قال سبع ارضین
فی کل ارض نبی کنبیکم وادم کادمکم ونوح کنوحکم وابراھیم کابراھیمکم وعیسے
کعیسے وقال صحیح انتہی اور علامہ بدرالدین شبلی حنفی آکام المرجان فی احکام الجان
مین لکھتے ہین قال الحاکم حدثنا احمد بن یعقوب الثقفی حدثنا عبید حدثنا
علی بن حکیم حدثنا شریک عن ابن عطاء عن ابی الضحی عن ابن عباس قال ومن الارض مثلھن قال سبع

ارضین فی کل ارض نبی کنبیکم وآدم کآدمکم ونوح کنوح وابراہیم کابراہیم
وعیسیٰ کعیسیٰ قال شیخنا الذہبی اسنادہ حسن قلت ولہ شاہد قال الحاکم
حدثنا عبد اللہ بن الحسن حدثنا ابراہیم بن الحسین حدثنا آدم حدثنا
شعبۃ عن عمرو بن مرۃ عن ابی الضحیٰ عن ابن عباس کما فی قولہ تعالیٰ خلق سبع
سمٰوٰت ومن الارض مثلہن قال فی کل ارض نحو ابراہیم قال شیخنا الذہبی
ہذا حدیث علی شرط البخاری والمسلم انتہی وثانیاً سمجھنا چاہیے کہ زمین کی
سات طبقات جدا گانہ ہونا اور ان میں مخلوقات الٰہی کا موجود ہونا جیسا احادیث سے
ثابت ہے اور مذہب محققین کا یہی ہے حافظ ابن حجر فتح الباری شرح صحیح
بخاری میں لکھتے ہیں۔ قال الداودی فی قولہ تعالیٰ ومن الارض مثلہن دلالۃ
علی ان الارضین بعضہا فوق بعض ونقل عن بعض المتکلمین ان المثلیۃ فی
العدد خاصۃ وان السبع متجاورۃ وحکی ابن التین عن بعضہم ان الارض
واحدۃ قال وہو مردود بالقرآن والسنۃ قلت لعلہ القول بالتجاور والا
فیصیر صریحاً فی المخالفۃ ویدل للقول الظاہر ما رواہ ابن جریر من طریق
شعبۃ عن عمرو بن مرۃ عن ابی الضحیٰ عن ابن عباس فی قولہ تعالیٰ ومن الارض
مثلہن قال فی کل ارض مثل ابراہیم ونحو ما علی الارض من الخلق ہکذا اخرجہ
مختصراً واسنادہ صحیح واخرجہ الحاکم والبیہقی من طریق عطاء عن ابی الضحیٰ
مطولاً واولہ سبع ارضین فی کل ارض آدم کآدم ونوح کنوح وابراہیم
کابراہیم وعیسیٰ کعیسیٰ ونبی کنبیکم قال البیہقی اسنادہ صحیح الا انہ شاذ
ظاہر قولہ تعالیٰ ومن الارض مثلہن یرد علی اہل الہیئۃ فی قولہم ان الا[illegible]

بین کل ارض وارض و قد روی احمد و الترمذی من حدیث ابی ھریرۃ مرفوعا ان
بین کل سماء خمس مائۃ عام وان بین کل ارض وارض خمس مائۃ عام و احمد و
اسحاق بن راھویہ والبزار من حدیث ابی ذر نحوہ انتھی ملخصا۔ اور علامہ
شہاب الدین خفاجی حنفی حاشیہ تفسیر بیضاوی میں لکھتے ہیں۔ الذی نعتقدہ ان الارض
سبع کالسموات ولھا سکان من خلقہ یعلمھم اللہ انتھی۔ اور سلیمان جمل حاشیہ
جلالین میں لکھتے ہیں ذکر اللہ تعالی ان السموات سبع طبقات ولم یأت فی الارض
فی التنزیل عدد صریح لا یحتمل تاویل الا قولہ تعالی ومن الارض مثلھن وقد
اختلف فیہ فقیل ای فی العدد لان الکیفیۃ والصفۃ مختلف بالمشاھدۃ و
الاخبار و تعیین العدد وقیل مثلھن ای فی الغلظ وما بینھن وقیل ھی سبع الا انہ
لم یفتق بعضھا عن بعض قال الماوردی والصحیح ھو الاول وانھا سبع کالسموات
انتھی اور ثعلبی عرائس میں تحریر کرتے ہیں روی عن عبد اللہ بن عمر عن رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ قال بین کل ارض الی التی تلیھا مسیرۃ خمس
مائۃ عام وھی سبع طبقات الارض الثانیۃ سجن الریح ومنھا تخرج الریاح
المختلفۃ وفی الارض الثالثۃ خلق وجوھھم کوجوہ بنی آدم وافواھھم
کافواہ الکلاب وایدیھم کایدی الانس وارجلھم کارجل البقر واذانھم کآذان البقر وشعورھم
کصوف الضان لا یعصون اللہ طرفۃ عین نھارھم لیلنا ونھارنا لیلھم۔
والارض الرابعۃ فیھا حجارۃ الکبریت التی وعدھا اللہ لاھل النار یستجر بھا
جھنم قال رسول اللہ صلی علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ ان فیھا اودیۃ من
کبریت لو ارسل اللہ فیھا الجبال الدو ھی لذاعت والارض الخامسۃ

فيها عقارب اهل النار والسادسة فيها دواوين اهل النار واعمالهم واسمها
سجين والسابعة مسكن ابليس وجنوده اسمها ملخصا اور ناسل محمد بن احمد بن
اياس حنفي بدائع الدهور فی وقائع الدهور میں لکھتے ہیں قال وهب ابن منبه لما خلق
الله الارض كانت طبقة واحدة ففتقها فصيرها سبعا كما فعل في السموات
وجعل بين الطبقة والطبقة مسيرة خمسمائة عام وهو قوله تعالى
ففتقناهما وجعلها سبعا فكان اسم الطبقة العليا اديما والثانية بسيطا
الثالثة ثقالا والرابعة بطحا والخامسة حيا والسادسة ماسكة والسابعة
الثرى وسكان الارض الثانية امم يقال لهم الطمس وطعامهم من لحومهم
وشرابهم من دمهم والطبقة الثالثة سكنها امم وجوههم كوجوه بني آدم
وافواههم كافواه الكلاب وايديهم كايدي بني آدم وارجلهم كارجل البقر
على ابدانهم شعر كصوف الغنم وهو لهم لباس والطبقة الرابعة سكانها
امم يقال لهم الجلهام ليس لهم اعين ولا اقدام الا ايدي اجنحة كاجنحة القطا والخا
مسة فيها امم يقال لهم الحسن وهم كامثال البغال ولهم اذناب كل ذنب طوله
مائة ذراع والسادسة فيها امم يقال لهم الحسوم وهم سود الابدان لهم
مخالب كمخالب السباع ويقال ان الله تعالى سلطهم على ياجوج وماجوج
حتى يخرجون فيهلكهم والطبقة السابعة فيها مسكن ابليس وجنوده من
المردة والشياطين انتهى ملخصا بالنا معلوم کرنا چاہیے کہ ان طبقات ماتحت میں انسا
کا ہونا ثابت ہے جیسا کہ حدیث مذکور صحیح میں دلالت کرتی ہے اور قرآن پاک میں ہے
ولکل قوم هاد یعنی ہر قوم کے واسطے ہادی مبعوث ہوا ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ

تو ہم کیواسطے ایک راہ مقرر ہوا ہے پس ہر گاہ طبقات باقیہ میں وجود مخلوقات الٰہی کا ثابت ہوا اور کوئی مخلوق حق تعالیٰ کی مہمل نہیں چھوڑی گئی لا بد ہے وہاں بھی راہنما ہونگے اور علامہ جلال الدین محلی کی تفسیر سے بھی یہ ثابت ہے کہ حضرت جبرئیل علیہ السلام طبقات باقیہ میں وحی لیجاتے تھے چنانچہ تفسیر جلالین میں لکھتے ہیں الله الذی خلق سبع سمٰوٰت ومن الارض مثلهن یعنی سبع ارضین یتنزل الامر الوحی بینهن بین السمٰوات والارض ینزل به جبرئیل من السماء السابعة الی الارض السابعة انتہی ہر گاہ یہ تین امر مبرہن تسلیم ہو گئے اب سمجھنا چاہیئے کہ لفظ نبی کنبیکم سے اگرچہ ایک ایک نبی خاتم النبیین ہونا طبقات باقیہ میں ثابت ہے لیکن اوسکا مثل ہونا ہمارے خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے ساتھ ثابت نہیں ہو سکتا اسواسطے کہ کلام عرب میں کاف تشبیہ کے واسطے مستعمل ہے اور تشبیہ میں لازم نہیں ہے کہ مشبہ بہ مثل ہو یا اقوی ہو مشبہ سے بلکہ کبھی تشبیہ ناقص کے ساتھ مجرد تفہیم کے واسطے ہوتی ہے قرآن پاک میں حق تعالیٰ فرماتا ہے۔

الله نور السمٰوات والارض مثل نوره کمشکوٰة فیها مصباح اس آیت میں حق تعالیٰ نے اپنے نور کو تشبیہ دی ہے ساتھ نور مشکوٰۃ کے اور پھر ظاہر ہے کہ نور الٰہی بدرجہا اس نور سے اعلیٰ واحسن ہے ؏ چہ نسبت خاک را با عالم پاک پس لفظ نبی کنبیکم سے یہ امر ہرگز نہیں ثابت ہے کہ خاتم الانبیاء طبقات باقیہ کا مثل خاتم الانبیاء اس طبقہ کے ہے بلکہ تشبیہ فقط تعلیم و تفہیم کے واسطے ہے اس غرض سے کہ جسطرح سے ایک خاتم الرسل اس طبقہ میں ہے اسیطرح سے ایک ایک خاتم ہر طبقہ میں ہے نہ یہ کہ وہ خاتم مثل اس خاتم کے ہے بلکہ اگر غور کیا جاوے تو اسی حدیث سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ خاتم مثل ہمارے خاتم الانبیاء کے نہیں ہے کیونکہ اسی حدیث میں لفظ

آدم کا ذکر جو اس میں وارد ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ مخلوقات طبقات ماتحتہ کی اولاد آدم
آدم کی جنس سے الگ ہیں ورنہ آدم کی اولاد۔ تمام کتب حدیث میں یہ امر مصرح ہوا ہے کہ اولاد آدم
اس عالم کی تمام مخلوقات سے حتیٰ کہ ملائکہ سے بھی افضل ہے آیہ ولقد کرمنا بنی آدم سے بھی
مفہوم ہوتا ہے کیونکہ تمام مفسرین اور علماء کا اتفاق ہے اس امر پر کہ مراد آدم سے اس آیت
میں یہی ہے آدم جس سے آدم طبقات ماتحتہ مثلاً تمام اسماء کہ قرآن پاک میں انکا ذکر ہے اور یہ
مراد اسماء اسی طبقہ کے ہیں نہ اسماء طبقات ماتحتہ کے اور حدیث صحیح میں وارد ہے
انا سید ولد آدم ولا فخر اور دوسری حدیث میں وارد ہے انا اکرم الاولین و
الآخرین ان دونوں سے دو مقدمے ثابت ہوئے اول یہ کہ ہمارے خاتم الانبیاء تمام اولاد
آدم سے افضل ہیں دوسرے یہ کہ اولاد آدم اس عالم کی تمام مخلوقات سے افضل ہے
بعد ترکیب ان دونوں مقدموں کے نتیجہ نکلا ہمارے خاتم الانبیاء بالفعل ہیں تمام
مخلوقات سے پس البتہ خاتم الانبیاء طبقات ماتحتہ کی ساتھ ہماری خاتم الانبیاء کی کیسے مناسبت
ہوگی علاوہ اسکے یہ ہے کہ مماثلت میں اتحاد ماہیت و اتحاد قسم ضروری ہے اسی واسطے
انسان انسان کی مماثل کہا جاتا ہے اور انسان جن یا فرشتہ کی مماثل نہیں کہلاتا ہے اور بحکم
مدائع الظہور ہوتے جو سابقاً منقول ہوئی معلوم ہوتا ہے کہ مخلوقات طبقات ماتحتہ اس
مخلوقات کی صنف سے نہیں ہے اور یہ امر نصوص قطعیہ سے ثابت ہے کہ نبی
مرحوم کا اسی قوم کی صنف سے ہوتا ہے تا اسکے ساتھ ارتباط پیدا کرے اور
اسکی ہدایت کرے اسی واسطے بنی آدم پر کوئی نبی از قسم جن یا از قسم ملائکہ مبعوث نہیں
پس ضرور ہے کہ انبیاء مخلوقات طبقات ماتحتہ کی انہیں کی صنف سے اور انہیں
کی جنس سے ہونگی اور ہمارے خاتم الانبیاء ہمارے جنس سے ہیں پس دونوں خاتم نہ

مماثلت کہ عبارت ہے اتحاد صنف و صفات سے کیونکر ہوگی آرسے اسی قدر مین
دونون شریک ہین کہ ہمارے نبی خاتم الانبیا اس طبقہ کے ہوسے اور طبقات باقیہ کی
خاتم اپنے اپنے طبقات کی خاتم ہوئے۔ لیکن مجرد اس شرکت کی مماثلت کا اطلاق درست
نہین ہے حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی
فقط **استفتا**۔ کیا فرماتے ہین علماے دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ مین
کہ زید کہتا ہے کہ حدیث ان اللہ خلق سبع ارضین فی کل ارض ادم کادمکم
ونوح کنوحکم وابراھیم کابراھیمکم وعیسے کعیسکم ونبی کنبیکم کفر ہے اور جو اسکا
اعتقاد رکھے وہ کافر ہے اور جو اسکے ناقل ہین وہ کافر ہین اور عمرو کہتا ہے کہ یہ حدیث
صحیح ہے اور جو اسکا اعتقاد رکھے وہ مسلم صحیح الاعتقاد ہے اور جو اسکے ناقل ہین وہ ائمہ
دین و ہداۃ المسلمین ہین ان دونون فریقون مین سے کونسا قول صحیح ہے اور کون غلط اور
زید مسلمان ہے یا کافر ہے **بینوا توجروا** ھو الموفق زید جھوٹا ہے اور فاسد
الاعتقاد اور عمرو سچا ہے اور صحیح العقیدہ اور اعتقاد زید کا کفر صریح ہے اور جہالت قبیح کیونکہ
حدیث مذکور کتب معتمدہ اور زبر معتبرہ مین موجود ہے اور اسکے ائمہ دین مثل ترجمان القران
حضرت ابن عباس اور ابو الضحی اور شعبہ امیر المومنین فی الحدیث اور عطاء بن السائب
اور عطاء بن یسار اور عمرو بن مرہ اور محمد مثنی اور عمرو بن علی اور محمد بن جعفر اور عبید بن غنام اور علی بن
حکیم اور شریک اور حاکم اور بیہقی اور جلال الدین سیوطی کہ مستند مخالفین کی ہین اور محمد بن
جریر طبری کہ بڑے معتمد مخالفین کے ہین اور ابن ابی حاتم کہ بڑے محدث ہین اور عبید بن حمید
اور ابن الضریس اور ابن حجر عسقلانی صاحب فتح الباری وغیرہم قائل ہین۔ اخرج الحاکم
فی المستدرک من طریق عبید بن غنام النخعی عن علی بن حکیم عن شریک عن

عطاء بن السائب عن ابی الضحی عن ابن عباس قال فی کل ارض نبی کنبیکم و آدم
کآدمکم و نوح کنوحکم و عیسی کعیسیکم و قال صحیح الاسناد۔ قال ابن جریر حدثنا
عمرو بن علی و محمد بن مثنی قالا حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن
ابی الضحی عن ابن عباس انہ قال فی کل ارض آدم کآدمکم و نوح کنوحکم و ابراہیم
کابراہیمکم و عیسی کعیسیکم و نبی کنبیکم اور ابن حجر عسقلانی فتح الباری شرح صحیح بخاری
میں لکھتے ہیں ویدل للقول الظاہر ما رواہ ابن جریر من طریق شعبة عن عمرو بن
مرة عن ابی الضحی عن ابن عباس فی ہذہ الآیة ومن الارض مثلہن قال فی کل ارض مثل
مثل ابراہیم ونحو ما علی الارض من الخلق ہکذا اخرجہ مختصراً و اسنادہ صحیح
واخرجہ الحاکم والبیہقی من طریق عطاء بن السائب عن ابی الضحی مطولا و اول لہ
ای سبع ارضین فی کل ارض آدم کآدمکم و نوح کنوحکم و ابراہیم کابراہیمکم
و عیسی کعیسیکم و نبی کنبیکم قال البیہقی اسنادہ صحیح الا انہ شاذ بمرۃ اور درمنثور
الازدی شرح لغرب المواد میں مرقوم ہے ولما ان السیوطی من تصحیح الحاکم
لہ حتی رأیت البیہقی قال اسنادہ صحیح لکنہ شاذ بمرۃ اور تفسیر درمنثور میں مسطور
ہے واخرج عبد بن حمید وابن المنذر وابن جریر عن ابن عباس قولہ ومن
الارض مثلہن قال لو حدثتکم بتفسیرہا لکفرتم وکفرکم تکذیبکم بہا واخرج
ابن جریر وابن ابی حاتم والحاکم وصححہ والبیہقی فی شعب الایمان وفی الاسماء
والصفات من طریق ابی الضحی عن ابن عباس فی قولہ ومن الارض مثلہن
قال سبع ارضین فی کل ارض نبی کنبیکم و آدم کآدمکم و نوح کنوحکم و ابراہیم
کابراہیمکم و عیسی کعیسیکم قال البیہقی اسنادہ صحیح لکنہ شاذ بمرۃ لا اعلم

الا ان الصحیح علیہ متابعا انتھی اور ایسی ہی تفسیر مظہری اور کمالین وغیرہما مین اور موافق قاعدہ محدثین کے یہ حدیث مرفوع ہے حکما پس معاذ اللہ حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تک نبوت پہونچتی ہے مسلمانون کو چاہیئے کہ ایسے مرتد کے پاس نہ بیٹھین اور اس سے کلام بھی نکرین اور اسکے پیچھے نماز بھی نہ پڑہین واللہ اعلم بالصواب نمقہ السید امیر احمد النقوی السہسوانی استفتا کیا فرماتے ہین علماء دین اس باب مین کہ زید نے بیچ ایک عالم کی جسکی تصدیق ایک مفتی مسلمین نے بھی کی تھی دربارۂ قول ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہ جو درمنثور وغیرہ مین ہے ان اللہ خلق سبع ارضین فی کل ارض آدم کآدمکم ونوح کنوحکم وابراھیم کابراھیمکم وموسی کموسکم وعیسی کعیسکم ونبی کنبیکم کی یہ عبارت تحریر کی کہ میرا یہ عقیدہ ہے کہ حدیث مذکور گو صحیح اور معتبر ہے اور زمین کی طبقات جدا جدا ہین اور ہر طبقے مین مخلوق الہی ہے اور حدیث مذکور سے ہر طبقہ مین انبیاء کا ہونا معلوم ہوتا ہے لیکن اگرچہ ایک ایک خاتم کا ہونا طبقات باقیہ مین ثابت ہوتا ہے مگر ان کا مثل ہونا ہمارے خاتم النبیین صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم کی ثابت نہین اور نہ میرا یہ عقیدہ ہے کہ وہ خاتم مماثل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہون اسلئے اولاد آدم جسکا ذکر ولقد کرمنا بنی آدم مین ہے اور سب مخلوقات سے افضل ہے وہ اسی طبقے کے آدم کی اولاد ہے بالاجماع اور ہمارے حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سب اولاد آدم سے افضل ہین تو بلا شبہ آپ تمام مخلوقات سے افضل ہوئے پس دوسرے طبقات کے خاتم جو مخلوقات مین داخل ہین آپ کی مماثل کسیطرح نہین ہوسکتے انتھی اور باوجود اس تحریر کے زید یہ کہتا ہے اگر شرع سے اسکے خلاف ثابت ہوگا تو مین اوسی کو ان لونگا میرا اصرار اس تحریر پر نہین پس علماے شرع سے استفسار یہ ہے

کہ الفاظ حدیث ان معنوں کو محتمل نہیں اور ہر مذکورہ خاص تحریر کا قریباً ناسخ ہو
ناجاج اہل سنت و جماعت ہی ہوگا انہیں پیوا لوجروا ھو المصوب محقق سمجھے کہ حدیث
مذکور مخصص محدثین کے نزدیک معتمد ہے حاکم نے اسکے حق صحیح الاسناد کہا اور بیہقی نے
حسن الاسناد کا حکم دیا اور اس حدیث کے ثبوت میں کوئی علت قادحہ معتبرہ نہیں ہے
اور زمین کی طبقات کا جداگانہ ہونا صحت احادیث سے ثابت ہے اور اس حدیث مذکور سے
ہر ایک سات کا طبقات ارضیہ میں ثابت ہے اور اس سے معلوم ہوتا ہے کہ جس طرح
سلسلۂ نبوت اس طبقے میں واسطے ہدایت سکان کی جاری ہوا اسی طرح سے ہر ہر طبقے
میں سلسلۂ نبوت واسطے ہدایت وہاں کے سکان کی جاری ہوا اور چونکہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ
لا متناہی سلسلے کے باطل ہے لاجرم ہر طبقے میں ایک مبدا و سلسلہ ہوگا کہ وہ ہمارے
آدم کی مانند ہے مساوی کیا گیا اور ایک آخر سلسلہ ہوگا کہ وہ ہمارے خاتم کے ساتھ تشبیہ
دیا گیا پس سائر علیہا اجزا مبادی طبقات تحتانیہ پر اطلاق خواتم کا درست ہے اب یہاں تین
احتمال ہیں ایک یہ کہ خواتم طبقات تحتانیہ بعد عصر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے ہوئے ہوں
دوسرے یہ کہ مقدم ہو گئے ہوں تیسرے یہ کہ ہمعصر ہوئے ہوں احتمال اول بحدیث
لا نبی بعدی و علاوہ باطل ہے اور بر تقدیر احتمال ثانی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
خاتم اساعیر طبقات ہونگے اور بر تقدیر ثالث دو احتمال ہیں ایک یہ کہ نبوت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کی مخصوص ساتھ اس طبقے کی ہو اور آپ کی خاتمیت بہ نسبت انبیاء اسی
طبقے کے ہو اور طبقہ تحتانیہ میں ان کی خاتم کی رسالت ہو اور ہر ایک ان میں کا صاحب
شرع جدید و تمام انبیاء اپنے طبقے کا ہو دوسرے یہ کہ خواتم طبقات تحتانیہ تبع شریعت
محمدیہ ہوں اور کوئی ان میں کا صاحب شرع جدید نہ ہو اور دعوت ہمارے حضرت کی عام اور جمیع

آپ کا بہ نسبت جملہ انبیاء جملہ طبقات کی حقیقی ہو اور ختم ہر ایک خواتم باقیہ کا بہ نسبت اپنی اپنی سلسلے
کی اضافی ہو احتمال اول بہ نسبت عموم نصوص بعثت نبویہ کہ جس سے صاف آنحضرت
کا مبعوث ہونا تمام عالم پر معلوم ہوتا ہے باطل ہے اور علماء اہل سنت بھی اس امر
کی تصریح کرتے ہیں کہ آنحضرت کے عصر میں کوئی نبی صاحب شرع جدید نہیں ہو سکتا
اور نبوت آپ کی عام ہے اور جو نبی آپ کے ہمعصر ہوگا وہ متبع شریعت محمدیہ کا ہوگا
چنانچہ تقی الدین سبکی سے جلال الدین سیوطی رسالۃ الاعلام بحکم عیسیٰ علیہ السلام میں نقل کرتے ہیں
قال السبکی فی تفسیرہ مامن نبی الا اخذ اللہ علیہ المیثاق انہ ان بعث محمد فی
زمانہ لیؤمنن بہ ولینصرنہ ویوصی امتہ بذالک وفیہ من النبوۃ وتعظیم قدرہ
مالا یخفی وفیہ مع ذلک انہ علی تقدیر مجیئہ فی زمانہم یکون مرسلا
الیہم ویکون نبوۃ ورسالتہ عامۃ لجمیع الخلق من زمن ادم الی یوم القیمۃ و
یکون الانبیاء وامہم کلہم من امتہ فالنبی صلی اللہ علیہ وسلم نبی الانبیاء
ولو اتفق بعثتہ فی زمن ادم ونوح وابراھیم وموسیٰ وعیسیٰ وجب علیہم
وعلی امہم الایمان بہ ونصرتہ وبھذا یاتی عیسیٰ فی اخر الزمان علی شریعتہ
ولو بعث النبی علیہ الصلوٰۃ والسلام فی زمان موسیٰ وابراھیم ونوح
وادم کانوا مستمرین علی نبوتھم ورسالتھم الی امہم والنبی صلی اللہ علیہ
وسلم نبی علیہم ورسول الی جمیعہم انتھی اور بحر العلوم مولانا عبد العلی اپنے
رسالہ فتح الرحمٰن میں لکھتے ہیں مقتضی ختم رسالت دو چیز است یکے آنکہ بعد وے رسول
نباشد دوم دیگر آنکہ شرع وے عام باشد و ہر کسے کہ موجود باشد وقت نزول شرع وے
اتباع شرع وے بر وے واجب و فرض است و شرس اینکہ ہمہ رسل در اخذ شرع مستمد

از خاتم الرسالت اھ و چونکہ تشریح ادعا بالتفصیل دیگرے نساخت صریح ما سد امنتہی خلاصہ
کلام یہ ہے کہ حدیث ابن عباس صحیح و معتبر ہے اور اوس کو طبقات تحتانیہ میں وجود انبیا
ثابت ہے اور بسبب بطلان لاتناہی سلسلے کی ہر ایک طبقے میں ایک آخر الانبیاء بھی ثابت
اوس طبقے کے ہونا ضروری ہے لیکن مطابق عقائد اہل سنت یہ امر ہے کہ دعوت ہمارے
حضرت کی عام ہے تمام مخلوقات کو شامل ہے پس اس امر کا اعتقاد کرنا چاہیئے کہ خواتم
طبقات سافلیہ بعد بعثت حضور پر نور ہوئے یا قبل ہوئے یا ہمعصر اور بتقدیر اتحاد عصر تبع شریعت
محمدیہ ہوئے ہونگے اور ختم انکا نسبت اسی طبقے کے اضافی ہوگا اور ختم ہمارے حضرت
کا عام ہوگا اور تفصیل ان سب امور کی میرے رسالوں میں ایک مسمی
بالآیات البینات علی وجود الانبیاء فی الطبقات دوسرے مسمی بہ دافع الوسواس فی اثر ابن
عباس کی ہے ہرگاہ یہ امر ممہد ہو چکا پس سمجھنا چاہیئے کہ زید کو جس نے عبارت جو سوال
میں مرقوم ہے لکھی ہے ہرگاہ مماثلت سے انکار ہے اور صحت حدیث و ثبوت الخ و
خواتم طبقات تحتانیہ کا قائل ہے مخالف اہل سنت کا نہیں ہے نہ کافر ہے نہ فاسق
لیکن متبع سنت مگر ہاں ختم محمدیہ کو ساتھ اسی طبقہ کے خاص کرتا ہو اور ہر ایک خاتم کو مماثل حسب
مستجمع صفات محمدیہ سمجھتا ہو تو البتہ قائل امر حادث کے ہے کیونکہ یہ امر خلاف نصوص و خلاف
کلمات علما کے معلوم ہوتا ہے اور اگر مجرد تعدد خواتم کا قائل اور ختم ہمارے رسول کو حقیقی
بالنسبت جملہ انبیاء جملہ طبقات کے سمجھتا ہے اور ختم ہر ایک خواتم باقیہ کو اضافی کہتا ہے تو اوس پر
کچھ مواخذہ نہیں ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ
عن ذنبہ الجلی والخفی چون ہمارا این عبارت گذشتہ از رجوع ما بحضور خواجہ المساکین اللہ
تعالی شانہ موجود نیست در حدیث شریف کا سے لفظ نبی کسی لکم محمد کریم مدظلہم

انگاه فرمودند که در گلشن راز گفته حدیث مشلین ز ابن عباس هنیز بدین حدیث شریف اشاره کرده است بعد ازان این بنده راقم الحروف عرض کرد که قبله در هر کتابی که این حدیث شریف را نوشته دیدم اگرچه معانی آن نوشته اند مگر این غلام را فهمیده نمی شوند و دور از عقل می نمایند حضور لطف نمایند و معنی این حدیث شریف بیان فرمایند حضور خواجه ادام الله بقاه الله تعالی فرمودند که آن معانی که مولوی عبدالحی بیان کرده است این معنی حدیث شریف هرگز نیست انگاه بسوئے حاضرین مجلس نگریسته اندکے تبسم نموده فرمودند که اگر شرح گلشن راز بودی او را دیده بیان کردمے بحضار مجلس نگریستن حضور خواجه ابقاه الله تعالی و معنی حدیث شریف نکردن ازان جهت بوده است که معنی حدیث شریف از اسرار مخفیه بود لائق محرمان و همان وقت بعضے کسان از نامحرمان این راز مخفی در مجلس نشسته بودند بوقت تصحیح این اوراق عرض کردم که حضور خواجه ابقاه الله تعالی معنی این حدیث شریف را بیان فرمایند تا که درینجا بنویسم حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند من میگویم که معنی حدیث مشلین راجع بالبطون است و همین قدر باید نوشت زیاده ازین تشریح کردن روا نیست بعد ازان عرض کردم که قبله آن معانی که مولوی عبدالحی نوشته اند حضور تردید آن را نفی فرموده اند این اوراق او در ملفوظات شریف داخل کردن مناسب نیست حضور فرمودند که بسیار مناسب است ضرور داخل کتاب باید کرد بعد ازان فرمودند که در ملت ذکر بسیار اشیا آمده است که معانی آن راجع به بطون اند انگاه فرمودند که ملت آنست که ثبوت احکام از عبادات و معاملات او بکتاب منزل من عند الله بوده باشد و نحل آنست که هر یک حکم از احکام عبادات و معاملات محض بعقل ثابت کرده شود پس مسلمانان و نصاری و یهود و بهود و زردشت و جز این همه اهل ملل هستند و کتب منزله من عند الله دارند که همه احکام عبادات و معاملات از اوامر و نواهی بآن کتب سماویه ثابت کرده دارند و بطلیموس[۵] و فیثاغورث و توابع آنها

۵ بفتح با و لام و تقدیم یا بر میم نام حکیم یونانی صاحب کتاب مجسطی ۱۲ منتخب

وجود کوہ قاف ہم نیست زیرا آنکہ از ہر طرف زمین کرہ آب است و تمامی زمین را حکمائے فلاسفہ یونان و نصاریٰ وغیرہ کہ اصحاب تخیل اند از طرف محیط سیر کردہ گردیدہ اند پس در ہیچ جا اثر قاف نیافتہ اند و دیگر سد یاجوج و ماجوج کہ ذکر آنہا در ملت آمدہ کہ یاجوج و ماجوج قومے است بے شمار از آدمیان بسیار محبوس اند در سد کہ ہمہ شب دیوار آنرا می لیسند و میگویند کہ فردا سوراخ خواہیم کرد و بیرون خواہیم رفت مگر چون کلمہ انشاء اللہ تعالیٰ نمی گویند فردا می بینند کہ سد مسدود و درست شدہ مے باشد این ہر دو چیز ہم نیز از تخیل وجودی ندارند زیرا آنکہ اگر این اشیاء مذکورہ درین عالم جسمانی محسوس ہستند پس حکمائے فلسفہ تمام عالم را سیر کردہ و گردیدہ اند در ہیچ جا اثر سد یاجوج و ماجوج نیافتند آنگاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ فرمودند من میگویم کہ این ہمہ اشیائے مذکورہ کہ ذکر آنہا در ملت آمدہ است مادل ہستند و از عالم البطون اند نہ از عالم حس و شہادت

بعد ازان فرمودند کہ آب حیات و ظلمات ہم از عالم باطن اند نہ از عالم ناسوت

بعد ازان فرمودند کہ حضرت سید علی صاحب قدس سرہ کہ چشتی نظامی اند چنانچہ بیعت الیشان بچند واسطہ مے پیوندد بحضرت راجی حامد شاہ صاحب و الیشان خلیفہ شیخ حسام الدین مانکپوری و الیشان خلیفہ شیخ نور الدین قطب العالم پنڈوی و الیشان خلیفہ والد ماجد خود شیخ علاء الدین اسعد بنگالی و الیشان خلیفہ شیخ سراج الدین عثمان آئینہ ہند و الیشان خلیفہ سلطان المشائخ محبوب الٰہی رضی اللہ عنہ چون ببلاد خراسان و پشاور مبعوث شدہ رفتہ اند آنجا در پشاور حضرت آخوند درویزہ نامی عالم فاضل متقی و پرہیزگار بود مگر از معاملہ این طائفہ خالی و منکر سماع و محتسب بود و حضرت سید علی صاحب قدس سرہ مولع سماع بودند مگر سماع بے مزامیر می شنیدند روزے حضرت سید علی قدس سرہ در سماع

بوده اند و سماع بے مزامیر بود و ضرب دف بوده است پس حضرت سید علی صاحب رقص
میکردند که آخوند درویزه صاحب جهت احتساب انکار رسیده از دست سید علی صاحب
قدس سره گرفت حضرت سید علی صاحب قدس سره که در حالت رقص دست می‌جنبانید
دست را افشاندند آخوند درویزه صاحب این طرف مشرق در کوه قاف افتاد و بسیار مردم
آنجا را بشرف اسلام مشرف گردانیده و بعد ازان وعظ هم گفت و علم آموخت مدت یک سال
آنجا مقیم ماند این قدر مدت که آنجا مستور بود مرید وی که جستند از غیب ظاهر گشتی و بعد ازان
غائب شد بعد بروز سوم آخوند صاحب ثابت کرد که این دست حضرت سید علی صاحب
است آن دست مبارک بیاد گرفت حضرت سید علی صاحب دست را باز کشیدند
آخوند صاحب در مقام خود رسید بعد از چند مدت باز در طبع آخوند صاحب جوش آمد
قصد احتساب کرده رفت اتفاقاً آن روز هم حضرت سید علی صاحب قدس سره در مجلس
سماع رقص میکردند آخوند صاحب دست ایشان گرفت ناگاه حضرت سید علی صاحب
دست مبارک را افشاندند آخوند صاحب این طرف مغرب در کوه قاف افتاد و ده سال
در آنجا گذارد بعد ازان بطریق کشتی باز دست حضرت سید علی صاحب کار غیب
نمود و از بعد سے آنکه در بعضی جو در رسید آنگاه بخدمت سید علی صاحب رفته توبه کرد
و مرید ایشان شد و بکمالات حقه فائز شد چنانچه صاحب بیعت گردیده است مریدان بسیار
گرفت و اگرچه درویش کامل شده اند تا هم سماع گاه گاه شنیده اند و این حضرت آخوند صاحب
را کتابیست در آن نوشته که سماع حرام است مگر کسانے را که مرید شیخ من حضرت
سید علی قدس سره رسیده باشند آنگاه حضور حواص العباد الله تعالی بمقامه فرموده که
این حضرت سید علی قدس سره ملقب با صاحب آن طرف پیشاور و ملاد خراسان معروف

بعد ازان شخصے عرض کرد کہ قبلہ فلان مولوی .... نیاز می رساند و عرض می کند
کہ آنچہ کسے بجناب حضور گفتہ کہ وے بر کتاب کلمۃ الحق رد نوشتہ است و حضور رنجیدہ
خاطر گشتہ اند سراسر آنکس دروغ بستہ من ہرگز رد آن کتاب ننوشتہ ام حضور خواجہ
القاء اللہ تعالی فرمودند اگر رد کلمۃ الحق نویسد مرا چہ و اگر نہ نویسد مرا چہ بعد ازان فرمودند کہ
شاہ عبد الرحمن صاحب قدس سرہ ہم این زیادتی کردہ اند کہ توحید وجودی را از احکام جہریہ و
علانیہ قرار دادہ اند و آنانکہ قائل سر و اخفا اند مثل حضرت شیخ محی الدین ابن العربی رضی اللہ
تعالی عنہ و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی رضی اللہ تعالی عنہ و غیر ہما من اکابر الصوفیہ پس
بر اوشان در کلمۃ الحق رد نوشتہ است بعد ازان فرمودند کہ حضرت شاہ عبد الرحمن قدس
سرہ در علوم ظاہری نیز دستگاہے عظیم داشتند کلمۃ الحق را چگونہ بر دلائل عقلیہ
و نقلیہ نبشتہ اند و گفتہ کسیکہ قائل توحید وجودی نیست زن او مباح است و مال او
غنیمت کردہ شود آنگاہ فرمودند کہ حضرت عبد العلی بحر العلوم شارح مثنوی شریف نیز یکے
از استادان اوشان اند و این حضرت بحر العلوم ہم عالم متبحر و درویش بودہ اند۔
بعد ازان فرمودند کہ اکثر علمائے لکھنؤ آن بلا و نسبت تلمذ با حضرت شاہ
عبد الرحمن صاحب دارند چنانچہ مولوی عبد الحی ہم بالواسطہ از شاگردان اوشان باشند
بعد ازان فرمودند کہ شخصے بود در حدود پشاور میان ابو یزید روشن نام ہم زمان
آخوند درویزہ صاحب قدس سرہ کہ آخوند صاحب اورا نہایت زبون و ذلیل کردہ بود و
اورا ابو یزید تاریک میگفت نہ روشن و آن ابو یزید نیز این طریقۂ توحید وجودی جہریہ داشت
آن طرف آنچنان زور و شور انداختہ بود کسے کہ قائل توحید وجودی جہریہ نبودی زنش را
بدیگران مباح کردہ دادے و مالش را غنیمت نمودہ ہم چون رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم

آرزو سے من آن است کہ من بخدمت حضور انور امروز حاضر شوم آن معتبر باز آمد و ہمچنان عرض گذارد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ فرمودند بیایند آنگاہ اندر بیایند حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ یکدو قدم پیش رفتہ ہر دو دست بر پاے آن صاحب زادہ صاحب نہادند گرد نشان بگرفتند و معانقہ کردند بعد ازان نشستند حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ دو زانو شستہ نشستہ اند و صاحب زادہ صاحب مربع نشستہ آنگاہ صاحب زادہ صاحب گفت کہ شما نیز مربع نشینید حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ فرمودند کہ عادت ما ہمین طور شدہ است اگر مربع بنشینیم ماندہ میشوم و اگر بدو زانو نشینیم ہرگز ماندہ نمی شوم آنگاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ خیر عافیت پرسیدند صاحب زادہ صاحب نیز خیر عافیت پرسیدند آنگاہ سخن از ہر یک باب گفتند آخر ذکر درین افتاد کہ اکنون بر آستان حضور حضرت قبلہ عالم مہاروی رضی اللہ تعالیٰ عنہ یک سراے عالیشان بعمارت پختہ بنا گردیدہ است از صاحبزادہ پرسیدند کہ چہ قدر مبالغ صرف و خرچ شدہ اند ایشان گفت خدا خوش دارا د نواب محمد صادق خان صاحب را کہ مرید شما است کہ بیست و پنج ہزار و چند صد روپیہ از خزانہ خود دادہ این سراے بنا کنانیدہ است آنگاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ پرسیدند کہ عمارات متعلقہ خانقاہ حضور قبلہ عالم کہنہ شدہ باشند صاحبزادہ گفت آرے کہنہ شدہ اند آنگاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ پرسیدند کہ عمارات کہنہ را کدام کسان بنا کنانیدہ بودند صاحبزادہ گفت کہ دیوار احاطہ حرم حضور حضرت قبلہ عالم رض حضرت حافظ محمد جمال اللہ ملتانی رح بنا کنانیدہ اند کہ الآن ہم موجود است اکنون بقدرے زیادتی شدہ است در روضہ مطہرہ و چاہ پختہ گرد بر دے خانقاہ معلی استادہ است و مسجد شریف این ہمہ را لکن تعمیر کنانیدہ حضور حضرت قبلہ جد بزرگوار شما جناب حضرت قاضی صاحب رضی اللہ تعالیٰ

ـه اگرچه خود سابق جمع کرده عبارت کتابیه اند حضور خواجه ابقاه الله تعالی معاینه تسلیم
کرده فرمودند کیفیتش چنین است که مناقب آیده تحریر یافته که کسیه اند جانشینا حضرت
حافظ بهاء الدین جان نوری که مرید حضرت قبله عالم مهاروی رحمه الله بودند کتابیه اند است۔
بعد ازان صاحبزاده ارشد وارد گردید پس حضور خواجه ابقاه الله تعالی چهار پنج قدم
پیشتر رفته دست مبارک ایشان نهاده معانقه کردند دیده و فرمودند بعد ازان برخاسته
و تنهائی که در دست سفید رنگ مبارک نهاده بودند آنها را برداشته نهادند و بعد از
ساعتی این بنده راقم الحروف پرسید که معاینه راقمی بوسته ماشی در دست سیار
در پیش آمده ام و عرض کردم که در ... می نویسم **ملفوظ هفتاد و دوم** وقت عصر
روز سه شنبه تاریخ ... از ماه ذی قعده سال سیزده صد و چهارده هجری المقدس دولت
پای بوس در زیارت حضرت اقدس که عبادت و سعادت ... بیشتر از بیست ... کس
اندرین نا حکیم خدابخش نامی ساکن گوجی چکی که از مریدان حضور حضرت خواجه سلطان الاولیا
رضی الله تعالی عنه است در نهایت پیر و ضعیف و فرتوت شده بود ـ دولت قدم بوسی
حضور خواجه ابقاه الله تعالی حاصل شده رخصت شد ـ **بعد ازان** نماز عصر با جماعت گذارده
رخصت شد آنگاه فرمودند که اکنون این شخص بعالم غیب قریب شده است زیرا که بهمه حالی
جان و جانیان آزرده گشته شده اند آنگاه فرمودند سبحان الله چندان مریدان حضور
حضرت قبله سلطان الاولیا صاحب الروضه رضی الله تعالی عنه را که دیده ام اگرچه بسیار
بوده اند مگر بمانند بسیار ایشان ... گشته است آنگاه فرمودند که این حکیم بهر آن رسیده بیش
دارد عرض کرده شد که آنکه بهر آزرده نیستی دارد **بعد ازان** حضور خواجه ابقاه الله تعالی این حکایت بیان
فرمودند که ... عبدالرحیم ... شد ... سکوت ... مرید دست ... گرد

حضور حضرت شیخ نشیر خنا سلطان الاولیا قبلۂ ما صاحب الروضہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ بودہ است
روزے بحضور حضرت ایشان سبق کتاب می خواند اندرین اثنا از زبان حق ترجمان
حضور حضرت سلطان الاولیا رضی اللہ تعالیٰ عنہ بنسبت وے لفظ مرین[1] صادر شد
چنانچہ استاد وقت زجر و توبیخ شاگرد را میگوید حافظ جیون ہماندم کتاب را فراہم کردہ
بنشست حضور فرمودند چرا نمی خوانی وے دست بستہ عرض کرد کہ بخدمت کسے دیگر
عالم خواہم خواند چراکہ کلام حضور ہمچون کلام دیگران نیست ہر سخن کہ از زبان مبارک حضور
می گذرد ہمان طور می گردد و بظہور می آید می ترسم کہ مبادا وقتے این غلام را بمیرانید
حضور سلطان الاولیا رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودند من خندیدہ ام خوف مکن وے بسیار
اصرار کرد آخر از حضور حضرت سلطان الاولیا رضی اللہ تعالیٰ عنہ بگویانید کہ اے حافظ
جیون تاکہ تو موت را نخواہی ہرگز نخواہی مرد آنگاہ وے را تسلی گردید و سبق کتاب آغاز کرد
آخر حافظ جیون ہم چون نام خود زیستن آغاز کرد تاکہ عمرش بصد سال رسید فی الجملہ چون در پیری
در ہر امر تکلیف دیدی روزے ہمہ وارثان و اقربا را جمع کنانیدہ پیش خود نشاندہ بگفت
کہ مرا شیخ من دعا کردہ بودند کہ اے جیون تاکہ تو موت را نخواہی ہرگز نخواہی مرد پس من
امروز برضامندی خود موت را میخواہم پس روزے کہ این سخن گفتہ بود ہمدران روز بوقت عصر
فوت شد و جان بحق تسلیم کرد بعد ازان یکے از حضار عرض کرد کہ قبلہ
مولوی یار محمد ڈنگر سکنہ ٹبن منارہ نہایت متقی و بے تعلق آدمیست و سیرت درویشان
دارد کہ یک رخت و بضاعت او بیرداور امواخذہ نمی کند اندرین اثنا حضور خواجہ ابقاہ اللہ
تعالیٰ ببقائہ فرمودند کہ وقتے کسے شخص کفش شیخ حسام الدین متقی قدس سرہ بدزدی برداشت

---

[1] مرین لفظ ہندیست

آنگاه بلطف لقب از اعلام سند کلاه کفش شیخ است بس کفش را پیش شیخ حسام الدین
قدس سره آورده عرض کرد که من کفش شما در دیده بودم اکنون باز گیرید شیخ فرمودند که اگر
غنیمت فرو بستی باز گیریم ورنه مرکز بال بست آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی مصاحبه
فرمودند که وجه باز نگرفتن شیخ حسام الدین قدس سره کفش را الغنیمت شاید آن بوده است
که همه مال بسماعت خود وقف کرده بودند بر که بود آسمی و بشرف مسبی از آن باد بوده
آنگاه فرمودند الصوفی ماله مباح بعد از آن کتیبه را از وظیفه بدست حق پرست
خود بسته داده در فرمودند که بدین ترتیب میخوانده باشی ترا رخصت است آن
وظیفه این است بسم الله الرحمن الرحیم استغفر الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم الرحمن الرحیم بدیع السموات والارض من جمیع جرمی وظلمی و
اسرافی علی نفسی و اتوب الیه چهار صد بار بعد از نماز فجر اللهم اقذف فی قلبی
رجائك واقطع رجائی عمن سواك حتی لا ارجو احدا غیرك صد بار
پنج بار یا ذا الجلال والاکرام بعد نماز فجر یک بار بیک بار مقبوس هفتاد و سوم بوقت ظهر
روز سه شنبه تاریخ دهم از ماه ذی قعده سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس دولت
پابوس در زیارت حضرت اقدس کرامات [illegible] و سعادت بهتر ازین نیست میسر
گردید [illegible] عرض کرد که [illegible] رباعی چگونه است فرمودند

ای راه رهنمائی بود هست	[illegible]
ورنه همگام [illegible]	زیر پا آیدت همان [illegible]

مقبوس هفتاد و چهارم بوقت عصر روز چهارشنبه تاریخ [illegible] دهم از ماه ذی قعده
سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس دولت پابوس در زیارت حضرت اقدس کرامات

وسعادتے بہتر ازین نیست حاصل شد لختے سخن درین افتاد که در دالان مسجد مسافران
بسیار رخت انداخته خانه ساخته نشسته اند و حکایات دنیاوی میگویند حضور خواجه
ابقانا الله تعالی ببقائه ونفعنا وایاکم بلقائه فرمودند که علامت قرب زمان قیامت است
که مردم بسیار در مساجد نشسته بهم کلام دنیاوی خواهند کرد **مقبوس هفتاد
و پنجم** بوقت عصر روز شنبه چهاردهم از ماه ذی قعده سال سیزده صد و چهاردهم
هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے وسعادتے
بهتر ازین نیست میسر شد اندرین اثنا نواب تگیه خان ساکنه چونی لعاریان بیامد و سر
اقدام مبارک حضور افگنده بوسه داد آنگاه دست مبارک حضور را بوسیده نشست
بعد از ساعتے عرض کرد که دعوت این غلام منظور شود حضور سر مبارک را جنبانیدند
و سے عرض کرد که در ملک مایان کوهستان است پس جبال سرد هستند هواے
خنک و سرد است آنطرف در همه کوهستان مکانات گوشه گزینی بسیار حضور
تبسم نمودند و فرمودند که جبال سکونت انبیاء علیهم السلام است همه انبیاء در ملک جبال
مبعوث شده اند اگر حضور حضرت نبی مختار صلی الله علیه وسلم مبعوث شده اند هم در ملک جبال
مبعوث گردیده اند و حضرت ابراهیم علیه السلام در شام هم در جبال مبعوث شده اند و دیگر جمیع انبیاء
علیهم السلام در عرب و شام وغیر همانه مبعوث گشته اند در ملک جبال آمده اند آنگاه فرمودند که
جای نیکان جبال است یا چهستان و ویران ها و بیابان **مقبوس هفتاد و ششم**
بوقت عصر روز دوشنبه بتاریخ شانزدهم از ماه ذی قعده سال سیزده صد و چهاردهم
هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے وسعادتے
بهتر ازین نیست میسر گردید حضور خواجه ابقانا الله تعالی ببقائه ونفعنا وایاکم بلقائه نماز عصر را

چہار شنبہ بتاریخ بستم و ہم از ماہ ذی العقدہ سال سیزدہ صد و چہار دہم ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست تحصیل شد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بقبائہ و نفعنا وایاکم بلقبائہ نماز عصر را ادا کردہ منزل قرآن شریف میخواندہ اند و حضار مجلس حلقہ بستہ نشستہ اند اندرین اثنا شاہزادہ مرزا احمد اختر کہ از اولاد سلاطین دہلی است بیامد و در وسط مجلس پیشگاہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ دست بستہ قایم شد چون حضور بتلاوت قرآن شریف مشغول بودند وے بسیار دیر ایستادہ ماند آخر عزیزی از حضار مجلس از ہیبت حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بقبائہ ترسان ترسان آہستہ بگفت کہ بنشینید آنگاہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ باز دید نہ بجز دیدن قرآن شریف را فراہم آوردند و دو بار سر وقد شدند مرزا احمد بر اقدام مبارک حضور افتادہ بوسہ ہا داد و بسیار دیر افتادہ ماند گریہ کرد آنگاہ برخاستہ دست مبارک حضور را ببوسید حضور او را بغل گیری کردند آنگاہ بنشست و حضور نیز نشستہ باز بتلاوت قرآن شریف شاغل گردیدند بعد از فراغ از وے خیر و عافیت پرسیدند وے تیار بجا آوردہ بیست و نہ عدد نسخہ ہای کتاب مناقب فریدی کہ ملفوظ جمع کردہ تازہ مطبوع کنانیدہ آوردہ بودند گزارد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بقبائہ بدیدند و تبسم کردہ خادم محافظ کتب را فرمودند کہ این نسخہ ہا را در کتب خانہ بدار۔ **مقبوس ہفتاد و ہشتم** بوقت بخشار شب سہ شنبہ بتاریخ بیست و چہارم از ماہ ذی العقدہ سال سیزدہ صد و چہار دہم ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست میسر گردید حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بقبائہ بوظیفہ شاغل بودہ اند حضار مجلس گرداگرد نشستہ اندرین اثنا چند کسان از سادات اوچ مغلیہ کہ مذہب امامیہ داشتند حاضر بودند یکے ازان میان

واین قصہ بعد از ہجرت است و بعد از ہجرت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سیزدہ سال در مدینہ طیبہ بسر بردہ اند پس درین مدت قلیل مروان چگونہ کلاں شد و کاتب وحی گشت وانگاہ از مدینہ طیبہ چگونہ بیرون کردہ شد **بعد ازان** فرمودند کہ مروان عمزادہ امیر المومنین حضرت عثمان رضی اللہ تعالی عنہ است زیراکہ مروان پسر حکم است و حکم عم حقیقی حضرت عثمان است رضی اللہ تعالی عنہ **بعد ازان** فرمودند کہ در حق مروان حدیث شریف در صحیح بخاری نیز آوردہ کہ الوزغ ابن الوزغ **بعد ازان** ہمان سید عرض کرد کہ یا حضرت مشہور در مردم چنان است کہ لا تتحرک ذرۃ الا باذن اللہ۔ حدیث قدسی است آیا این حدیث قدسی است یا نہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی فرمودند مشہور در مردم بسیار است و در کتب معتبرہ یافتہ نمی شود دی عرض کرد کہ محاورہ وقول عرب بودہ باشد فرمودند چنین باشد باز ہمان سید این پرسید کہ ناد علیاً مظہر العجائب تجدہ عونالک فی النوائب کل ھم و غم سینجلی بنبوتک یا محمد بولایتک یا علی در کتب اہل سنت و جماعت نیست مگر در کتب امامیہ اہل تشیع درج است آیا این حدیث است یا نہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ و نفعنا وایاکم بلقائہ فرمودند کہ اگر حدیث باشد چہ تعجب است چراکہ انت منی وانا منک وانت منی بمنزلۃ ھارون ودیگر کلان احادیث در شان حضرت علی رضی اللہ تعالی عنہ وارد شدہ اند پس اگر ناد علیاً ہم حدیث باشد بعید نیست **بعد ازان** ہمان سید عرض کرد کہ معنی این بیت مثنوی شریف چگونہ است ؎

	افتخار ہر نبی وہر ولی		او خدو انداخت بر روئے علی

وغرضش ثبوت نبوۃ حضرت علی رضی اللہ تعالی عنہ بود چنانچہ از معتقدات شیعہ است واز لفظش و تقریرش نیز مفہوم میشود حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ

بعد ازاں ایشاں ادام اللہ بقائہ فرمودند کہ یکے دائرہ نبوت است و دیگر دائرہ ولایت پس دائرہ
نبوت بر آں حضرت سرور کائنات فخر موجودات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ختم شد و دائرہ
ولایت از حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ شروع نمودہ و بر امام مہدی علیہ السلام ختم خواہد گشت
پس ہرگاہ مدار ہستی دائرہ ولایت حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ ہستند شان ایشاں
بسیار بلند تر است و مراد از اتحاد صفات است بر بالای رتبہ ایشاں بر ہیچ وجہ کلیہ نیست
پس در روے آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سیر داخل اند پس ازیں صفات زیادتی
و فضیلت حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر ائمہ اطہار علیہم السلام یکے آنکہ ایں حدیث انا
و ر احادیث بسیار جا واقع شدہ است بعد ازاں ہماں عرض کرد کہ علم جفر در
خاندان حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ مسلسل آمدہ است حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ
خاموش شدہ ماندند بعد ازاں باز عرض کرد کہ پس از اصحاب حضور حضرت خاتم الانبیا
محمد ایشاں رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسیدم کہ حضرت نزد اہل سنت و جماعت علم جفر و علم
نجوم و علم رمل صحیح است آنکتاب درین باب چہ می فرمایند پس حضرت ایشاں فرمودہ بودند کہ علم جفر
کہ از آں حضرت سرور کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وارد شدہ و از امام جعفر صادق علیہ السلام رسیدہ بما
سینہ بسینہ و ظاہر شدہ است آنگاہ خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بقائہ فرمودند کہ از جیب خصوصیت علم جفر تا
حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است آنگاہ فرمودند کہ مولوی امیر بخش کہ بحضرت شیخ المشائخ محبوب الٰہی
رضی اللہ تعالیٰ عنہ بیعت دارد علم جفر میداند است و اکثر چناں شدہ کہ وے گفتہ
از وے پرسیدند کہ علم جفر از کہ آموختی گفت مرا پیر دستگیر خود حضرت شاہ محبوب الٰہی رضی
اللہ تعالیٰ عنہ در خواب آموختہ اند از وے سوال کردند کہ جفر علمی است در خواب چگونہ
آموختی گفت مرا در خواب کلمہ ہاے آں بگوش آموختہ اند بعد ازاں فرمودند کہ چوں

مولوی مذکور محتضر شد گفت فلان طالب بیاید تا آنکه این جوهر غریب که من رسیده‌ام بخود بر او درا
بیاموزم مگر او حاضر نبود گفت دیگرے را طلبید وے نیز حاضر نبود بعد ازان دیگر طالب
را طلب کرد او هم موجود نشد آخر همچنان فوت شد و آن علم را بخود برد **مقبوس هفتاد و دوم**
بوقت عشا شب پنجشنبه بیست ششم از ماه ذی القعده سال سیزده صد و چهار دهم از هجری
المقدس بدولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بهتر ازین
نیست حاصل شد حضور خواجه البقاء الله تعالی بجماعت نماز عشا گذارده بوظائف مشغول
گشته اند آنگاه دست کشاده در حجر نهادند چنان معلوم میشد که دعا میخواسته اند و این
چنین دستها در حجر نهاده دعا خواستن نیز عادت مبارک حضور خواجه البقاء الله تعالی
بوده است الغرض درین حالت در استغراق کمال رفتند هر کس بخیال خویش
مشغول نشسته بود چون چشم بنده راقم الحروف بر جمال جهان آرای حضور خواجه
البقاء الله تعالی باز بود بمتابعت شیخ دست کشاده در حجر خود داشتم اندرین اثنا
یک چیز عنکبوت مانند در میان ما یان و حضور خواجه البقاء الله
تعالی ببقائه بگلیم گذر کرد من گفتم ببینید که این چیست فانوس را پیش
آوردند و دیدند که کژدم کلان سیاهی مائل نیش بر آورده میرود عزیزی کفش برداشته
بزد آن کژدم مرده شد شور و شغب در حضار بسیار گردید حضور خواجه البقاء الله تعالی
ببقائه همچنان در استغراق بوده اند بعد از دیر بسیار دست بالا کرده دعاے
بطور متعارف خواستند چون از دعا فارغ شدند از کژدم و کشتن آن و هنگامه کردن مردم
حاضرین مجلس هیچ نپرسیدند آخر یکے از حضار این حکایت کژدم را بیان کرد حضور
خواجه البقاء الله تعالی این تمام قصه را اصغا نموده فرمودند آن کژدم بود پس چگونه کرد

شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را گاهی نگاهی	ای یتیم الله که درگاه سلاطین تو یتیم نیز

بعد ازان برادرم مولوی غلام احمد اختر را فرمودند که تو هم بنویس دست نوشتن نشست و حضور انور از سر شفقت و عنایت فرمودند که این بیان او چه ما است از پس سبب برادرم مولوی غلام احمد از پیشگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی بلقب او جها سرفراز و ممتاز گردید باید دانست که او جها در لغت هندی اهل هنود معلم و استاد را گویند بعد ازان نوشته او جها را دیده فرمودند که این بیت نوشتی ؎

از خط جبین ما شعاع خورشید	تا سجده ما قبول کردی خجل است

حضور خواجه ابقاه الله تعالی نهایت مسرور شدند بعد ازان کنیزکی یکپاره لنگ پخته و بالیده تراش شده از طرف ڈیوڑهی معلی آورده عرض کرد که اهل ڈیوڑهی معلی میگویند که این پاره لنگ را اندک چشیده بازدهید حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقاءه همچنان کردند باید دانست که در هنگام موسم باه بیساکر بود مقیوس هشتاد بوقت ظهر روز جمعه بیست و هفتم ماه ذی القعده سال سیزده صد و چهار ده هم هجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست دست داد حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه فرمودند که عالم اندرون نواب صاحب از من دعای جهت دفع وبای طاعون خواسته اند من بدست خط خود نوشته دادم مگر چون آن دعا بخط فارسی نوشته بودم خواندنش دشوار بود الکنون باید که دعای لی خمسة الی آخره و دعای اللهم یا ولی الولاء الی آخره بقلم جلی عربی خط نوشته شود تا آنها را داده آید پس برادرم مولوی غلام احمد هر دو دعا را خوشخط بنوشت و حضور خواجه ابقاه الله تعالی مطالعه نموده فرمودند که خدیجة الکبری بفتح خاء معجمه و کسره دال است و دوسری بضم خاء و فتح دال

پیوسته بود آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه فرمودند که اگرچه خدیجۃ الکبری بضم خا و
وفتح دال المهمله تصغیر بر آمده است اما تحقیق درین است که خدیجۃ الکبری بفتح خا و کسر
دال است و دعای ای حسنات ست لی خمسة اطفی بها حر الوباء الحاطمة
المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمة و دعای اللهم این است ـ اللهم یا ولی
الولاء و یا سامع الدعاء و یا کاشف الضر والبلاء اصرف عنا سم الطاعون و
المفاجات والوباء بحق محمد ن المصطفی و علی ن المرتضی و فاطمة الزهرا
و خدیجة الکبری و عائشة الحمیرا و صلی الله تعالی علی خیر خلقه و نور عرشه
محمد و علی آله و اصحابه اجمعین بوقت سوار شدن تسبیح کنانیدن عرض کردم
که مولانا سید راقم الحروف را خواندن تهلیل بعد دعای مذکوره رخصت و اجازت
فرمایند حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند که رخصت و اجازت دادم بر آنگاه عرض کردم
چند بار خوانده شود فرمودند که هر یک دعا را عقب هر نماز یکبار بخواند و اگر متوالی یس در هر
یاسین یکبار و سه یا چهار بار خوانده باشد بعد ازان این بنده کمترین زائد الفواد شریف را کسانی
از مقامات پرسید حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه آنچه را دیده این چنین ترجمه
فرموده اند که فرض کرده حق تعالی بر اولیائے خود پوشیدن کرامت را چنانچه فرض کرده
بر انبیائے خود اظهار معجزه را پس هر که ظاهر کند کرامت را وے ترک فرض کرده
باشد بعد ازان فرمودند که برائے سلوک صد مرتبه مقرر کرده اند هفتادم مرتبه
کشف و کرامت است که یکے درین مرتبه بماند هشتاد و سه مرتبه دیگر خواهد رسید
آنگاه فرمودند یعنی کسے را که قوت روحی غالب تر میشود او را وسے نمودهاے عجیب پیدا
میشود اگر وے درین باسر در دکان است دیگر در آتش سلوک بار نه گردد۔

مقبوس ہشتاد و یکم بوقت عشا رشب پنجشنبہ سیوم از ماہ ذوالحج سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری القدسی دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست میسر گشت حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ در وظیفہ شاغل بودہ اند وہمہ حضار مجلس خاموش گردیدہ نشستہ اند چون از وظیفہ فارغ شدند دعا خواندہ و چہار جوانان مرید شوندگان حاضر بودند آنہا را پیش خود خواندہ نشانندند و خود بدولت مراقب شدہ چیزے آہستہ آہستہ بخواندند بعد از ساعتے سر مبارک برآوردہ یک جوان را بیعت کردند چنانچہ ہر دو دست او را در ہر دو دست مبارک خویش آوردہ سر مبارک فرود کردہ باز چیزے آہستہ ہمی خواندند تا زمانے شایستہ آنگاہ سر مبارک را بالا برآوردہ دستہائے مرید ہمچنان گرفتہ بودند کہ فرمودند کلمہ طیبہ لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ برخوان پس اول حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ برخواندند آنگاہ بر وفق الفاظ حضور آن مرید نیز بخواند۔ **بعد ازان** او را فرمودند کہ بگو توبہ میکنم از ہر گناہ و توبہ میکنم از ہر گناہ توبہ میکنم از ہر گناہ مرید نیز موافق لفظ مبارک حضور سہ بار توبہ کرد آنگاہ دست او را گذاشتہ دستہائے شخص دیگرے را گرفتہ بر آن نہج کہ گذشت او را بیعت فرمودند بعد ازان دیگرے را ہم بران طریق بیعت فرمودند بعد ازان چہارم را کہ وے ہنوز بالغ نشدہ بود بیعت کردند مگر این کودک را توبہ ندادند و وظیفہ ہم نفرمودند و باقی سہ دیگر را تاکید نماز نمودند و وظیفہ نیز بہر نماز سورۃ اخلاص دہ بار و درود شریف دہ بار و بعد از نماز عشا ریک صد بار کلمہ طیبہ نیز اضافہ کردہ ارشاد فرمودند۔

بعد ازان ہمین کودک پیشگاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ سجدہ کرد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ تبسم کردند و دست مبارک خویش بر پشت

و مالیده آنگاه آن مریدان ساخته را تقسیم کردند و همه حضار مجلس را دادند مقبوس
هشتاد و دوم بوقت نیم روز روز پنجشنبه سوم ماه ذوالحجه سال یکهزار و سه صد و چهار
دهم هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که خداوند سعادت
است این بیت میسر گردید اعنی در مجلس از عرس مبارک شیخ المشائخ حضور حضرت مولانا
مهاروی رضی الله تعالی عنه که ساخته اند حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه ونفعنا اللهم
بلقائه دران مجلس سماع نشسته اند و دیگر صوفیان بسیار جمع شده اند قوالان هر دو
گروه بودند اول یک گروه را ارشاد شد تا بهار بگویند حضور خواجه ابقاه الله تعالی را رقت
گرم شد و دیگر صوفیان را هم وجد و رقت رسید بعد ازان دوم دیگر گروه قوالان را
ارشاد شد پس ایشان این اشعار فارسی و هندی میسرودند حضور خواجه ابقاه الله تعالی
بقائه را گریه شد و همه حاضرین مجلس را ذوق حظ وافر رسید خاصه چند عزیزان را وجد
در گرفت رسیدند و رقص کردند آن اشعار که دران حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه
را گریه شده است این است ؏

عارف اسرار سبحانیم ما	حاکم اقلیم عرفانیم ما
ما گدایم لیک تاج بخش	هم مالک ملک سلطانیم ما
[illegible]	هم کعبه هم بت پرستانیم ما
هر کسی [illegible] علاج درد تو	حلقه ترکان جهان هست دمی تو
دل ز من بردی و در جانی هنوز	دردها دادی و درمانی هنوز
ملک دل کردی خراب از تیغ ناز	اندران ویرانه سلطانی هنوز
هر دو عالم قیمت خود گفته	نرخ بالا کن که ارزانی هنوز

گھٹ گھٹ صاحب بس رہا سوجھی سینہ کو — میں بلیہاری اس گھٹ کی جس گھٹ پر گھٹ ہو
نون ظہری پیچ دس یاروی نحن اقرب حبل الوری دیکھو — نیڑے ہی وسدا سدا تے ڈھونڈا ہیں گوڑ کری بیہری ویڈ کرن
یار اوہ ہیری تے بہال پریری ہین کیں کن چڑھ کہیاں بیکون — یاردی بات انوکھی وحید باہر گفت شنیدن کہون
ار بسم اللہ صاحبان لیا سبق قرآن — قامت مرزہ یاروی لیس الف پچھان
کیتا اوسی الف تعین وحدت آن ظہور — جت دل ویدان بہال دی اوت دل وسدا نور
صاحبان بات معراج دی ساندل یا یار رہیا — مرزا دی لقا رتون کیتس رب سہی
تون کسی بجیہ دیر قاضیا کہنر لان والی ذات — کیکر کوئی جاندا رب دی ذات صفات

بعد ازان ۔ اسے مہ خوش لقا سلام علیک الخ گفتند آنگاہ ختم خواندہ شد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقائہ در صومعہ خاص بجز اشاغل ماندند وما ہمہ غلامان بر دفاق خویش آمدیم مقبوس ہشتاد وسوم بوقت ظہر روز جمعہ چہارم از ماہ ذی الحج سال سیزدہ صد وچہاردہم ہجری المقدس دولت پاے بوس وزیارت حضرت اقدس کہ عباد تے وسعادتے بہتر ازین نیست میسر شد چند اوراق مسودہ جلد دوم از مقابیس المجالس نوشتہ ہمراہ خود میداشتم حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ آنرا دیدہ فرمودند کہ بخوان پس از ترجمہ عبارت عرائس البیان تا مقبوس سی ویازدہم برخواندم ہمہ را بتوجہ تمام سماع نمودند وبنہایت تحقیق تصحیح فرمودند آنگاہ نماز ظہر بجماعت گذاردند بعد ازان مولوی غلام دستگیر قصوری کہ بمرزا غلام احمد قادیانی مخالفت کمال میداشت وبر وے فتاوای کفر نوشتہ بود بیامد وآداب بجا کردہ نشست وچند کتب از مصنفات مرزا غلام احمد قادیانی کہ در بغل میداشت پیش نہاد واز ہر یک کتاب مقامات را کہ نشان کردہ بود بپیشگاہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقائہ ونفعنا

الیکم بلطائف یک سک پر میخواندند و میگفت که چه شد که این حالات همین حضرت مسیح علیه السلام
و این حالات دیگر انبیاء علیهم السلام کرده است و حقیقت حال آن است که مرزا صاحب
جهت رد نصارا و یهود از انجیل و تورات که هر دو محرف اند و از آن کتب این انواع بدیهیات
مفهوم میشوند در کتب خویش نوشته بود دیگر مولوی را اطلاع بر این معنی نشده است
ازین جهت پیشگاه حضور یک جهت مرزا صاحب بیان کرد اما حضور خواجه ابقاه الله
تعالی همه تقاریر او را شنیده هیچ جوابش نفرمودند بعد ازان مولوی غلام احمد نام
عرض کرد که قبله آنچه مرزا صاحب نوشته است او میگوید نصارا را که آنچه در انجیل و
تورات شما که محرف اند نوشته شده است که یسوع ابن الله است و تثلیث و کفاره
قائل شده اید و دیگر قبایح و اهانات که نسبت یسوع و دیگر انبیاء علیهم السلام از انجیل و
تورات بر می آید آن بر شما است و این جهل یسوع غیر معروضی است و آنحضرت
عیسی علیه السلام که از موت او و از صفات او و معجزات او در قرآن شریف خبر میدهد او
عبد الله است و او نبی الله است و او نور چشم ما است پس مرزا صاحب امت
که دین یسوع را که شما در دل خود قرار داده اید گذارید بر کشید و در حق حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم سب و شتم و فحش گوئید و دین اسلام را قبول کنید
در این باب یسوع معروضے شما را پیرو ترکو هیچ جواهم کرد حضور خواجه ابقاه الله تعالی
فرمودند آری این چنین است بعد ازان مولوی غلام دستگیر مذکور عرض کرد
که آن خط که حضور بنام مرزا صاحب قادیانی نوشته اند مرزا صاحب آنرا حضور را در
کتاب خود ضمیمه انجام آتهم نوشته طبع کنانیده است و در اخبارات سراج مطبوع کنانیده
در اطراف عالم شائع گردانیده است و آن خط حضور را سند قوی بر حقانیت خویش

و حجت برجسته بر علماے و صلحاے تمام روے زمین گرفته است و میگویند که ببینید
که این چنین شیخ اکبر و اعظم که مقتدای تمام جهان است بر صحت حال من اقرار دارد و مرا
از عباد الله الصالحین داند پس حضور را باید که باد سرو کار نداشتند و بعلماے جهان حمایت
فرمایند بدین طریق که بدین طریق که برین فتاوای که بار رد و انکار او نوشته ایم حضور بر کفر او فتوی
خود نویسند مگر حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه برین فتواند کو را اصلاً دستخط خود نه کردند بعد ازان
حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه فرمودند که عبدالجبار و عبدالحق که آنها را مردم وهابی میگویند
نزد من خطوط فرستاده بودند که شما مرزا صاحب قادیانی را چرا من عباد الله الصالحین
نوشته اید من در جواب ایشان نوشته بودم که من چنانچه مرزا صاحب را من عباد الله الصالحین میدانم شمارا نیز
من عباد الله الصالحین می انگارم اگرچه شمارا مردم وهابی میخوانند بعد ازان نماز عصر را بجماعت
گذاردند مولوی غلام دستگیر بجاست دبر وثاق خود برفت آنگاه حضور خواجه ابقاه الله
تعالی ببقائه فرمودند که مولوی غلام دستگیر و دیگر مولویان و علما نیز برحق هستند چه ایشان هم
جهت دین و شریعت جوشش میکنند و کوشش بسیار نمودند همین علما کسے بودند که
همچون شیخ منصور را رضی الله تعالی عنه را بر دار کشیدند آنگاه فرمودند که مرزا غلام احمد
قادیانی هم برحق است و در معامله خود راست و صادق است و هشت پاس در عبادت
حق سبحانه غرق است و جهت ترقی اسلام و اعلاے امر دین متساعی بجان است
هیچ امر در وے مذموم و قبیح نمی بینم اگر دعوی مهدویت و عیسویت کرده است آنهم
ازان امر ست که جائز است از مقبوس شصت و هفتم تا این جا هرچه مرقوم گردیده است
استحضار آن زمان است که حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه
بتقریب دعوت نواب صاحب صادق محمد خان عباسی والی ریاست بهاولپور که مرید

ابقاه الله تعالیٰ ببقائہ نہاده گریہ کردند وحضور خواجہ القاه الله تعالیٰ ببقائہ بکمال شفقت وعنایت
دست حق پرست خود را بر پشت وپستان ایشان میگردانیدند آنگاه حضرت صاحبزاده صاحب
برنشستند وحضور خواجہ القاه الله تعالیٰ بسوئے ہمہ حاضرین مجلس نظر گماشتہ فرمان کردند
کہ ہمہ کودکان بے ریش وبابالغان را از مجلس سماع بیرون کنید وہمہ دروازہ ہائے مجلس
خانہ بند کنید محض دو دروازہ کشادہ وارید یکے دروازہ از شمال دوم از طرف جنوب پس
چند خادمان برخاستند وتعمیل این فرمان بجا آوردند درین اثنا قوالان چاچڑانی این
دو بیت انشاد کردند؎

منزلے عشق از مکانے دیگر است
مرد این راہ را نشانے دیگر است

بر سر بازار صرافان عشق
زیر ہر داری دکانے دیگر است

برین ابیات چند صوفیان اہل صفا در رقص آمدند وبنده نیز در گریہ غرق بود وہمہ حضار مجلس
بمتابعت صوفیان ایستاده شدند مگر حضور خواجہ القاه الله تعالیٰ ببقائہ پیش خود از
خدام خود قطار بستہ کنانیدند وخود بدولت پس تر آن قطار در دم کہ یکے از آنہا حضرت
قطب الموحدین بودند نشستہ ماندند بعد از یک ساعت بر حضور خواجہ القاه الله تعالیٰ
ببقائہ اندران جا کہ نشستہ بودند واردی عظیم نزول کرد وحضور را وجد در گرفت تا آنکہ بر خاستند
وبجوش تمام جنبش نموده رقص فرمودند وکلاه مبارک عرق چینی از سر اشرف فرود افتاد ویک خادم بعد از آن
برداشتہ محفوظ کرد تا دیر بسیار رقص کرده باز نشستند کہ آن حالت فرو رفت بعد ازان قوالی زین گرده قوالان ٹھیٹھ (؟) گفت

جی آکھاں توں ڈسدا ہیں تاہیں ہور کڈو سدا
جی آکھاں توں ڈسدا ہیں ہر روپ سداوان گسدا

جسد ظاہر باطن ڈٹھیاں توں ظاہر باطن تسدا
اس ہیرو پیچے یار کنوں دل کا من چل نہ وسدا

بر مصرع آخر این دوہڑه حضور خواجہ القاه الله تعالیٰ ببقائہ بسیار گریہ نمودند بعد ازان

فارغ گشته اندرون روضهٔ مقدس رفتند و بعد از دیرے بیرون آمده بدولت سراے تشریف فرما شدند مقبوس حسبنا و پنجم بوقت چاشت بروز جمعه شریف بتاریخ یازدهم ماه ذی الحج سال سیزده صد و چهارده هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بهتر ازین نیست حاصل گشت این روز مجلس دوم از عرس مبارک خواجه محبوب الٰهی رضی الله تعالیٰ عنه بوده است حضور خواجه القاه الله تعالیٰ ابقا و نفعنا و ایاکم ببقائه و حضرت صاحبزاده صاحب ادامه الله تعالیٰ بدوامه در مجلس سماع رونق افزا شده اند قوالان در سرائیدن سرگرم بوده اند و صوفیان در رقص و جوش آمده اندرین اثنا قطب الموحدین حضرت صاحبزاده صاحب را برین دوهره ع

چهریان لوکو چهٹریان مجهسین نین

گریه شده است و حضور خواجه القاه الله تعالیٰ ببقائه و نفعنا و ایاکم ببقائه از اول مجلس تا ختم بجز استغراق دیگر از گریه و جوش و رقص هیچ نگشته است و چون صوفی بیخاست حضور خواجه القاه الله تعالیٰ نیز بجهته متابعت برے خاستند بارے عزیزے را حالت در گرفت برخاست و رقص آغاز کرد حضور خواجه القاه الله تعالیٰ هم برخاستند چون قیام بسیار دراز شد طبع مبارک برداشتگی درازی قیام نمیداشت پس قطار مردان را بپیش خود ایستاده خود بدولت و راسے آن برنشستند چون صوفی باز نشست قطار برطرف گردید بعد ازان ختم خوانده شد دعا خواسته در نماز جمعه داخل شدند بعد از فراغ نماز بدولت سرا تشریف فرما گشتند نماز عصر همانجا گذارده باز در خانقاه معلی در مسجد شریف نشستند حضرت قطب الموحدین خواجه محمد بخش ادامه الله تعالیٰ بدوامه و میان صاحب میان حافظ محمد صاحب حاجی پوری و میان صاحب میان کرم الدین

حضرت قبلہ عالم مہاروی رحمۃ حاضر میشدند و دیگر خلفائے راشدین ہم جمع میگشتند و ہمچون
مجالس روزانہ میشد و حضور حضرت محبوب الٰہی رض نیز در مجلس شب چراغان حضور قبلہ سلطان
الاولیاء رحمۃ حاضر میشدند **مقبوس ہشتاد و ششم** بوقت چاشت روز یکشنبہ
دوازدہم ماہ ذی الحجہ سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت
اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست میسر شد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ و نفعنا
وایاکم ببقائہ و حضرت قطب الموحدین ادامہ اللہ تعالیٰ بدوامہ زینت بخش مجلس سماع شدند
این روز مجلس ختم عرس مبارک بودہ است جہان در جہان جمع شدہ بود قوالان سہ گروہ
دیروزہ موجود بودند اول قوالان چاچڑان شریف سرائیدند آنگاہ بقوالان مہاروی فرمان
شد آنہا گفتند **بعد ازان** بقوالان شد اوے اشارہ رفت اوشان سرودند
بعد ازان بقوالان حاجی پوری کہ امسال آمدہ بودند ارشاد صادر شد اوشان ہم
سرائیدند بر گفتہ ہر یک گروہ قوالان بسیار صوفیان در وجد و جوش آمدند و رقص و
گریہ کردند و حضور خواجہ را ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ اندک اندک گریہ شدہ است
و ہمہ قوالان را مبالغ کثیر عطا فرمودند آنگاہ حافظ قرآن شریف ختم بر خواندند دعا
خواندہ برخاستند و در صومعہ خاص آرام گزین شدند **مقبوس ہشتاد و ہفتم** بوقت
مغرب سیزدہم از ماہ ذی الحجہ شب دوشنبہ سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس
دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست
حاصل گشت حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ و نفعنا وایاکم ببقائہ در مسجد معلی خانقاہ
شریف تشریف فرما گردیدند و ہمچون دیروز مردم را زیارت کنانیدند آنگاہ نماز مغرب
بجماعت گزاردند بعد از فراغ نماز از ہر طرف مردمان بیعت شوندگان عرض میکردند

آخر فرمودند که همه بیعت شوندگان درین مسجد جمع شوند تا من از حیث در سفر سعید بار ایم پس
در روضهٔ مطهره رسیدند این بنده راقم الحروف هم همراه بود چادرها از آستانه شریف نگاهبانان
ایستاده بودند دیگر وردم را اندر آن می دادند پس حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه بر آستانه شریف
بوسه داده جبهای هر دو چشمان را مالیدند با چند اصحاب خواص اندر رسیدند و آداب زیارت بجا آورده
بیرون از روضه آمدند و برون روضه مسجد معلی رسیده نشستند و تمام مسجد از مریدان بیعت شوندگان پر شده بود
جای ماندن هم نبود پس فرمودند که تسمیه پس بیارید تسمیه تبرک را حاضر آوردند آنگاه آنرا
در حجره ساده مراقب شدند بعد ازان مراقبه کردند چیزی آهسته بر وی خواندند بعد ازان
سر باز داشته حاجی عمر خان خادم را فرمودند که این تسمیه را در تمام مسجد بگردان تا جمیع مردم بآن
خود این تسمیه را لمس و مس کنند تا بیعت آنها منعقد شود و سبب برخاست و سبهای
مردم را بالتسمیه مساس کنانیده باز آمد آنگاه فرمودند که امروز و هر یک را توبه ده ار کسا همه را
بگو که نماز را همیشه میخوانده باشند و ده بار سورت اخلاص و ده بار درود شریف عقب هر نماز و یک
صد بار کلمه طیبه بعد نماز عشا بما اضافه کرد وظیفه بما ید خادم موصوف باز رفت و همچنان که
حضور فرموده بودند عمل آورد باید دانست که چون حاجی عمر خان تسمیه را گرفته برخاست
و مردم را بیعت کنانیدن گرفت حضور خواجه ابقاه الله تعالی باز مراقبه کردند و توجه در الکا
پیوسته داشته اند تا که عمر خان باز بیاید حضور خواجه ابقاه الله تعالی مراقب ماندند این بنده
راقم الحروف نگران بود آنگاه برخاسته اندر دولت سرای خاص رفتند تمام شد جلد سوم از کتاب
اشارات فریدی المعروف بمقابیس المجالس و آنچه لائق مسلمانی در جواهر زواهر ملفوظات ذات مقدس
حضور اقدس حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه ولعفیا ابا کم ملقائه در سلک کتابت
سفته آمد دست مرد بهشت یاد و ... بالآخر هست شریف حضور خواجه ابقاه الله تعالی

بقائے غیر متناہی باد و بندہ را نیز بہ یمن شیخ حیات فرید بخشند کہ ہمیشہ بلا زیست خدمت حاضر
بودہ از اقوال ہدایت بیان و احوال معرفت نشان و افعال سنت بنیان نویسان باشم
و این جلد سوم از اول تا آخر بجناب اقدس حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بقائہ سبق بہ سبق
خواندہ ام و حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بکمال عنایت و توجہ سماع فرمودند و تصحیح و اصلاح مع
تحقیق تمام نمودہ اند فقط و تصحیحات ۱۲۰ـ۱۲۳ـ۱۳۴ـ۱۳۶ـ۱۳۹ـ ۱۴۰/۱۴۳ ـ ۱۶۳ ـ ۱۷۷/۱۲ ـ ۱۸۹/۹۴ ـ اعلام بیین

بالخیر

تقریظ ـ الحمد للہ رب العلمین والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ خاتم النبیین و علی آلہ و اصحابہ
اجمعین اما بعدہ میگوید فقیر محمد بخش سکنہ چاچڑان کہ چون کتاب معرفت نصاب مقابیس المجالس
المعروف بہ اشارات فریدی از ملفوظات سلطان ملت مصطفوی برہان حجۃ نبوی شاہد حجلہ احدیت
بادشاہ سرادق واحدیت شیخ علی الاطلاق قطب الآفاق غوث بالاتفاق ناطق حقائق ملکوت
کاشف دقائق جبروت صورت مجسم توحید سیدنا و مرشدنا حضرت قبلۂ عالم حضور خواجہ
غلام فرید والا جاہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ آنرا برادر م دینی مولانا رکن الدین پہار سونکی سلمہ
ربہ در مدت نہ سال ہمہ تن گوش گزیدہ جمع کردہ است یک نسخہ بود و ہمہ مریدان و معتقدان و جملہ
طالبان طریقت و سالکان حقیقت ہر طرف پویان و جویان این خزینۂ معارف بود ندلہٰذا بصرف
زر کثیر باہتمام خان صاحب والا شان محمد عبد العلیم خان صاحب بہادر سکنہ ریاست ٹونک
طبع کنانیدہ تا در اطراف و اکناف عالم شائع گردد و ہر کسے بمطالعہ آن نسخہ متبرکہ ہمت برگمارد
و جواہر معارف بدست آرد فقط

فقیر محمد بخش بقلم خود

اشتہار چھپائی مطبع مفید عام آگرہ

خدا کے فضل و کرم سے اس مطبع میں ہر قسم اور ہر زبان کی کتابیں اردو
ہندی فارسی عربی نہایت خوشخط صحیح و عمدہ جلد ارزاں نرخ عمدہ سیاہی
مصالحہ سے نفیس طبع ہوتی ہیں عدالتوں و محکمہ بندوبست اور چنگی وغیرہ
کے محکمہ کا عدالت بھی چھپتے ہیں یہ مالک مطبع منشی دس برس سے اسی فن کی
کو نہایت ایمانداری و خوش معاملگی سے ادا کر رہا ہے اور اسکی شہرت دیکھا ہی
روز افزوں ہے اور اس مطبع میں کتب درسیات اور رسائل کے بہت
خوشخط و صاف و عمدہ چھاپی جاتی ہیں جن صاحبوں کو کوئی کتاب چھپوانا ہو اور اسکو قیمت
نرخ وغیرہ کی خط و کتابت سے معلوم ہو سکتی ہے نمونہ کے لئے ہمارے
مطبع کی چھپی ہوئی کتابیں کافی و وافی ہیں فقط

المشتہر

محمد قادر علی خان صوفی مالک و مہتمم مطبع مفید عام آگرہ